



دوره سوم

۱۲

نشریه

جامعه مدرسین

حوزه علمیه قم

# نور علم

## ● مطالب این شماره

- ۱ - سرمقاله
- ۲ - ابعاد حق و باطل در نهج البلاغه
- ۳ - تحقیقی پیرامون قاعده لطف
- ۴ - نگاهی به سبوی عشق
- ۵ - نقدی بر کتاب «تاریخ تحلیلی اسلام»
- ۶ - نجوم اتمت
- ۷ - شناخت قرآن
- ۸ - مستضعفان و مستکبران از دیدگاه قرآن و عترت
- ۹ - نقد واژه‌ها
- ۱۰ - شورا در حکومت و تقنین
- ۱۱ - فهرست دوره سوم مجله
- ۱۲ - پرسش و پاسخ

بانزدهمین قرن اعلان ولایت مولای متقیان علی بن ابیطالب (ع)  
را به امام زمان و مقام معظم رهبری و تمام مسلمانان تبریک می‌گوییم.  
رسول خدا فرمود: عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ

عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ

حق با علی و علی با حق است

تاریخ تعداد ۱۴ ص ۳۳۱



مفضل از امام صادق (ع) روایت کرد: که آن حضرت به من فرمود:

گوش کن چه می‌گویم و یقین داشته باش آنچه می‌گویم حق است بدان عمل کرده و آن را به اطلاع برادران بلند مرتبه ات نیز برسان. گفتم: قربانت شوم برادران بلند مرتبه من کیانند فرمود: آنان که در برآوردن احتیاجات برادرانشان از خود رغبت نشان می‌دهند. سپس فرمود: هر کس حاجتی از برادر مؤمن خویش را برآورده سازد خدا روز قیامت صد هزار حاجت او را برآورده می‌سازد که اول آنها بهشت است و او خویشاوندان و آشنایان و برادرانش را اگر ناصبی نباشند، به بهشت می‌برد. از آن به بعد هر وقت مفضل حاجتی از یکی از برادران مؤمنش می‌خواست به او می‌گفت آیا میل نداری از برادران بلند مرتبه باشی؟



حضرت آیت الله خامنه‌ای (مد ظله العالی)

اجتماع خبرگان در نظام جمهوری اسلامی، تعیین کننده‌ترین و مهمترین رکن ارکان نظام است.  
بحمدالله در طول تاریخ ایران، هیچ روزی مانند این دوران، اسلام در حاکمیت نبوده است و تمام تلاشها باید برای حفظ این نعمت بی سابقه و ارزشمند یعنی اسلام مبذول گردد.

۶۹/۴/۲۵

حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه)

وصیت من به ملت شریف آن است که در تمام انتخابات چه انتخاب رئیس جمهور و چه نمایندگان مجلس شورای اسلامی و چه انتخاب خبرگان برای تعیین شورای رهبری یا رهبر در صحنه باشند و اشخاصی که انتخاب می‌کنند روی ضوابطی باشد که اعتبار می‌شود مثلاً در انتخاب خبرگان برای تعیین شورای رهبری یا رهبر توجه کنند که اگر مسامحه نمایند و خبرگان را روی موازین شرعی و قانون، انتخاب نکنند چه بسا که خساراتی به اسلام و کشور وارد شود که جبران پذیر نباشد و در این صورت همه در پیشگاه خداوند متعال مسئول می‌باشند.

# نور علم

نشریه جامعه مدرسین  
حوزه علمیه قم

شماره دوازدهم دوره سوم

شماره مسلسل - ۳۶

مرداد - ۱۳۶۹

محرم - ۱۴۱۱

اوت - ۱۹۹۰

• صاحب امتیاز: محمد یزدی

• مدیر مسئول: سید باقر خسروشاهی

• درج مقالات:

تحت نظر هیئت تحریریه

• نشانی: قم میدان شهداء

خیابان بیمارستان نیش کوی

ادیب کد پستی: ۳۷۱۵۶

• صندوق پستی: ۵۹۶ - ۳۷۱۸۵

• تلفن: ۳۳۰۹۵

• حساب جاری: شماره ۸۰۰

بانک استان مرکزی شعبه میدان

شهدای قم

## فهرست مطالب

- ۱ - سرمقاله ..... ۴
- ۲ - ابعاد حق و باطل در نهج البلاغه ..... ۸  
سید ابراهیم سید علوی
- ۳ - تحقیقی پیرامون قاعده لطف (۲) ..... ۲۶  
علی ربانی گلپایگانی
- ۴ - نگاهی به سبوی عشق ..... ۴۶  
سید مرتضی نجومی
- ۵ - نقدی بر کتاب «تاریخ تحلیلی اسلام» ..... ۵۴  
سید علی میرشریفی
- ۶ - نجوم اقامت (زندگانی علامه کبیر ملامحمد باقر  
مجلسی (ره) (۳۳) ..... ۷۲  
ناصرالدین انصاری
- ۷ - شناخت قرآن (۲) ..... ۹۸  
محمد رضا امین زاده
- ۸ - مستضعفان و مستکبران از دیدگاه قرآن و  
عترت (۵) ..... ۱۰۷  
محمد حسین اسکندری
- ۹ - نقد واژه‌ها ..... ۱۲۲  
حسن عرفان
- ۱۰ - شورا در حکومت و تقنین (۳) ..... ۱۳۰  
اسماعیل دارابکلانی
- ۱۱ - فهرست دوره سوم مجله ..... ۱۴۲
- ۱۲ - پرسش و پاسخ ..... ۱۶۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## کتابت مقالات

بکوشیم که رهرو راهش و شیعه پدرش و مسلمان واقعی جدش باشیم. آمین

□ فاجعه دردناک زلزله گیلان و زنجان از جمله مصائبی بود که جان هزاران نفر را گرفت و هزاران خانه ویران و آسیب دیدگان فراوانی را به جای گذارد.

این حادثه دلخراش و خاطره تلخ فراموش نشدنی را به حضرت ولی عصر (عج)، مقام معظم رهبری آیه الله خامنه‌ای، امت اسلام و خانواده‌های داغ‌دیده تسلیت گفته و آنان را به صبر و شکیبایی و ایستادگی و شجاعت در مقابل صدمات و خرابیها فرا می‌خوانیم و از خداوند متعال برای آنان آینده‌ای پر نشاط و زندگی شاد درخواست می‌نماییم.

□ إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا.

با شهادت حسین (ع) حرارتی در قلبهای مؤمنین به وجود آمد که هیچ وقت سرد نمی‌شود. شهادت او انسانهای آزاد را چنان به حرکت درمی‌آورد که بزرگترین نیروهای اهریمنی نیز در مقابل آنان تاب مقاومت نمی‌آورند. ماه محرم، ماه تجدید حیات اسلام و فرهنگ اسلامی است، او برای اصلاح دین جدش، راه شهادت را انتخاب کرد و چه مردانه با قامت استوارش این مسیر خطرناک را طی نمود و از خود نامی بجای نهاد که تا مرگ انسانیت خواهد درخشید،

امیدواریم مردم شورمان و نیروهای انساندوست داخل و خارج همچنان که از کمکهای ارزنده خود برای التیام بخشیدن به این جراحات عمیق و دردناک تا کنون دریغ نوز پلده‌اند تا محو آخرین اثر این فاجعه دردناک باز از کمکها و نوازشهای گرانبهای خود خودداری نفرمایند.

□ آخرین اجلاس خبرگان اول در تاریخ بیست و چهارم تیرماه سال جاری در حسینیه امام خمینی (قده) تشکیل گردید و خبرگان مردم با تصویب چند موضوع مهم در راستای اهتمام ورزی در تصحیح قوانین مربوطه، به کار خود پایان دادند.

سیری اجمالی در عملکرد هشت ساله این مجلس پربرکت این نکته را تفهیم می‌کند که مجلس خبرگان از همان اوان تشکیل خود به عنوان پشتوانه مستحکم ولایت فقیه در نظام جمهوری اسلامی نقش ارزنده‌ای را ایفا کرده است. این مجلس - که اکثریت قریب باتفاق آن را مردان انقلاب و دست پروردگان امام امت (قده) تشکیل می‌دهد - با بکارگیری رهنمودهای آن امام راحل در حساسترین لحظات تاریخ کشورمان، مسئولیتهای خطیر خود را با نهایت دقت به انجام برده و نشان دادند که حقاً مجلس

خبرگان، تقویت رهبری است.

در این اجلاس چند مطلب مورد تصویب قرار گرفت و از جمله بند «ب» و «تبصره اول» قانون انتخاب خبرگان مورد تجدید نظر واقع شد و موجب اعتراض بعضی و بروز جنجال در مطبوعات و رسانه‌های گروهی گردید. برای ابضاح مطلب و اینکه چرا خبرگان مردم چنین تغییری در مفاد این قانون دادند، آن را بطور اجمال بررسی می‌کنیم.

در رساله توضیح المسائل امام (قده) در باب تقلید مسئله سوم، چنین آمده است:

مجتهد و اعلم را از سه راه می‌توان شناخت: «۱ - خودانسان نسبت به اعلمیت و یا اجتهاد فردی یقین داشته باشد.

۲ - دو نفر عالم و عادل که می‌توانند مجتهد و یا اعلم بودن را تشخیص دهند. (یعنی خبرویت این کار را داشته باشند) مجتهد و یا اعلم بودن فردی را تشخیص دهند.

۳ - عده‌ای از اهل علم (ولو عدالت آنها احراز نشود) که می‌توانند مجتهد و اعلم بودن را تشخیص دهند و از گفته‌های آنها اطمینان حاصل شود، مجتهد و اعلم بودن کسی را گواهی دهند.» - توجه به ردوبند اخیر این مسئله با ضمیمه دیگر مسائل

سیاسی و اجتماعی، در فصل دوم قانون انتخاب خبرگان و آیین نامه داخلی این مجلس - که قوانین آن تجسم قانونی همین مسائل شرعی است - چنین آمده بود:

«خبرگان منتخب مردم باید دارای شرایط زیر باشند:

الف - اشتهار به دیانت و وثوق و شایستگی اخلاقی.

ب - آشنایی کامل با مبانی اجتهاد با سابقه تحصیل در حوزه های علمیه بزرگ در حدی که بتوانند افراد صالح برای مرجعیت و رهبری را تشخیص دهند.

ج - بینش سیاسی و اجتماعی و آشنایی با مسائل روز.

د - معتقد بودن به نظام جمهوری اسلامی ایران.

ه - نداشتن سوابق سوء سیاسی و اجتماعی.

تبصره یک: تشخیص واجد بودن شرایط با گواهی سه نفر از استادان معروف درس خارج حوزه های علمیه می باشد.»

ولیکن بند دوم این آیین نامه دارای ابهام و نارساییهایی بود از جمله: «آشنایی با مبانی اجتهاد» کاملاً گویا نبود زیرا افرادی که

در حداقل مراتب با مبانی اجتهاد آشنایی داشته باشند مشمول این عبارت خواهند بود یعنی کسانی که حتی در حد شرح لمعه هم درس خوانده باشند می دانند که مبانی اجتهاد چیست و شخصی که در صدد نیل به اجتهاد است چه مراتبی را باید پشت سرگذارد، در حالی که یکی از وظایف مهم خبرگان تعیین رهبری است و چنین فردی قدرت شناسایی و تشخیص ولی فقیه را ندارد زیرا یکی از شرایط ولی فقیه، فقاہت اوست و این چنین فردی نمی تواند فقاہت و دیگر شرایط او را تشخیص دهد، خبرگان برای استحکام و رفع هرگونه ابهام و نارسایی در قانون، آن بند را به صورت زیر تصحیح نمودند:

«اجتهاد در حدی که قدرت استنباط بعضی از مسائل فقهی را داشته باشد و بتواند ولی فقیه واجد شرایط را تشخیص دهد.»

بدیهی است کسی که قدرت استنباط ولو بعضی از مسائل را داشته باشد (یعنی مجتهد متجزی باشد) بهتر درک می کند که فردی را که می خواهد برای رهبری انتخاب کند از چه سطحی از اجتهاد برخوردار است.

و از طرف دیگر قید «تحصیل در حوزه های علمیه بزرگ» نیز حذف گردیده تا حق



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

خبرگان امت با توجه به این نکات ضعف و برای از بین بردن خطرات احتمالی، تشخیص صلاحیت خبرگان را به عهده نهادی گذاشتند که افرادش بیش سیاسی - اجتماعی وهم مسئولیت قانونی داشته باشند و مهمتر اینکه از طرف مقام معظم رهبری انتخاب شده اند، و قهراً چنین افرادی که در قانون اساسی تصریح شده که باید عادل باشند هیچ وقت وظایف شرعی و قانونی خود را فدای ملاحظات سیاسی نکرده و در اجرای مسئولیتهای خطیر خود جز تبعیت از اوامر ولی فقیه و حرکت در چهارچوب قانون اساسی و دیگر قوانین مقررده عامل دیگری را دخالت نخواهند داد.



کسانی که در حوزه های غیر معروف تحصیل کرده اند و یا اصلاً در اثر استعداد و نبوغ فردی خود و مطالعه و کثرت اشتغال به درجه ای از اجتهاد نائل آمده اند ضایع نگردد و بتوانند در این نظام الهی مسئولیت خطیر خود را انجام دهند.

تبصره یک نیز نارساییهای قانونی مهمی داشت زیرا:

در این تبصره مرجع تشخیص صلاحیت خبرگان از جهت معرفت مبانی اجتهاد، مدرسان درس خارج حوزه های علمیه قید شده بود ولی روشن و آشکار است که «مدرسان درس خارج» یک مفهوم کاملاً رها و مطلق است و تمام افرادی را که تحت این عنوان در حوزه های علمیه تدریس می کنند در برمی گیرد و حال آنکه بعضی از این مدرسین بیش سیاسی - اجتماعی ندارند و یا بعضی اصلاً قائل به ولایت فقیه نیستند و ولایت مطلقه فقیه را مبنای قبول ندارند، آیا چنین افرادی می توانند خبرگانی را که بیش سیاسی - اجتماعی داشته و ولایت فقیه را قبول داشته باشند معرفی کنند؟ و اگر افرادی که ولایت فقیه را قبول نداشته باشند با معرفی این افراد به مجلس خبرگان راه یابند خطری متوجه آینده نظام نخواهد شد؟

# ابعاد حق و باطل در نهج البلاغه

سید ابراهیم سید علوی

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در مجموعه سخنانشان در نهج البلاغه - اعم از خطبه ها، نامه ها و حکم - متجاوز از چهارصد بار راجع به حق و باطل سخن گفته و به ابعاد مختلف آن توجه فرموده و مسئله را از زاویه های گوناگون نگریسته اند.

## تقابل حق و باطل

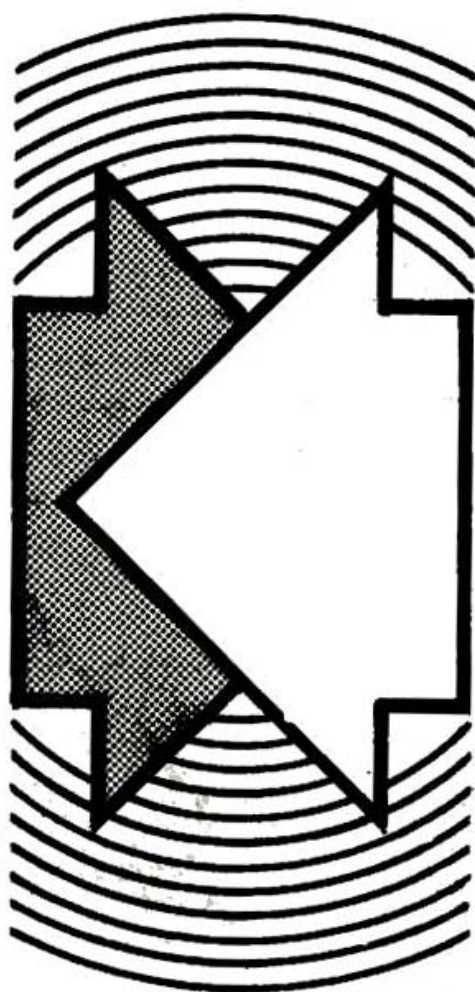
نخستین نکته ای که در آغاز بحث ذکر آن لازم به نظر می رسد، تقابل حق و باطل است و به اصطلاح، حق و باطل با هم متناقض اند. و ناگفته پیداست که وقتی میان دو شیء، دو مفهوم، دو مقوله و یا دو قضیه، تناقض مطرح است که جمع و رفعشان ممکن نباشد یعنی لزوماً یکی از آن دو صادق و ثابت است و بس، مثل آنچه بین وجود و عدم، تصور می شود و می گوئیم: فلان چیز هست یا نیست یعنی: نه هر دو حالت می تواند صادق باشد و نه هر دو حالت منتهی است.

در لسان العرب می نویسد: **الْحَقُّ نَقِيضُ الْبَاطِلِ وَ الْبَاطِلُ نَقِيضُ الْحَقِّ** و در توضیح مفهوم این دو واژه چنین می نویسد: **حَقٌّ يَجُوقُ حَقًّا إِذَا تَبَتَّ وَ بَطْلٌ يَبْطُلُ بَطْلًا إِذَا ضَاعَ<sup>۱</sup>**

بنابراین، هر امر ثابت، پایدار ماندگار و استوار را حق گویند و بالعکس

.....

۱ - ابن منظور افریقی، لسان العرب، دارصادر، بیروت، ج ۱۰، ص ۱۹ و ۱۵۰ ج ۱۱، ص ۵۶.



هر چیز ناپایدار و پوچ و تباه شده را باطل نامند.

در این میان به مصادیق حق و باطل نیز توجه شده است مثلاً حق از اسماء حسناى الهى است و خداوند حق و ثابت و ازلى و ابدى، و ابليس از مصادیق مشخص باطل مى باشد.

### موارد استعمال حق و باطل

کلمه حق، در نهج البلاغه در موارد مختلفی به کار رفته و در معانی و مفاهیم متنوعی استعمال شده است. مثلاً: حق الهی، حق انسانی، حق والی و حاکم و زمامدار، حق ملت، امت و مردم، حق مالی، حق اجتماعی، حق فردی و حق به معنا و مفهوم اولویت، صلاحیت و شایستگی.

و به حکم تقابل، چنانکه گفتیم آنچه نوعی نقیض معانی و مفاهیم مذکور محسوب گردد، باطل مى باشد.

نکته قابل توجه و ظریف در این جا، آن است که علی (علیه السلام) برای اشیاء نیز حق قائل هستند مثلاً فرموده اند:

وَأَعْطُوا السُّيُوفَ حُقُوقَهَا<sup>۲</sup>

حقوق شمشیرها را به آنها بدهید.

و در بخش پیشین این جمله چنین آمده: در میدان جنگ، عقب نشینی تاکتیکی و فراری که به دنبال آن حمله ای جانانه خواهید کرد بر شما سخت و دشوار نباشد و چنین کاری را نادرست نپانگارید و دوزدن میدان و برخی عملیات رزمی -

تاکتیکی را غلط و باطل تلقی نکنید و حق شمشیرها را به آنها بدهید و پهلو بر زمین بزنید.

در سیره رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده که آن حضرت در غزوه احد، شمشیری به دست گرفت و فرمود کیست که حق این شمشیر را ادا کند؟

پرسیدند: حق آن شمشیر چیست؟

فرمود: آن قدر با آن بجنگید و آن را بر سر دشمن بکوبید که دولا و کج شود و بشکند.

برخی بلند شدند و گفتند یا رسول الله! ما می توانیم حق آن را ادا کنیم.

رسول اکرم (ص) به آنها فرمود: بنشینید. ابودجانه جلو آمد که او مرد میدان و مصاف بود، پیامبر شمشیر به دست او داد. ابودجانه همچون شیر عریان، بادی در غنغب انداخت و با تبختر در پیش پیامبر و در میان سپاه راه می رفت، رسول گرامی فرمود:

إِنَّهَا لَتَشْتَبِهُ بِيَدَيْهَا أَلَّةَ تَعَالَى إِنْ لَمْ يَفِي هَذَا الْمَوْطِنِ<sup>۳</sup>

این، نوعی راه رفتن است که خداوند متعال جز در این جا دشمن می دارد. بدون تردید اگر در کلیه مواردی که

.....

۲ - شریف رضی، نهج البلاغه صبحی صالح، بیروت، نامه ۱۶.

۳ - رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی، سیرت رسول الله (ص)، خوارزمی، تهران، ج ۲، ص ۶۵۳.

کلمه های حق و باطل به کار می رود، دقت کنیم، متوجه خواهیم شد که ریشه لغوی هر دو واژه دقیقاً صادق است و آن، مفهوم ثبات و پایداری و یا بالعکس تزلزل و ناپایداری و از میان رفتن است.

مثلاً وقتی صحبت از حق و والی و رهبر می شود، و یا سخن از حق رعیت و مردم به میان می آید، مقصود آن است که رعایت مسائل و اموری، بقاء و دوام و استواری حکومت را سبب می شود و بدین وسیله آن حکومت، حق و ثابت محسوب می شود و مصداق حق می گردد، چنانکه عدم رعایت آن سلسله مسائل و امور، حکومت را باطل و پوچ و ضایع می گرداند.

و در مورد شمشیرها که فرمودند حقی دارند، این توضیح ضروری است که شمشیر و هر سلاحی برای کارزار و دفاع و مبارزه با ظلم و تعدی است و به اصطلاح، ثمره وجودی آن، جهاد در راه حاکمیت ارزشهای متعالی است و الا چیزی باطل و پوچ و ضایع می باشد.

بطور کلی در منطق قرآن، همه چیز و همه کس جز آنکه و آنچه وجهه و صبغه الهی پیدا کند، ضایع و تباهند. این، خدا و خدائیانند که ثابت و ماندگارند و بس.

كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (تصحر/ ۸۸)

هر چیزی نابود شدنی است مگر ذات او  
إِلَّا كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ  
و كُلُّ نَعِيمٍ إِلَّا مُسْحَاةً زَائِلٌ  
همانا همه چیز غیر از خدا باطل و نابود

شدنی است و هر نعمتی حتماً روزی از بین می رود.

و ناگفته پیداست که نعمات اخروی و بهشتی که ثابت و زوال ناپذیرند، در شعر مزبور مورد نظر نیستند و فقط نعمات دنیاوی و مجازی، مراد می باشند.

موارد حق و باطل که در نهج البلاغه پیرامون آن سخن رفته غالباً در بردارنده نکات جالب روانشناختی - اجتماعی و سیاسی است.

امیرالمؤمنین در مجموعه آن سخنان، به ذکر انگیزه هایی پرداخته که احیاناً انسانهای متأثر از آنها، به پوچی و ضایع شدن کشیده می شوند و مرتباً از حق دور می گردند.

این سخنان به صورت یک اصل و قانون بیان شده اند و ما بر اساس تجزی و تطبیق که مفسران بزرگ قرآن بر آن اساس، آیه های تاریخی و اجتماعی را بر بسیاری از جریانات اعصار متأخر، تطبیق می کنند از بیانات شیوای امام (علیه السلام) در فهم بسیاری از مسائل اجتماعی، بهره می جوئیم. و در حقیقت، نهج البلاغه همانند قرآن کریم در زمینه مسائل حیات انسانی الهام بخش است، زیرا مطالبی که مولای متقیان پیرامون حق و باطل بیان فرموده در جامعه ها و محیطهای امروزی مخاطب دارد. این سخنان، از آنچنان کلیت و قانونمندی برخوردارند که بر بسیاری از موارد زندگی صادق می باشند و

ابهامات فراوانی را از حیات بشری می‌زدایند.

### ✽ با باطل آشناترند

هر چند که حق و باطل هر دو همواره در زندگی بشر مطرح‌اند لیکن غالباً گرایش مردم به باطل سهلتر و انس و عادت ایشان با حق، اندک است. معمولاً بیشتر افراد و حتی جامعه‌های بشری به موجب جاذبه امیال و هوسها و لذت‌جوییهای بی‌حد و حصر و به انگیزه ارضای بی‌قید و شرط شهوات و غلبه روح تکاثر و فزون‌خواهی و یا هر عامل و انگیزه دیگر، با امور باطل و ناحق، زود انس و خو می‌گیرند و با آنها مأنوس می‌شوند و معتاد می‌گردند و همین، زمینهٔ پوچی و تضییع آنان را فراهم می‌کند.

لَا تَعْرِفُونَ الْحَقَّ كَمَا تُعْرِفُونَ الْبَاطِلَ!

شما آن گونه که باطل را می‌شناسید با حق و حقیقت، آشنا نیستید.

این کلام امیرالمؤمنین (علیه‌الصلوة والسلام) اگر چه خطاب به مردمی است که مولا در عصر خویش گرفتار آنان بود ولی بیانی است جامعه‌شناسانه و کلامی است عام و قابل تطبیق بر بسیاری از دورانها، زیرا هر وقت جامعه و محیطی از بعد فرهنگی و سوابق ذهنی و عرف و عادات اجتماعی و قومی، طوری بار آمده باشد که معیارهای زندگی و رموز پیروزی و کامروایی، جملگی امور باطل و ناحق بوده

و مردم همواره سر و کارشان با آن مسائل پوچ و واهی باشد طبعاً حق برای ایشان ناشناخته و باطل، معروفتر و مأنوستر خواهد بود.

ما این سخن مولا را به صورت یک اصل و قانون، بر بسیاری از انسانها و کشورها و جامعه‌ها، منطبق می‌دانیم و به وضوح تمام مشاهده می‌کنیم که مردم خیلی از کشورها بلکه توده‌هایی از ملت‌ها به سبب حاکمیت‌های جور و احياناً سلطه‌های اجنبی، با حق و شاخصهای آن آشنا نیستند و با آنها کنار نمی‌آیند، آن گونه که به سهولت و راحتی به باطل می‌گرایند و آن را پذیرایند.

و به نظر ما مقصود علی (علیه‌السلام) در این کلام از معرفت و شناخت، نوع فلسفی و نظری آن نیست هر چند که کلاً از آن معنی هم دور نمی‌باشد.

به عبارت دیگر امام (علیه‌السلام) نمی‌خواهد بفرماید که شما باطل را از بعد نظری و از دیدگاه فلسفی، بهتر از حق می‌شناسید بلکه منظور آن است که باطل برای شما مقبولتر و جاافتاده‌تر می‌باشد و این معنی را از جمله بعدی استفاده کردیم که فرمود:

وَلَا تُبْطِلُونَ الْبَاطِلَ كَمَا يُبْطِلُكُمُ الْحَقُّ.

شما آن گونه که حق را از بین می‌برید و با آن درمی‌افتید باطل را از میان بر نمی‌دارید و با آن

.....

۵۹۱ - نهج البلاغه خطبه ۶۹.

درگیر نمی شوید.

### \* آمیزه‌ای از حق و باطل

نکته دومی که درباره حق و باطل از دیدگاه نهج البلاغه می‌توان به آن اشاره کرد آمیختگی حق و باطل است که غالباً اتفاق می‌افتد. زیرا ندرتاً حق به طور خالص و به دور از هرگونه شائبه باطل رخ می‌نماید. و از سویی، بسیاری از انسانها مطلق‌گرایند و از همین نقطه، دچار انحراف می‌شوند، در حالی که باید احتمال بدهند حق مطلق نیستند، همچنانکه ممکن است طرفشان باطل مطلق نباشد، بدین جهت به نوعی پیش‌داوری و قضاوت ناصحیح گرفتار می‌گردند.

امیرالمؤمنین به اختصار فرمود:

إِنَّ فِي آيَاتِي حَقًّا وَبَاطِلًا.

در اختیار مردم، حق و باطل هر دو هست.

بنابراین هر فکر و عقیده و یا عملی دارند، همیشه خوب، بد، حق و یا باطل مطلق نیست. درست همانند آنچه که در جریانات سیاسی و حرکت‌های احزاب و عملکرد گروه‌ها و فرقه‌ها و موضع‌گیری‌های مختلف آنان مشاهده می‌شود. معمولاً اعضاء و هواداران این جریانها، گرفتار نوعی مطلق‌باوری شده و به سبب محیط بسته‌ای که برای خود درست می‌کنند از دریافت واقعیات خارج از وجود خود عاجز می‌گردند. هرگاه صحبت از گروه آنان و

اندیشه‌هایشان شود مطلقاً آن را حق و درست می‌پندارند و جز آن را باطل می‌شمارند. و لذا امیرالمؤمنین به عنوان راهنمایی و ارشاد به حقیقت فرمود:

در برخورد با اندیشه‌ها، باید اصل را چنین دانست که آنها ممکن است حق یا باطل باشند.

در جای دیگر صریحتر از جمله قبل فرمود:

قُلُوا إِنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْتَفِ عَلَى الْمُتَرَدِّينَ وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ نَيْسِ الْبَاطِلِ أَنْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ وَلَكِنْ يُؤَخَذُ مِنْ هَذَا صِغْتٌ وَمِنْ هَذَا صِغْتٌ فَيُتَزَجَانِ فَهَذَا لِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَتَنْجُو «الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى» ۷.

هرگاه باطل با حق درهم نمی‌آمیخت، هیچ وقت جستن حق بر طالبان آن سخت نبود و هرگاه بر تن حق، لباس باطل پوشانده نمی‌شد، زبان معاندان از ساحت حق کوتاه بود لیکن بخشی از حق و بخشی دیگر از باطل گرفته می‌شود و درهم آمیخته می‌گردد. این جاست که شیطان بر هوادارانش سلطه می‌یابد و فقط کسانی نجات می‌یابند که قبلاً از سوی خدا برای ایشان حسنی رقم زده شده باشد.

و ظاهراً مراد از حسنی در این بیان، همان تقوای الهی، ایمان به پروردگار، طینت پاک و سلامت نفس و قدرت

.....

۶ - نهج البلاغه خطبه ۲۱۰.

۷ - نهج البلاغه خطبه ۵۰.

انتخاب احسن در موارد تردید است که فقط برخی انسانها از آن بهره‌مندند و بس.

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا.<sup>۸</sup>

هر که تقوا پیشه سازد خداوند برای او راه خروجی قرار می‌دهد.

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا.<sup>۹</sup>

هر که از خدا پروا کند او برایش آسانی پیش می‌آورد.

إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا.<sup>۱۰</sup>

ای مؤمنان اگر پارسا باشید و از خدا بترسید، او برای شما فرقان و وسیله تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد.

پس انسان در مسیر زندگی باید سعی و کوشش کند تا حق را از باطل و صدق را از کذب بازشناسد و با همان معیار تقوا که اشاره شد آن دورا از هم تشخیص دهد آنگاه حق را گرفته و باطل را رها سازد.

این نکته نیز ناگفته نماند که این کلام علی (علیه السلام) در مورد فکر و اندیشه بشری است و گزنه وحی و سخن انبیاء و عملکردهایشان، حق مطلق است مگر آنکه انتساب کلام یا عملی به ایشان ثابت نبوده باشد و یا حتی چنان نسبتی، دروغ و بر خلاف واقع باشد و اما اینکه چگونه می‌توان حق را شناخت و گرفت و باطل را تمیز داد و رها ساخت، بعداً در این باره توضیح خواهیم داد.

✽ از حق باید دفاع کرد

سومین نکته در مورد حق و باطل همین

است که باید هم و غم انسان آن باشد که حق را احیاء کند و باطل را از بین ببرد.

... وَلَكِنَّ الْفُلْكَاءَ بَاطِلٍ أَوْ أَحْيَاءَ حَقٍّ.<sup>۱۱</sup>

این نامه از نامه‌های پرمحتوای نهج البلاغه است و به صورت مختلف روایت شده است در آغاز نامه می‌نویسد:

بنده خدا به چیزی شاد و خرمند می‌شود که خواه ناخواه به دست او خواهد رسید و هرگز از وی فوت نخواهد شد و احياناً او برای چیسیزی، اندوهگین می‌شود که ابداً به او نخواهد رسید. بنا بر این بهترین چیزی که انسان از دنیا به چنگ می‌آورد، نیابستی فقط کامجویی و یا انتقام باشد بلکه خاموش کردن باطل و یا زنده و بپا داشتن حق و حقیقت باشد و بس.

### ✽ غلبه باطل

چهارمین مطلب راجع به حق و باطل در نهج البلاغه، غلبه باطل بر حق و بیان عوامل آن است.

به طور کلی اگر عده‌ای اطراف باطل، گرد نمی‌آمدند و حق را خوار نمی‌کردند هرگز باطل، چیره نمی‌گشت و بر حق غلبه نمی‌یافت.

امیرالمؤمنین در خطبه‌ای که می‌توان آن را رنجنامه نامید و طی آن پیرامون

.....

۸ - سورة طلاق / ۲.

۹ - سورة طلاق / ۵۴.

۱۰ - سورة انفال / ۲۹.

۱۱ - نهج البلاغه نامه ۶۶.

جهالت و بی وفایی برخی از یارانش و بالعکس اطاعت و فرمانبرداری اطرافیان معاویه از وی داد سخن داده، از روی بسیاری از مسائل اجتماعی پرده برداشته است.

و چقدر یک جامعه باید دچار انحراف و انحطاط باشد که رهبری مثل علی (علیه السلام) را نشناسد و از او اطاعت نکند و چه اندازه باید مست و غافل باشد که از شخصی چون معاویه اطاعت و پیروی نماید.

علی (علیه السلام) در این خطبه، موجبات شکست ظاهری خود و اسباب پیروزی دشمنش معاویه را ارزیابی کرده و آن را از بعد روانشناسی اجتماعی تبیین می فرماید:

أَمَا وَاللَّهِ نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُظْهِرَنَّ هُوَلَاءِ الْقَوْمِ عَلَيْكُمْ لَيْسَ لَكُمْ أَوْلَىٰ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لِأَسْرَائِهِمْ إِلَىٰ بَاطِلٍ صَاحِبِهِمْ وَأَنْظَانِكُمْ عَنِ حَقِّي. ۱۲

قسم به خداوندی که جان علی به دست اوست این شامیان بر شما چیره خواهند شد اما نه به این علت که آنان به حق و حقیقت، شایسته تر از شما هستند لیکن به این سبب که آنها به باطل صاحبشان با تمام سرعت گراییده ولی شما در پذیرفتن حق من، کند عمل کرده و دیر حرکت می کنید.

مراد از کلمه حقی و باطل صاحبیم چه می تواند باشد؟ آیا جز همان چیزی است که در سخن دیگر مولا آمده که اصولاً حق

رهبر صالح و شایسته، لزوم اطاعت و پیروی مردم از اوست و هرگاه جمعیتی از نعمت رهبری صالح بهره مند باشند باید رهنمودهای او را بشنوند و از وی اطاعت کنند و این حق اوست چنانکه بعکس، رهبران غیر مردمی دارای چنین حقی نیستند. و هرگز مردم موظف نمی باشند که از رهبران و پیشوایان جبار، اطاعت نمایند.

اما چه باید کرد؟ اگر جامعه به شدت دچار انحراف و انحطاط باشد و رهبر عادل را از حاکم ستمگر و پیشوای عدالت گستر را از زمامدار خودسر، تشخیص ندهد و در نتیجه، نخستین را خوار سازد و دومی را بر کرسی حکم بنشانند.

و در خطبه ای دیگر با بیانی صریحتر و لحنی قاطعتر غلبه باطل را نتیجه نافرمانی و عدم اطاعت از امام بر حق دانسته و بدین ترتیب کوچکترین تفرقه و ضعف را در حمایت از حق، نابخشودنی اعلام فرموده است:

وَأَتَىٰ وَاللَّهِ لَا أَظُنُّ هُوَلَاءِ الْقَوْمِ سَيِّدَ الْوَلَدِ مِنْكُمْ يَا جِنْمَاعِهِمْ عَلِيٌّ بِأَطْلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَنِ حَقِّكُمْ وَبِمَقْصِيَّتِكُمْ إِمَامَتِكُمْ فِي الْحَقِّ... ۱۳

به خداوند سوگند من گمان دارم این قوم (شامیان) بر شما غالب شوند و چیره گردند و دولت و حاکمیت به دست ایشان بیفتد، چون آنان بر باطل خویش گرد آمده اند و شما از دور

۱۲ - خطبه ۹۷.

۱۳ - خطبه ۲۵.



حق خود پراکنده گشته اید، شما از امامتان در امور حق، نافرمانی می‌کنید و آنان از پیشوایشان در امور باطل، فرمان می‌برند، آنان نسبت به رهبرشان امانت دارند ولی شما خائن هستید، آنان در کشورشان به شایستگی عمل می‌کنند لیکن شما فساد می‌کنید و تباهی به عمل می‌آورید.

و چه زیبا فرمود در همان خطبه آتشین که ما رنجنامه اش خواندیم :

وَلَقَدْ أَضْبَحْتِ الْأُمَّمُ تَخَافُ ظُلْمَ رُعَايَاهَا  
وَأَضْبَحَتْ أَخَافُ ظُلْمَ رَعِيَّتِي.<sup>۱۱</sup>

همواره مردم از ظلم و جور و اجحاف حاکمان و فرمانروایان خویش بیمناکند لیکن من امروز از ظلم و ستم و ناسپاسی و حق ناشناسی مردم خویش در هراسم.

و چقدر فاصله است میان این دو نوع حاکم، پیشوا و زمامدار؟!۱۱

#### اطاعت از رهبر و وظیفه است

لزوم پیروی از فرمانهای رهبر حق از مباحث پردامنه نهج البلاغه است و علی (ع) آن را اصولاً حق رهبر صالح و وظیفه یک ملت بیدار و هشیار می‌داند.

و بدون تردید مسئله بیعت مردم با امام و حتی مشورت و رایزنی او با مردم و لزوم وفا و وجوب عمل به تعهد، همگی زمینه‌سازی همین اطاعت و فرمانبرداری از رهبر حق و امام صالح است.

لَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا  
يُؤَلِّبُهُ أَمْرَكُمْ وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْعَقْبِ مِثْلُ الَّذِي  
لِي عَلَيْكُمْ.<sup>۱۲</sup>

خداوند سبحان با واگذاری امر رهبری و سرپرستی شما به من، حتی را برای من برعهده شما مقرر فرموده است.

در جای دیگر فرمود:

أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ  
وَالنَّصِيحَةُ فِي الشَّهَادَةِ وَالْمَغِيبِ وَالْإِجَابَةُ  
حِينَ أَدْعُوكُمْ وَالْقَاعَةُ حِينَ أَمْرُكُمْ.<sup>۱۳</sup>

حق من بر شما آن است که در بیعت وفادار بمانید و در حضور و غیاب، خیرخواه باشید و وقتی که شما را فرا می‌خوانم، اجابت کنید و پاسخ مثبت دهید و هنگامی که فرمان می‌دهم، مطیع و فرمانبردار باشید.

ولایت و حاکمیتی که خداوند متعال برای انبیا، اولیا، و صالحان زمین در درازای تاریخ، قائل شده، حتی است برای ایشان و همین حق وظیفه و تکلیفی را بر مردم ایجاب می‌کند. هرگاه این وظیفه عملی نگردد، آن حق حفظ نمی‌شود و لازمه ثبات جامعه و شرط استقرار و قوت یک نظام، در این است که از رهبر صالح و پیشوای برحق، اطاعت گردد و رهنمودهای او عمل و فرمانهایش، شنیده شود و گرنه آن جامعه متزلزل و پایه‌هایش از هم فرو خواهد پاشید. و این، یکی از معانی دقیق بطلان و ناحقی است.

همچنان که، اطاعت از حاکم جور و

۱۴ - خطبه ۹۷.

۱۵ - خطبه ۲۱۶.

۱۶ - خطبه ۳۴.

زمامدار جبار و ستمگر، حق نیست و باطل می باشد و جامعه در حکومت ستمگران، ثابت و پایدار نیست. **الْمَلِكُ يَتَقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَتَقَى مَعَ الْإِسْلَامِ.**

و زوال و فروپاشی ارکان حکومت یکی از معانی بطلان، پوچی و ضایع گشتن است.

### حق ملت

از دیدگاه امیرالمؤمنین، در نهج البلاغه و دیگر سخنان آن حضرت، حقوق متقابلند. هم چنانکه حاکم، زمامدار و امام، بر عهده آحاد ملت حق دارد و آن لزوم اطاعت و فرمانبرداری و اجرای دستور مقام رهبری است، در آزاء این، ملت و مردم نیز صاحب حقی هستند که حکام و والیان و رهبران جامعه باید آنها را به رسمیت بشناسند. و دقیقاً به آنها عمل کنند و گرنه حکومت و فرمانروایشان از قبیل حکومت جور بوده و حاکمیتشان باطل و محکوم به زوال خواهد بود.

**فَاتَا حَقُّكُمْ عَلَيَّ مَا لَتَصِيحَةُ لَكُمْ وَتَوْفِيرُ قِيَّتِكُمْ وَتَغْلِيظُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا.**<sup>۱۷</sup>

اتفاق حق شما مردم بر من (زمامدار و امام) آن است که خیرخواه شما باشم و درآمد ملی شما را افزون کنم و آموزشتان دهم تا جاهل و نادان و ناآگاه نمایید و تربیتتان کنم تا بلکه دانا و آگاه شوید.

این چند حق برجسته که

علی (علیه السلام) در این بیان کوتاه اشاره فرموده از اصول برنامه های هر دولت مردمی و از پایه های استحکام بنای هر حکومت حقی است که می توان چنین بیان کرد:

الف - خیرخواهی برای مردم، نه خودخواهی و خویشاوند بازی؛

ب - تلاش برای ایجاد رفاه عمومی و تأمین درآمد ملی و بهبود بخشیدن به وضع اقتصادی؛

ج - آموزش عمومی و توسعه سوادآموزی و برنامه های گسترده چهل زدایی؛

د - تربیت و پرورش (بویژه) نسل جوان بر پایه های صحیح و بر اساس ارزشهای متعالی.

و در نامه پنجاه و سه به این نکته اشاره صریح دارد که هرگاه حق امام و رهبر، رعایت شود و در نظام حکومتی، هر مسئول و والی به وظایف مقرر عمل کند، طبعاً موجبات امن و آرامش فراهم گشته و اسباب ثبات و پایداری جامعه تأمین خواهد شد:

**فَإِذَا آدَتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَآدَى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا، غَزَا لِحَقِّ بَيْنَهُمْ وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ وَأَعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْقَدْلِ وَجَزَّتْ عَلَيَّ أَدْلَالُهَا أَلَسْتُ فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ وَظَمِعَ**

### فی بقاء الدَّوْلَةِ.<sup>۱۸</sup>

اگر ملت، حقّ والی و زمامدار را ادا کنند و امام و رهبر نیز حقّ مردم و ملت را به عنوان یک وظیفه به انجام رسانند، حقّ میان ایشان شکوهمند و با عزت خواهد شد و راه و روشهای دین، استوار و نشانه های عدل و داد، پایدار خواهد گردید و در سایه آنها، سنتها و آداب پسندیده جریان پیدا کرده و در نتیجه زمان، صالح و خوب خواهد شد و به بقاء و پایداری دولت، باید امیدوار شد.

امیرالمؤمنین (ع) در این کلام به لزوم انجام حقوق متقابل و تأثیر ادای هر دو در بقاء و دوام حکومت به صراحت اشاره فرموده اند و مفهوم کلام آن است که وقتی در جامعه، اثری از انجام وظیفه و ادای حقوق، نبود نباید در آنجا از ثبات و پایداری و ماندگاری خبری باشد و این بدان معنی است که آن نظام، متزلزل و باطل و از بین رفتنی است و معنای باطل، همین است.

### حقّ الله

علاوه بر حقوق زمامدار بر مردم و حقوق ملت بر رهبر و پیشوا و قطع نظر از حقوق متقابلی که اصناف مردم بر یکدیگر دارند، در بیان علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) صحبت از حقّ خدا به میان آمده و باید بدانیم که مراد از آن چیست؟

أوصيكم بتقوى الله فإتوها حقّ الله

عليكم...<sup>۱۹</sup>

شما را به رعایت تقوای الهی، سفارش می‌کنم که آن حقّ خداوند بر شماست و همان،

حقّ شما را بر عهده خدا ایجاب می‌کند. در کلام دیگر، خیرخواهی مردم را نسبت به کلّ جامعه و تلاش انسانها را در زمینه های خیر و صلاح، حقّ الهی می‌شمارد:

ولكن من واجب حقوق الله على عباده  
التصيبة بمتلج جهديهم.<sup>۲۰</sup>

از جمله حقوق واجب الهی بر عهده آحاد بندگانش، آن است که تا در توان دارند، خیرخواه یکدیگر باشند.

پس، تقوا، خیرخواهی و صلاح اندیشی برای آحاد مردم، حقّ خدایی است. در اینجا سؤالی مطرح می‌شود که آیا از این خیرخواهی و صلاح اندیشی و تقوا، سودی به خداوند عاید می‌شود؟ و یا اینکه همه سودها به خود بشریت برمی‌گردد؟ بدون شک، تقوا و صلاح اندیشی و خیرخواهی، موجبات بقای یک نظام و استواری پایه های یک حکومت را فراهم می‌کند و انسانها را با امن و امان مواجه می‌سازد و حقّ یعنی همین.

لا يهلك على التّقى سنع أهل ولا  
تظلماً عليها زرع قوم.<sup>۲۱</sup>

بر پایه تقوی، هیچ ریشه ثابتی از بین

.....

۱۸ - خطبه ۲۱۶.

۱۹ - خطبه ۱۹۱.

۲۰ - خطبه ۲۱۶.

۲۱ - خطبه ۱۶.

نمی‌رود و کشت هیچ قومی بر اساس تقوا، تشنه و سیراب نشده، باقی نمی‌ماند.

بنابراین، در جامعه و کشوری که تقوا حاکم نباشد و مردم بطور کلی لایبالی و گناهکار باشند و هیچ کس خیر و صلاح دیگری را نخواهد و اجتماع بشری همانند جنگلی باشد که وحوش بر آن حاکمند و هر قویتری طعمه ضعیف‌تر را می‌رباید و حتی خود او را طعمه‌ای لذیذ بیانگارد، آیا در چنین جامعه‌ای می‌توان زیست؟ و آیا چنین اجتماعی محکوم به زوال و فنا نیست؟ معنی باطل همین است.

در تعبیر دیگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) اطاعت از خداوند، حق او محسوب شده و ناگفته پیداست اطاعت از فرمانهای خداوند، مرادف تقوا می‌باشد.

وَ اخْرُجُوا إِلَيْهِ مِنْ حَقِّ طَاعَتِهِ. ۲۲

جالب توجه آن است که این جمله را پس از توصیه‌ها و بدنبال سفارش‌هایی پیرامون لزوم رعایت تقوا ذکر کرده است.

از دیدگاه نهج البلاغه، شناخت خداوند در آن حدی که در کتاب و سنت، لازم دانسته شده، حق الهی است و نباید بیش از آن حد — که در رهنمودهای وحی آمده — انسان به تعمق پردازد.

... فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ. ۲۳

ای آنکه راجع به صفات خدا و چگونگی او می‌پرسی، هر صفتی که قرآن تو را راهنماست، آن را یاد بگیر (و به خدا نسبت بده) و از نور هدایت، کتاب الهی، بهره‌مند باش ولی آنچه را

که شیطان تو را به آن وامی‌دارد و در قرآن و سنت رسول خدا و ائمه هدی، عین و اثری از آن نیست، به دنبال آن نرو و دانش چنان چیزی را به خدا واگذار و این مقدار شناخت، نهایت حقی است که خداوند برای خویشتن بر عهده تو مقرر فرموده است.

### صدق و کذب

از موارد دیگر استعمال حق و باطل در نهج البلاغه که با معانی لغوی آنها هم متناسب است، بکار بردن کلمه حق به معنای صدق و راستی و باطل به معنای کذب و دروغ می‌باشد:

كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ ۲۴

سخن راستی است لیکن دروغ از آن اراده شده است.

این سخن را خوارج به زبان آوردند: که: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ گفتند این جمله راست است و فرمان، جز خدا را نیست ولی خوارج از این جمله برداشت دروغ و خلاف واقع کردند و آن اینکه فرمانروایی و امارت جز خدا را نیست لَا إِفْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ ۲۵ و این سخن، پوچ و به دور از واقعیت است. زیرا در جامعه بشری گزیر و چاره‌ای از این نیست که مردم برای خود امیر و فرمانروا، داشته باشند تا زمام امور را به دست گیرد و

.....

۲۲ — خطبه ۱۹۸.

۲۳ — خطبه ۹۱.

۲۴ — خطبه ۴۰.

۲۵ — خطبه ۴۰.

مجری قانون باشد و چرخ جامعه را بگرداند.

باز در جای دیگر نهج البلاغه، حق به معنای صدق و ضد کذب به کار رفته است و آن جایی است که علی (علیه السلام) سخن از مرگ به میان آورده و آن را، حق و حقیقت دانسته است.

فَيَأْتِيهِ وَاللَّهِ الْجِدُّ لَا اللَّعِبُ وَالْحَقُّ لَا الْكَذِبُ وَمَا هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ.<sup>۲۶</sup>

به خدا سوگند! این، سخن جدی است نه شوخی و حق و راست می باشد نه دروغ، و آن جز مرگ نیست (که به سراغ انسان خواهد آمد).

حق، تلخ و باطل شیرین است

تلخ و سنگین بودن حق و حقیقت در ذائقه مردم و شیرین و سبک بودن باطل در کام آنان، از بحثهای مربوط به حق و باطل در نهج البلاغه است.

به مالک اشتر فرمود:

لِيَكُنْ أَثْرُهُمْ عِنْدَكَ أَفْوَاهُهُمْ بِمَرِّ الْحَقِّ  
لَكَ<sup>۲۷</sup>

برگزیده ترین کارگزاران دولت و حکومت، نزد تو باید کسی باشد که بیشترین جرأت و جسارت را در بیان و اظهار حق تلخ و ناگوار دارد.

و در بیان دیگر فرمود:

إِنَّ الْحَقَّ تَقِيلُ مَرِيَّةً وَأَنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ

و بی<sup>۲۸</sup>

حق سنگین است ولی گوارا و باطل، آسان لیکن بیماری زا.

وَالْحَقُّ كَثْرَةُ تَقِيلُ<sup>۲۹</sup>

حق، جملگی سنگین است و سخت.

و با در نظر گرفتن این که التزام به حق، ثبات و پایداری، مقاومت و سازندگی لازم دارد ولی باطل، ویرانی و تخریب و درهم ریختگی است لذا اولی سخت و دشوار و دومی سهل و آسان است. (الْهَدْمُ أَثْرُ مِنَ الْبِنَاءِ).

مقصود از مفاهیم تلخی، سنگینی و گوارایی حق، مجاز و کنایه است چنان که منظور از شیرینی، آسانی و بیماری زا بودن باطل، چنین است، مراد، سودمند بودن حق است هر چند در دراز مدت، و مضر و زیانبخش بودن باطل است اگر چه نقداً لذت و خوشی داشته باشد.

احتجاج، عامل خطا و اشتباه

ممکن است اسباب و علل گوناگونی موجب مشتبه شدن حق با باطل شوند و به هر حال حقیقت بر انسان پوشیده بماند و بدین وسیله رفتار باطل از او سرزند ولی عمده ترین عامل و سبب در این زمینه، به فرموده امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بُعد سیاسی - اجتماعی، احتجاج و ایان و زمامداران است.

.....

۲۶ - خطبه ۱۳۲.

۲۷ - نامه ۵۳.

۲۸ - حکمت ۳۷۶.

۲۹ - نامه ۵۳.

به مالک اشتر چنین نوشت:

ای مالک! خود را از مردم مهوشان و حاجب و دربان برای خود مگمار که تو کار پرداز حکومت و متصدی امور مردم در مصر هستی و باید با آنان در تماس و ارتباط باشی و هرگاه تو خویشان را از مردم پنهان بداری و آنان به آسانی نتوانند با تو دیدار کنند این عمل تو، سبب می‌شود که حق و باطل درهم آمیزد و در نظر تو مشبه گردد.

فَإِنْ أَخْتِجَابَ الْوَلَاةُ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِّنَ الضُّلْمِ.... وَيُشَابُّ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ.<sup>۳۰</sup>

احتجاب والیان و زمامداران، و اینکه آنان خویشان را از مردم بپوشانند، شاخه‌ای از تنگ نظری و تنگنایی است و موجب محدودیت آگاهی آنان می‌شود و در نتیجه، حق و باطل درهم می‌آمیزد، امر بزرگ در نظر آنان، کوچک و بی‌اهمیت و امر کوچک و ناچیز در نزد ایشان، بزرگ و مهم، جلوه گر می‌شود. خوب، بد و بد، خوب، قلمداد می‌گردد.

پس از دیدگاه نهج البلاغه، احتجاب، قوی‌ترین عامل در زمینه خلط حق با باطل است و آن بزرگترین لغزشگاه، برای زمامداران محسوب می‌گردد و جان کلام این است که بشر از همه آنچه که در کشورش و یا جهان رخ می‌دهد، مطلع نیست، او غیب نمی‌داند و بر همه امور محیط نمی‌باشد و اگر احتجاب و دوری از مردم نیز بر این، اضافه شود و او در پشت درهای بسته زندگی کند، به‌طور طبیعی از مسائل جامعه، و افکار عمومی و

رخدادهای مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، بی‌خبر خواهد ماند و در نتیجه، ذهنیت او درباره جامعه و مسائل جاری آن، منطبق با واقعیات نخواهد بود؛

وَأَمَّا الْوَالِي يَسْرُ لَا يَتَقَرَّفُ مَاتَوَارِي عُنَّةِ الْكِنَاسِ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ.<sup>۳۱</sup>

والی و حکمران، بشری بیش نیست، آنچه را که مردم از وی پوشیده می‌دارند، نمی‌شناسد.

امام (علیه‌الصلوة والسلام) در این بیان با توجه به تأثیر منفی احتجاب در حیات سیاسی یک ملت، تلخترین و دردناکترین مسئله اجتماعی را مطرح فرموده است. زیرا وقتی که زمامدار و یا هر متصدی و مسئولی، با مردم در ارتباط مستقیم نباشد و به اطراف خود حصار می‌کشد و مأمورانی غیلاظ و شیداد و یا احیاناً طماع و ضعیف النفس بر در خانه و یا محل کارش بگمارد، طبعاً نخواهد توانست حقانیت اشخاص و درستی مسائل را دریابد و تلون و تنوع امور، عرصه را در زمینه تشخیص حق از باطل بر او تنگ خواهد کرد.

و آنچه بر مشکل می‌افزاید آن است که حقانیت‌ها، و یا ناحقی‌ها، صد درصد روشن و بی‌شائبه نیستند به عبارت دیگر، انسان غالباً با حق صریح و یا باطل آشکار روبرو نیست، مشکل آنجا رخ می‌نماید که فتنه‌ها، هوی و هوسها، بدعتها و بسیاری

.....

۳۰ - نامه ۵۳.

۳۱ - نامه ۵۳.

از شیوه‌های نادرست، فضا را تیره و تار می‌کنند، در این موقعیتها است که تشخیص حق از باطل بر بسیاری از انسانها چندان آسان نیست.

إِنَّمَا بَدَأُ وَفُتِحَ الْفِتْنِ أَهْوَاءُ تَتَّبِعُ وَأَحْكَامُ  
تُبْتَدِعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَيَتَوَلَّى عَلَيْهَا  
رِجَالٌ رِجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ... ۳۲

سرآغاز آشوبها از آنجاست که هواها و هوسهای دنبال می‌شود و فرمانهائی مخالف کتاب خدا، صادر می‌گردد و عده‌ای به دور از معیارهای دین خدا، مردانی را متولیان امور می‌کنند و کارگزار و بطانۀ خویش می‌سازند. پس اگر حق با باطل درهم نمی‌آمیخت کاربر جویندگان حق مشکل نمی‌گردید و اگر بر حق، لباس باطل پوشانده نمی‌شد، زبان معاندان و لجاجت پیشگان، کوتاه بود، لیکن آمیختگی حق و باطل موجب آن می‌شود که شیطان بر هوادارانش چیره گردد و تنها انسانهای پروادار و پارسا، نجات پیدا می‌کنند.

### چگونه حق را بشناسیم؟

از بحثهای قبلی پاسخ این سؤال تا اندازه‌ای معلوم می‌شود زیرا بر اساس آیات قرآنی یاد شده، تقوا و بینش توأم با ایمان و صداقت و سلامت نفس، مجموعاً کمک می‌کنند تا انسان، حق را بشناسد و آن را از باطل تمییز دهد.

آیا این بدان معنی است که حق دارای آرم و نشانی است که بدان وسیله شناخته می‌شود، این نکته باریکی است که در کلام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به صراحت آمده است:

وَلَيْسَتْ عَلَيَّ الْحَقِّ بِمَاتٍ تُفَرِّقُ بِهَا  
ضُرُوبُ الْبَصِيقِ مِنَ الْكَذِبِ. ۳۳

روی حق علامت و نشانی زده نشده که بدان وسیله انواع راست از دروغ، معلوم گردد.

مطابق این کلام امیرالمؤمنین، انسان باید حواس خود را جمع کند و کاملاً به هوش باشد و بداند که حق را فقط در پرتو عقل و اندیشه و در سایه تقوا و ایمان و به کمک اطلاعات و آگاهیهای لازم می‌توان تشخیص داد و از آن جا که حق دارای نشان و علامت خاصی نیست، آن را فقط در روشنائی عقل و آگاهی و با معیار تقوا و وارستگی باید شناخت.

و اگر از تقوا خبری نباشد، ضعف اندیشه و تعقل هم حاکم باشد و اطلاعاتی نیز از طریق تماسهای مستقیم وجود نداشته باشد آیا می‌توان به حقیقت پی برد؟

حق را فقط با حق می‌توان مطرح کرد

این نکته هم یکی دیگر از دهها نکته جالب پیرامون حق و باطل در نهج البلاغه است و می‌توان آن را از آموزشهای اساسی انبیاء عظام دانست، در این باره از سخنان علی (ع) دیدگاهی پیدا می‌کنیم و روشی را می‌آموزیم که بدان وسیله باید حق را حاکم و باطل را منزوی سازیم.

مگر نه آن است که در مکتب انبیا

.....  
۳۲ - خطبه ۵۰.

۳۳ - نامه ۵۳.

برای حاکمیت حق از هر وسیله و ابزاری نمی‌توان بهره جست و چنانکه برای کوبیدن باطل نیز نمی‌توان به هر شیوه‌ای متوسل شد، بلکه حق را فقط با حق و بوسیله حق می‌توان عنوان کرد و حاکم ساخت و بس. امیرالمؤمنین (علیه السلام) منافقان را که به هر وسیله، خواهان قدرت و حاکمیت اند چنین توصیف فرمود:

قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا وَلِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلًا وَلِكُلِّ حَقٍّ قَائِلًا وَلِكُلِّ بَاطِلٍ يَفْتَا حَا... ۳۴

منافقان برای هر حقی، باطلی و برای هر امر ثابت و استواری کژی و انحرافی فراهم آورده‌اند، (التقاط)، آنان برای هر زنده‌ای قاتلی (تروریسم) و برای هر دری کلیدی آماده کرده‌اند، آنان برای هر شبی چراغی آماده دارند و با تلاشی نومیدانه و مذبحانه، حرص و آرزوی خود را اشباع می‌کنند تا بدان وسیله بازارشان را گرم کرده، فریب و نیرنگشان را رواج دهند، می‌گویند و شبهه ایجاد می‌کنند، حق را با باطل در هم می‌آمیزند تعریف و توصیف می‌کنند ولی فریبکاری می‌نمایند.

علی (ع) در این سخن گران سنگش گسیختگی و بی‌بند و باری منافقان را در رسیدن به حاکمیت و قدرت، ترسیم فرموده که از بُعد رفتارشناسی برای تک تک موارد یاد شده در بیان مولی، مصداق آشکاری می‌توان شناخت.

جمله هدف وسیله را توجیه می‌کند همان منطق پوچ و باطلی است که در عملکرد کافران، مشرکان و منافقان

محسوس است. اما شیوه انبیاء چنین نبوده و نیست لذا علی (علیه السلام) در ترسیم خط مستقیم پیامبران و مردان خدا چنین فرمود:

رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا رَأَى حَقًّا فَأَعَانَ عَلَيْهِ  
أَوْ رَأَى جَوْرًا فَرَدَّهُ وَكَانَ عَوْنًا بِالْحَقِّ عَلَيَّ  
صَاحِبِهِ. ۳۵

خدا رحم آورد بر مردی که حق را ببیند و آن را یاری کند و به وسیله حق و درستکاری، مدد کار حق و ذی حق باشد.

و در توصیف رسول اکرم (ص) چنین فرمود:

وَالْمُغْلِبِينَ الْحَقَّ بِالْحَقِّ وَالِدَافِعِ جَيْشَاتِ  
الْبَاطِلِ. ۳۶

آشکار سازنده حق بود، فقط با ابزار حق و کوبنده سپاهیان باطل بود (از جوشها و بالا آمدنهای باطل جلوگیری می‌کرد). بنابراین رهنمود، انسان نمی‌تواند برای حاکمیت حق به هر وسیله‌ای ولو نادرست و باطل، متوسل شود او نمی‌تواند بگوید که من بر حقم پس به هر وسیله ضد عقل و شرع برای رسیدن به قدرت دست بزنم.

### عوامل بازدارنده از حق

بحث دیگر پیرامون حق و باطل، بحث از عوامل و اسبابی است که انسان را خواه

.....

۳۴ - خطبه ۱۹۴.

۳۵ - خطبه ۲۰۵.

۳۶ - خطبه ۷۲.



ناخواه از حق و حقیقت دور و از اعتدال و میانه روی، منحرف می‌سازد و گرفتار تباهی و پوچی می‌کنند و یکی از عمده‌ترین آن عوامل، حب و بغض افراطی و دوستی و دشمنی خارج از اندازه است که بشر را از مسیر حق بیرون می‌برد و به عبارت روشنتر او را از رسیدن به هدف و آرمان والای انسانی باز می‌دارد.

سَيَهْلِكُ فِيْ صِنْفَانِ، مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ  
بِهِ الْحُبُّ اِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ  
بِهِ الْبُغْضُ اِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَخَيْرُ النَّاسِ فِي  
حَالٍ اَلْتَمَظُّ الْاَوْسَطُ. ۳۷

دو صنف و گروه به خاطر من هلاک می‌شوند دوستی که در محبت و دوستی افراط کند و زیاده‌روی نماید و محبت بیش از اندازه او را به ناحق بکشانند و دشمن دو آتش و افراطی که خصومت بیش از حد، او را به ناحق وامی‌دارد. بهترین مردم نسبت به من و متعادل‌ترین ایشان، میانه‌روانند.

اختلاف بر اساس جاه‌طلبی و هواپرستی یکی دیگر از عوامل بازدارنده از حق است که خواه‌ناخواه انسان را به با تلاق باطل می‌اندازد.

فَاَمَّا اَتْيَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ. ۳۸

پیروی از هوی و هوس از حق باز می‌دارد. همین عامل منفی را در بیانی دیگر در

مورد اشخاصی که مصداق چنین مفهومی گشتند تصریح فرمود. و از پایه‌ای‌ترین موجبات تضعیف حق و حاکم ساختن باطل، جاه‌طلبی و هواپرستی را معرفی

کرد، او درباره ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص فرمود:

وَتَزَكَا الْحَقُّ وَهُمَا يُبْصِرَانِيهِ وَكَانَ الْجَوُّزُ هَوَا  
هُمَا قَمَضِيَا عَلَيْهِ. ۳۹

آن دو با اینکه صاحب حق را می‌دیدند که کیست، رهایش کردند و میل و هوسشان، با جور و ستم بود که به دنبال آن رفتند.

از آن جا که محبت و علاقه افراطی، از یک انسان بت می‌سازد و چهره حق او بدین وسیله مخدوش می‌شود و خصومت و دشمنی بیش از حد، کمالات و حقانیت‌های یک شخصیت را زیر نقاب غرض پنهان می‌دارد، در نتیجه همینها، که بر اساس هوس و میل نفسانی صورت می‌گیرد زمینه سلطه شیطان را فراهم می‌آورد، لذا فرمود:

وَالرُّسُومَا السَّوَادُ الْاَعْظَمُ فَاِنْ يَدَا لَنِي مَعَ  
الْجَمَاعَةِ وَاِيَاكُمْ وَالْفِرْقَةُ فَاِنْ اَلشَّادِيْنَ اَلنَّاسِ  
لِلشَّيْطَانِ. ۴۰

همگام توده مردم باشید که دست خدا همراه جماعت است و دور باشید از اختلاف و جدائی. آن کس که از مردم کناره گیرد، طعمه شیطان شود آن گونه که گوسفند جدا گشته از گله و رمه، طعمه گرگ گردد.

۳۷ - خطبه ۱۲۷.

۳۸ - خطبه ۴۲.

۳۹ - خطبه ۱۲۷.

۴۰ - خطبه ۱۲۷.

## احقیّت و شایستگی

اصلح و شایسته تر بودن هر انسانی برای هر مقام، شغل و مسئولیتی، یکی دیگر از مسائل جالب توجه پیرامون حق و باطل از دیدگاه نهج البلاغه است به عبارت دیگر تأکید بر اولویت ها، شایستگی ها و باصطلاح احقیّت، از مباحث پر دامنه سیاسی، اجتماعی نهج البلاغه می باشد.

از نظر امیرالمؤمنین (ع): شایسته ترین فرد برای تصدی زعامت و حکومت، کسی است که:

اولاً: توان و نیروی لازم بلکه در حدّ اعلای آن را داشته باشد.

وثانیاً: داناترین مردم نسبت به فرمانهای الهی باشد.

چنین انسانی شایسته تصدی حکومت است، و اطاعت و فرمانبرداری، حقّ چنین رهبر و پیشوا می باشد و اگر چنین فردی در جامعه شناخته شد باید از وی اطاعت کرد و با مخالف، جدّی و قاطع برخورد نمود.

... إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَبُهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ أَسْتَعْتَبَ فَإِنْ أَبِي قَوْلٌ!

ای مردم شایسته ترین و سزاوارترین انسان به امر رهبری و زعامت، نیرومندترین آنان است به حاکمیت و رموز رهبری و داناترین ایشان است نسبت به فرمانهای الهی، پس اگر شخص منحرفی، مخالفت ورزید و زیر بار

حکومت فرد اصلح و احقّ نرفت، نخست مورد ملامت و سرزنش قرار می گیرد و از وی خواسته می شود که دست از مخالفت و کارشکنی بردارد و اگر تسلیم نشد، بر او اعلان جنگ می شود.

از این سخن امام چنین استفاده می شود که در جریانات سیاسی، اگر با دولت های مردمی و حکومت های صالح و رهبری های شایسته و حقّ، مخالفت شود، می توان با آنها به نبرد برخاست و کشتار کرد و مخالفان را از میان برداشت. و این، حقّ رهبری صالح و حقّ، می باشد.

مورد دیگر، پیرامون احقیّت در نهج البلاغه، زمینه تعریف و ثنا و به اصطلاح بزرگداشت و تجلیل بجا یا نابجاست، به عبارت دیگر، چه کسی شایسته تعریف و تمجید است و تجلیل و بزرگداشت، حقّ اوست و چه کسی چنین حقّی برایش وجود ندارد و در صورت اول، میزان و اندازه این تعریف و تمجید چیست و چقدر است؟

مثلاً کسی که دارای فضائل اخلاقی است و صاحب کردارهای نیکو و پسندیده است و اعمال صالح انجام می دهد باید تجلیل و ثنا گویی شود که او مستحقّ چنین تکریم و احترامی هست و بدینوسیله و بطور کلی از بزرگی و بزرگواری ها، تشویق و ارجگذاری شده است. اما چقدر و تا چه حدّ؟

آیا تعریف و ثناگونی بیش از اندازه لازم، تملق و چاپلوسی نیست؟ و آن موجب غرور و خودبزرگ بینی شخص نمی شود؟ و ارزشها را به ضد ارزش مبتذل نمی سازد؟ و از سوی دیگر بی تفاوتی و عدم تشویق نیکی ها و نیکوکارها، اعتدال جامعه را به هم نمی زند؟ این درس را در بیان مختصر و مفید علی (ع) بخوانیم:

الثناء باكثر من الاستحقاق تملق والتقصير  
عن الاستحقاق عي او حسد.<sup>۱۲</sup>

ثناگونی بیش از حد لزوم و زیاده بر استحقاق و شایستگی، تملق و چاپلوسی است و کمتر از استحقاق و اندازه لازم، عجز و ناتوانی و یا حسد و خصومت می باشد.

در پایان، خاطر نشان می سازد که در زمینه حق و باطل، به مباحث دیگری می توان پرداخت بویژه وقتی در جمله ها و کلمات پر بار علی (ع) به تأمل و اندیشه عمیق بپردازیم، جویدبارهایی از فکر ناب و نظرات ابتکار به مغز آدمی باز می شود و

دامنه بحث را گسترده تر می کند. مثلاً میزان حق و باطل بطور کلی، معیارهای شناخت حکومت حق و باطل، پرورش نیروهای صالح در حکومت حق، کامجونی و لذت پردازی اشرار در حکومت باطل، وحدت و اتحاد بر پایه حق، گریز از حق و آثار سوء آن، معیار حق در دیدنی ها، سوء ظن حق، حسن ظن باطل، تمنیات باطل و نتایج سوء آن، و جز اینها، که بسط و توضیح آنها را به فرصتی دیگر موکول می کنیم و از خدای تعالی برای همگان توفیق شناخت حق و پیروی از آن را مسئلت دارم.

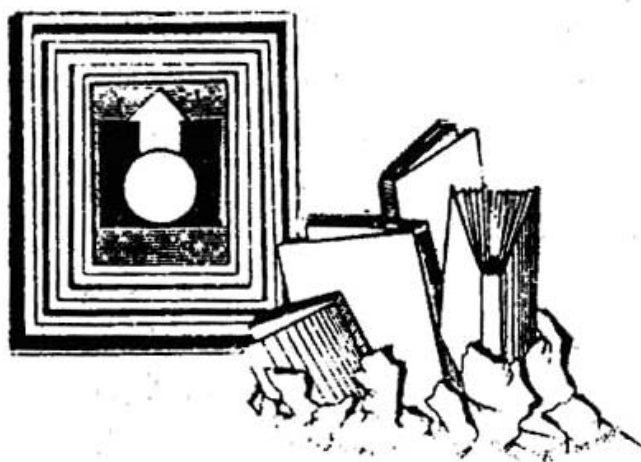
أَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَقَلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ  
وَالْهَمَمْنَا وَإِنَّا كُفَّ الْمُصْبِرِينَ.<sup>۱۳</sup>

.....

۴۲ - نهج البلاغه حکمت ۳۴۷.

۴۳ - خطبه ۱۷۳.





## تحقیقی پیرامون قاعدهٔ لطف

### قسمت دوم

در قسمت قبلی این مقال با تعریف لطف محصل و موارد و دلایل آن آشنا شدیم اکنون می‌خواهیم پیرامون لطف مقرب به بحث و بررسی پردازیم:

### لطف مقرب

در واقعیت لطف مقرب همانند لطف محصل، نوعی مقایسه و سنجش نهفته است، زیرا باید چیزی را ثابت و پابرجا فرض کرده، آنگاه بگویم لطف، سبب تقرب و نزدیکی انسان به آن می‌گردد. آن اصل ثابت و پابرجا چیزی جز قوانین و تکالیف الهی که خود از مصادیق لطف محصل است، نمی‌باشد. بنابراین در تعریف لطف مقرب می‌توان گفت:

فعلی است الهی که انجام آن موجب تقرب و نزدیک شدن مکلف به طاعت و بندگی خدا و رعایت قوانین و تکالیف الهی می‌باشد و به عبارت کوتاه و گویا: زمینهٔ انجام قوانین الهی را بطور کامل برای مکلف فراهم می‌سازد.

گاهی لطف مقرب با دو عنوان اطاعت و معصیت مقایسه می‌شود و پیرو این مقایسه برای واژهٔ مقرب واژهٔ مخالفی پیدا می‌شود که با کلمهٔ مُبَعَد توصیف می‌شود. با در نظر گرفتن این واژهٔ رقیب (مبعَد) می‌توان به منظور تکمیل تعریف لطف مقرب چنین گفت:

لطف مقرب آن است که مکلف رابه اطاعت و فرمانبرداری نزدیک و از عصیان و نافرمانی دور می‌سازد.<sup>۱</sup>

#### قیود و شرایط لطف مقرب

در مقام مقایسه لطف مقرب با تکالیف الهی و یا با عنوان طاعت و عصیان (که هر دو به یک واقعیت بازمی‌گردند) برای آن قیود و شرایطی ذکر گردیده است که مهمترین آنها عبارتند از:

۱ - اصلاً قدرت و توانایی مکلف برای انجام تکلیف در نظر گرفته نشود. بنابراین آنچه تحقق آن از جانب خداوند در قدرت و توانایی انسان برانجام تکلیف موثر است به گونه ای که بدون آن عاجز و ناتوان از انجام تکلیف باشد از تعریف لطف مقرب خارج است، زیرا اصلاً قدرت و توانایی مکلف شرط صحت تکلیف است و از نظر عقل، تکلیف نمودن انسان ناتوان قبیح و نارواست.

۲ - مانع اختیار و آزادی انسان در انجام تکلیف نگردد و به اصطلاح به مرحله اجبار نرسد، زیرا مجبور بودن انسان در انجام یا ترک کاری با اصل تکلیف منافات دارد؛ در حالی که واقعیت لطف مقرب در رابطه با تکلیف، تحقق می‌یابد.<sup>۲</sup>

#### توضیح برخی محققان

برخی از محققان در تعریف لطف مقرب توضیحی دارند که حاصل آن را ذیلاً بیان می‌کنیم:

برای قانونگذاری و جعل تکالیف سه شیوه متصور است:

۱ - جاعل، قوانین را وضع و به مکلفان ابلاغ نماید و اسباب و مقتضات لازم برای اجرای آن را نیز در اختیار آنان بگذارد.

۲ - علاوه بر آنچه بیان گردید مکلف را در شرایطی قرار دهد که چاره‌ای جز

.....

۱ - مُرَادُنَا بِاللُّطْفِ هُوَ مَا كَانَ الْمُكَلَّفُ مَعَهُ أَقْرَبَ إِلَى الْفِعْلِ وَأَبْعَدَ مِنْ فِعْلِ الْمُعْصِيَةِ، قواعد

المرام، ابن هشام بحرانی، ص ۱۱۷.

۲ - ... وَلَمْ يَكُنْ لَهُ خَطٌّ فِي التَّمَكُّنِ وَلَمْ يَبْلُغْ حَدَّ الْأَلْجَاءِ...، كشف المراد، علامه حلی،

مقصد ۳، فصل ۴۳، مسألة ۱۲.

انجام تکلیف نداشته باشد مثلاً هرگاه مرتکب گناه گردید بی‌درنگ او را به نوعی مجازات تکوینی برساند؛ به گونه‌ای که برای همگان محسوس باشد، مانند آنکه اگر به نامحرم نگاه کرد نابینا گردد و یا آنکه هرگاه تصمیم بر عمل ناروایی گرفت به وسیله یک عامل قهری از انجام آن بازداشته شده، یا به وسیله همان عامل قهری به انجام کارهای شایسته واداشته شود.

۳ - گذشته بر بیان تکالیف و فراهم ساختن مقدمات و اسباب لازم، اقدامات دیگری نیز به عمل آورد که هر چند مکلف را به طور قهری به رعایت تکالیف خود وادار نمی‌سازد، ولی در رغبت و اشتیاق او نسبت به انجام وظایف خود کاملاً موثر خواهد بود. مثلاً نسبت به اطاعت و فرمانبرداری، وعدهٔ ثواب و پاداش و برعصیان و نافرمانی، و عید کیفر و مجازات بدهد. بدون شک وعده و وعید در تشویق و ترغیب مکلف نسبت به رعایت تکالیف وی نقش مؤثری داشته و در عین حال حق انتخاب را نیز از او سلب نخواهد کرد. از این قبیل است، مواعظ و نصایح پیامبران الهی، حدود و کیفرهایی که برای برخی از گناهان در آیین اسلام مقرر گردیده است.

از فرضهای سه گانهٔ مزبور فرض دوم از نظر عقلی پذیرفته نیست، زیرا با فلسفهٔ قانونگذاری و اصل آزمایش و امتحان بندگان که مبتنی بر اصل آزادی آنان است، سازگار نیست.

فرض نخستین نیز دارای دو اشکال است:

الف: با جود و رحمت بی‌کران الهی سازگار نیست، زیرا مقتضای آن، حداکثر لطف و ارفاق نسبت به بندگان است.

ب: با اصل حکمت و هدف از تشریح قوانین نیز هماهنگی ندارد، زیرا هرگاه هیچ گونه کیفر و پاداش و وعده و وعیدی در رابطه با رعایت قوانین و یا مخالفت با آنها در کار نباشد، اکثریت قابل ملاحظه‌ای از مکلفان، تکالیف الهی را رعایت نکرده و در نتیجه تشریح قوانین نوعی نقض غرض تلقی خواهد شد که با اصل حکمت بالغهٔ خداوند سازگار نیست.<sup>۳</sup>

۳ - ترجمه و شرح فارسی تجرید الاعتقاد، میرزا ابوالحسن شعرانی، ص ۶۰ با اندک تصرفی از

نگارنده.

## مصادیق و نمونه‌های لطف مقرب

لطف مقرب را به دو نوع کلی می‌توان تقسیم کرد:

۱ - لطف مقرب فردی؛ ۲ - لطف مقرب نوعی.

### لطف مقرب فردی

مقصود از لطف مقرب فردی، اموری است که در مورد افراد مختلف و با توجه به حالات ویژه روحی و جسمی و شرایط خاص مکانی و زمانی آنان متفاوت می‌باشد. چه بسا آنچه که برای برخی مایه تقرّب به خداست، برای دیگران نتیجه معکوس داشته باشد. بنابراین نمی‌توان برای این نوع از لطف، مصادیق و نمونه‌های کلی و ثابت ارائه داد. لازم به یادآوری است که در کتب کلامی علاوه بر قاعده لطف، قاعده عقلی دیگری نیز به نام قاعده اصلح مطرح است که بازگشت آن به همان لطف فردی است. تنها چیزی که می‌توان به عنوان ملاک کلی و ثابت در این باره ارائه داد این است که گفته شود آنچه تحقق آن از جانب خداوند در مورد هر فرد، موجب تقرّب او به طاعت و دوری او از گناه و عصیان می‌گردد، لطف مقرب فردی شناخته می‌شود، که می‌توان نسبت به برخی، غنا و توانگری، جمال و فرزند، ذکاوت و نبوغ و... و نسبت به برخی دیگر نقطه مقابل آنها را از مصادیق آن بشمار آورد.

اینک برای روشن شدن بحث درباره لطف فردی، آن را از دو نظر مورد مطالعه قرار

می‌دهیم:

الف: از نظر دلیل (مقام اثبات)؛

ب: از نظر ملاک (مقام ثبوت).

### دلایل لطف مقرب فردی

مسأله لطف مقرب فردی یا قاعده اصلح در روایات اسلامی، مورد توجه و تأکید قرار گرفته است که خداوند نسبت به بندگان خود جز آنچه را که مایه خیر و صلاح آنان می‌باشد، انجام نمی‌دهد و اینک ما نمونه‌هایی از آن را یادآوری می‌کنیم:

□ ۱ - امام صادق (ع) به عبدالله بن فضل هاشمی فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَقَعُ لِيَمَادِيهِ إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُمْ...<sup>۱</sup>

خداوند نسبت به بندگان خود جز آنچه را که اصلح به حال آنان باشد، انجام نمی‌دهد.

□ ۲ - از علی (ع) درباره بیماری کودک سؤال شد، در پاسخ فرمود:

كَفَّارَةٌ لِرِوَالِدَيْهِ<sup>۲</sup> (بیماری کودک کفاره گناهان پدر و مادرش محسوب می‌شود).

□ ۳ - امام باقر (ع) از رسول اکرم (ص) روایت کرده‌اند:

برخی از بندگان خدا به تهجد و نافله شب علاقه مندند، ولی خداوند خواب را بر آنان غالب می‌سازد و بدین ترتیب آنها از تهجد و نماز شب محروم می‌مانند، صبحگاهان که از خواب بیدار می‌شوند خود را مورد عتاب و نکوهش قرار می‌دهند، در حالی که اگر خداوند خواب را بر آنان غالب نمی‌ساخت و آنها به مناجات شب توفیق می‌یافتند گرفتار عُجب و خودستایی شده و بجای آنکه به خیال خود رابطه خود را با خدا نزدیک کنند از مقام قرب الهی فاصله می‌گرفتند.<sup>۶</sup>

□ ۴ - امام صادق (ع) فرمودند:

از جمله چیزهایی که خداوند به موسی (ع) وحی فرمود این بود که: بنده مؤمن از هر مخلوق دیگری نزد من محبوبتر است ولی اینکه گاهی او را به حوادث ناگوار مبتلا می‌سازم و یا ایمنی و سلامتی می‌بخشم به منظور سعادت و نیکبختی اوست زیرا بدانچه مایه صلاح او باشد از همه داناترم.<sup>۷</sup>

نمونه‌های یاد شده و نمونه‌های دیگری که به خاطر رعایت اختصار از نقل آنها خودداری می‌شود بروشنی بر این مطلب تأکید دارند که خدای مهربان آنچه را که اصلح برای بندگان خود می‌باشد، در مورد آنان تحقق می‌بخشد. بنابراین در مورد لطف مقرب فردی یا قاعده اصلح از نظر مقام اثبات، هیچ گونه ابهامی وجود ندارد. اکنون بینیم ملاک آن چیست و از نظر مقام ثبوت و واقعیت بر چه پایه‌ای استوار است.

ملاک عقلی لطف مقرب فردی

در بحث گذشته تذکر دادیم که ملاک عقلی قاعده لطف را باید دریکی از

.....

۴ - توحید صلوق، باب ۶۲، ص ۴۰۳.

۵ - بنار الانوار ج ۵، ص ۳۱۷.

۶ - توحید صلوق، باب ۶۲، روایت ۱۲، ص ۴۰۴.

۷ - همان، روایت ۱۳، ص ۴۰۵.



اصول: عدل، حکمت، جود و رحمت الهی جستجو نمود. حال باید دید که کدامیک از اصول یاد شده می‌تواند توجیه کننده ملاک عقلی لطف مُقَرَّب فردی به شمار رود؟ اصل عدل در مواردی بـه کار می‌رود که انجام یا ترک فعلی از جانب خداوند نسبت به بندگان خود ظلم به شمار آید و پرواضح است که لطف فردی، فاقد این ویژگی است زیرا به فرض اگر تنگدستی و بیماری، اضلح به حال فردی باشد و با وجود این، خداوند به او ثروت و سلامتی عطا نماید هرگز به او ظلم روا نداشته است و اصولاً با توجه به اینکه انسان بالأصالة مالک چیزی نیست صاحب هیچ گونه حقی بر خداوند نیست تا عدم رعایت آن از جانب پروردگار، ظلم به حساب آید و پاداشهایی هم که برای اعمال نیک بندگان مقرر داشته چیزی جز تفضّل او نمی‌باشد.<sup>۸</sup>

ویژگی اصل حکمت در مسأله لطف این است که انجام یا ترک فعلی از جانب خداوند از نظر عقل، قبیح و ناروا بوده و به عنوان نقض غرض تلقی گردد، حال اگر خداوند علاوه بر تشریح قوانین دینی و انجام کارهایی که زمینه رعایت تکالیف را برای نوع مکلفان فراهم می‌آورد، کارهای دیگری را که در رابطه با افراد گوناگون می‌تواند در جلب توجه آنان به قوانین الهی کارساز باشد، انجام نداده باشد می‌توان گفت غرض خود از تشریح قوانین را نقض کرده است؟

برخی معتقدند در این مورد نمی‌توان از اصل حکمت بهره جست ولی از نظر نگارنده، عدم رعایت قاعده اصلح در صورتی که در تشویق و ترغیب مکلف به انجام تکلیف و اجتناب و دوری او از تخلف و عصیان کارساز باشد به عنوان نقض غرض به شمار آمده و از نظر عقل بر فاعل حکیم روا نیست.

در هر صورت اگر کسی در رابطه با کاربرد اصل حکمت در مورد یاد شده نیز تردید داشته باشد بدون شک از نظر ملاک و مقام ثبوت می‌توان لطف مُقَرَّب فردی یا قاعده اصلح را بر پایه اصل جود و رحمت واسعة الهی توجیه کرد.

### ❖ لطف مقرب نوعی

مقیاس در لطف مقرب نوعی مصالح نوع انسانهاست و به تعبیر دیگر عبارت از آن است که در گرایش نوع بشر به طاعت و انجام تکالیف دینی و برحذر بودن آنان از عصیان

.....  
۸ - رک: نهج البلاغه، خطبه ۲۱۴.

و نافرمانی، کارساز و موثر باشد. نخست نمونه‌هایی از مصادیق این نوع لطف را یادآور شده  
آنگاه به بررسی دلایل و ملاکات آن می‌پردازیم.

### مصادیق لطف مقرب نوعی

با توجه به مقیاس یاد شده می‌توان برای لطف مقرب نوعی مصادیق و نمونه‌های  
کلی و ثابتی را ارائه داد که برخی از آنها را متذکر می‌شویم:

۱ - وعده پاداش و ثواب؛ ۲ - وعید کیفر و عذاب؛ ۳ - حدود و تعزیرات  
شرعی؛ ۴ - نصایح و اندرزهای دینی؛ ۵ - اخلاق و رفتار ویژه پیامبران و رهبران الهی؛  
۶ - فریضه امر به معروف و نهی از منکر؛ ۷ - تشریح توبه در ادیان الهی؛ ۸ - حوادث  
سهمگین طبیعی؛ ۹ - رخدادهای تلخ و آموزنده اجتماعی-تاریخی؛ ۱۰ - امدادهای  
غیبی الهی.

بدون شک هر یک از نمونه‌های یاد شده در اندیشه و روح نوع انسان موثر و  
کارساز بوده، نقش مهمی را در چگونگی رفتار و سلوک آنان ایفا نموده و مایه گرایش و  
رغبت آنها به فضیلت و پاکی و اطاعت و فرمانبرداری از قوانین الهی می‌گردد به گونه‌ای  
که فقدان آنها موجب فقدان زمینه کاملاً مساعدی برای رشد معنوی و گرایش افراد بشر به  
فضیلت و پاکی خواهد بود.

### تفاوت انسانها در التزام به قوانین الهی

شکی نیست که افراد بشر از نظر التزام و تعهد نسبت به قوانین الهی کاملاً با  
یکدیگر متفاوتند از این رو می‌توان آنان را به سه گروه کلی تقسیم نمود:

● ۱ - افرادی که تنها معرفت آنان به آفریدگار و آگاهیشان از فرامین الهی در  
التزام به دستورات خداوند و فرمان پندیری آنان کافی است. آتش عشق به معبود در نهاد و  
عمق ضمیرشان زبانه می‌کشد و برای رسیدن پیام و فرمانی از جانب معشوق به انتظار  
نشسته‌اند، بدیهی است برای حرکت و گرایش آنان به پاکی و فضیلت، نیاز به هیچ عامل  
دیگری نبوده و به هیچ یک از نمونه‌های یاد شده لطف مقرب، احتیاجی ندارند ولی ناگفته  
معلوم است که تعداد این گروه بسیار اندک است<sup>۱</sup> و تنها سعادت و تعهد آنان نسبت به

.....

۱ - اُولَئِكَ وَاللَّهُ اَلْقَلُّونَ عَدَدًا وَاَلْاَعْظَمُونَ عِنْدَ اللّٰهِ قَدْرًا... نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۱۷.

قوانین الهی نمی‌تواند هدف آفرینش انسانها و یا تشریح قوانین دینی را تأمین نماید.

● ۲ - آنان که آسایش و رفاه، نعمت و ثروت و پاداشهای اخروی در نظرشان اهمیت بسزایی دارد و هر گاه از آنها برخوردار گشته و به پاداشهای اخروی وعده داده شوند به قوانین الهی حرمت نهاده و با دلگرمی و اشتیاق به پاکی و تقوا روی خواهند آورد.

● ۳ - افرادی که از حوادث سهمگین طبیعی مانند زلزله‌ها، طوفانها، نیامدن باران و مانند آن بشدت نگران و اندوهگین گردیده و تصور آن مایه وحشت و ترس آنها می‌گردد و اعتقاد به اینکه بخش عظیمی از این حوادث، معلول تبهکاری و نافرمانی انسانهاست می‌تواند نقش مؤثری در تربیت روحی و تعهد دینی آنان داشته باشد. همان گونه که اذعان به عقوبتها و کیفیهای سخت اخروی در رابطه با گناهان در تنبیه و بیداری و پایبندی آنان به تکالیف الهی مؤثر و کارساز خواهد بود.

امیرمؤمنان (ع) در مورد گروههای سه گانه انسانها در عبادت خداوند می‌فرماید:

گروهی به آرزوی پاداش و ثواب، خدا را پرستش می‌کنند و این عبادت تاجران است و گروهی به خاطر ترس از عذاب خداوند، او را عبادت می‌کنند و این عبادت غلامان و بردگان است و گروهی نیز به انگیزه شکر گذاری در برابر نعمت‌های الهی او را می‌پرستند و این عبادت آزادگان است.<sup>۱۰</sup>

#### لطف مقرب نوعی و پرورش روحیه دینی

با توجه به مطالب فوق می‌توان بر میزان و پایه تأثیر لطف مقرب نوعی و مصادیق یاد شده آن در پرورش روحیه تعهد دینی انسانها واقف گردید. بررسی و توضیح هر یک از نمونه‌های یاد شده، مایه گسترش سخن می‌گردد که این مختصر جای آن نیست ولی آنچه یادآوری آن لازم است این است که موارد دهگانه مزبور به سه قسم کلی تقسیم می‌شوند:

الف - نمونه‌هایی که در هدایت و تربیت هر دو گروه دوم و سوم مؤثر و کارسازند. مانند: نصایح و اندرزهای دینی، اخلاق ویژه رهبران الهی، فریضه امر به معروف و نهی از منکر، تشریح توبه در ادیان الهی و امدادهای غیبی.

ب - مواردی که بیشتر در هدایت و تربیت گروه دوم سودمند و مؤثر است. مانند: وعده پاداش و ثواب اخروی و نعمتها و مواهب دنیوی.

.....

۱۰ - نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۳۷.

ج - عواملی که در تربیت و هدایت گروه سوم نقش عمده ای دارد. از قبیل: وعید کیفر و عذاب اخروی، حدود و تعزیرات شرعی، حوادث سهمگین طبیعی و رخدادهای تلخ اجتماعی.

مصادیق لطف از زاویه دیگر نیز به سه نوع تقسیم می شود:

۱ - آنچه فعل الهی است؛

۲ - کارهایی که مربوط به خود مکلف است؛

۳ - کارهایی که مربوط به انسانهای دیگر است.

از نظر متکلمان، آنجا که لطف، فعل خداوند است انجام آن بر خداوند واجب است. و مواردی که مربوط به خود مکلف است باید وجوب آن به او ابلاغ گردد. و کارهایی که مربوط به انسانهای دیگر است باید انجام آن بر آنان واجب شود.<sup>۱۱</sup> نمونه های دهگانه که یادآور شدیم پاره ای از آنها نظیر امدادهای غیبی، حوادث سهمگین طبیعی و قبول توبه، فعل خدا و برخی دیگر مانند امر به معروف و نهی از منکر، اخلاق و رفتار ویژه پیامبران و... مربوط به انسانهای دیگر و برخی نیز مثل توبه و ندامت از گناه، فعل خود مکلف می باشد.

#### دلایل لطف مقرب نوعی

اکنون باید دلایل لطف مقرب نوعی را بررسی نموده و به اصطلاح آن را از نظر مقام اثبات مورد بحث قرار دهیم:

\* ۱ - همان گونه که یادآور شدیم رخدادها و حوادث سخت اجتماعی یکی از مصادیق لطف مقرب نوعی به شمار می رود.

قرآن کریم می فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّوْنَ.<sup>۱۲</sup>

هرگز پیامبری را در میان جمعیتی نفرستادیم مگر آنکه آنان را به شدايد و ناملايمات جانی و

۱۱ - فَإِنْ كَانَ مِنْ فِعْلِهِ تَعَالَى وَجَبَ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ مِنَ الْمَكْلُوفِ وَجَبَ أَنْ يُشِيرَةَ بِهِ وَيُوجِبُهُ وَإِنْ كَانَ مِنْ غَيْرِهِمَا شُرْطُ فِي التَّكْلِيفِ الْعِلْمُ بِالْفِعْلِ (يجب في الحكمة إيجابه على الغير كتبنيح الرسالة)، كشف المراد، مقصد ۳، فصل ۳، مسألة ۱۲. اللوامع الالهية، ص ۱۵۲.

۱۲ - سوره اعراف/۹۴، به همین مضمون است آیه ۴۲ سوره انعام.

مالی گرفتار کردیم، شاید آنان با حالت تضرع و انابه به سوی خداوند باز گردند.  
این آیه بروشنی بر این مطلب گواهی می‌دهد که وارد نمودن شداید و ناملایمات  
اجتماعی نقش مؤثری در توجه انسانها به ارزشهای معنوی و متأثر شدن از تبلیغات پیامبران  
الهی دارد، و این اصل، هماهنگ با اصل بعثت پیامبران به عنوان یک سنت پایدار  
الهی جریان داشته است. و به عبارت دیگر از این آیه دو مطلب استفاده می‌شود:

الف - اصل بعثت پیامبران مصداق لطف محصل است؛

ب - وارد ساختن شداید و ناملایمات بر امتها از مصادیق لطف مقرب بشمار  
می‌رود. و روشن است که این دو نوع لطف، مکمل یکدیگر می‌باشند.

\* ۲ - در رابطه با وعده‌ها و وعیدهای الهی (نمونه دیگری از مصادیق دهگانه  
مزبور) و نقش آن در تربیت و هدایت انسانها در قرآن کریم چنین می‌فرماید:

رُشَلًا مَبْشَرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ مِّنْ بَعْدِ أَرْسَالِي... ۱۳

پیامبرانی. نوید و بیم دهنده (برای بشر فرستادیم) تا با ارسال آنان، انسانها (ی خطاکار) در  
برابر خداوند حجت و عذری نداشته باشند.

این آیه نیز همچون آیه قبل متذکر هر دو نوع لطف (محصل و مقرب) می‌باشد،  
زیرا پیامبران الهی را با دو صفت بشارت دهنده (مبشرین) و بیم دهنده (منذرن) توصیف  
نموده است. ارسال پیامبران الهی، مصداق لطف محصل و بشارتها و انذارهای آنان  
مصداق لطف مقرب می‌باشد.

نکته جالب توجه تحلیل مذکور در پایان آیه است، (لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ  
حُجَّةٌ...) زیرا مفاد این تحلیل این است که اگر پیامبران الهی برانگیخته نمی‌شدند و احکام  
الهی رابه انسانها ابلاغ نمی‌کردند، گنهکاران معذور بوده و بر خداوند حجت داشتند.  
همانگونه که اگر پیامبران تنها به ابلاغ تکالیف اکتفا می‌کردند و به دنبال آن نوید پاداش  
و بیم از عقاب نمی‌دادند، حجت خداوند بر انسانها تمام نمی‌شد. در این باره در بحث آینده  
(ملاک عقلی لطف مقرب نوعی) بیشتر توضیح خواهیم داد.

\* ۳ - قبلاً یادآور شدیم که برای برخی از انسانها، نعمتها، پیروزیها، رفاه و  
آسایش در زندگی دنیوی از نظر تربیتی، نقشی بیشتر از ناملایمات و رنجها دارد، و شرایط  
روحي برخی کاملاً نقطه مقابل آنان است. به همین جهت قرآن هر دو عامل را یادآور شده

.....

۱۳ - سوره نساء/۱۶۵.

و می فرماید:

وَبَلَّوْاَهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ. ۱۴

آنان (بنی اسرائیل) را به نیکبها و بدبها (نعمتها و نعمتها) آزمودیم تا شاید به سوی خدا بازگردند.

\* ۴ - از دیدگاه قرآن رخدادهای تلخ طبیعی معلول گناه و نافرمانی انسانهاست. اگر چه دنیا سرای عمل و آخرت سرای حساب و جزاست،<sup>۱۵</sup> ولی مشیت حکیمانه خداوند براین قرار گرفته است که کیفر برخی از گناهان را به صورت حوادث تلخ مانند زلزله ها، طوفانها و نظایر آن در این جهان تحقق بخشد تا مایه تنبه و بیداری بشر گردیده، از عصیان و گناه دوری جویند و به پاکی و تقوا روی آورند.

قرآن در این باره می فرماید:

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ، لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا، لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ. ۱۶

مصائب و ناملایماتی که مایه تباهی و ویرانی نظام زندگی انسانهاست، به سبب کارهای ناروای آنان در خشکی و دریا پدیدار گشت تا خداوند آنان را به کیفر برخی از گناهانشان برساند، شاید از گناه دست برداشته به سوی خدا روی آورند.

\* ۵ - در حدیثی که از امیرمؤمنان (ع) روایت شده، دو نوع لطف محصل و مقرب مورد توجه قرار گرفته است که مفاد آن را در بحث لطف محصل یادآور شدیم، در اینجا مطالب مطرح شده در آن قسمت را به طور فشرده بازگو می کنیم:

۱ - هدف آفرینش انسان: و آن عبارت است از تخلیق انسانها به اخلاق پسندیده.  
۲ - بیان سود و زیان انسانها از جانب خداوند، در قالب اوامر و نواهی دینی، که در حقیقت همان تکالیف الهی است که زمینه و راه تخلیق انسانها را به اخلاق پسندیده هموار می سازد (لطف محصل).

۳ - وعده و وعید، ترغیب و ترهیب (لطف مقرب).

۴ - لذایذ و آلام، شیرینیها و تلخیهای زندگی (لطف مقرب).<sup>۱۷</sup>

نمونه های یاد شده از آیات و روایات، بروشنی بوجود لطف مقرب نوعی،

.....

۱۴ - سوره اعراف/۱۶۸.

۱۶ - سوره روم/۴۱.

۱۵ - به همین مضمون است: آیات: ۲۴/سجده، ۱۳۰/اعراف. ۱۷ - بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۱۶.

گواهی می‌دهند، زیرا برخی از مصادیق دهگانه‌ای که قبلاً ذکر نمودیم در آنها مطرح گردیده است. با تتبع بیشتر می‌توان بر شواهد و دلایل دیگری نیز دست یافت. بنابراین در لطف مقرب نوعی نیز از نظر مقام اثبات هیچ گونه ابهامی وجود ندارد. و اینک به بررسی ملاکات عقلی و کلامی آن می‌پردازیم و آن را از نظر مقام ثبوت مورد بحث و کاوش قرار می‌دهیم.

### ملاک کلامی لطف مقرب نوعی

همان گونه که قبلاً یادآور شدیم اصولی که می‌توانند به عنوان ملاکات عقلی و کلامی قاعده لطف به شمار آیند عبارتند از: ۱ - اصل عدل؛ ۲ - اصل حکمت؛ ۳ - اصل جود و رحمت. اکنون ببینیم این نوع از لطف بر پایه کدام یک از اصول یاد شده می‌تواند مورد تفسیر و توجیه قرار گیرد.

بدون شک، اصل عدل را نمی‌توان مبنای کلامی و ملاک عقلی لطف مقرب نوعی به شمار آورد، زیرا در مورد هیچ یک از نمونه‌های لطفی که قبلاً بیان گردید، چنین نیست که تحقق نیافتن آنها از جانب خداوند، ستم و ظلم بر بندگان به شمار آید. زیرا فرض بر این است که او پیامبران را به سوی بشر فرستاده، تکالیف سعادت بخش را به آنان ابلاغ نموده و ابزار و مقتضات لازم برای عملی ساختن آنها را نیز در اختیار بندگان خود قرار داده است. در این صورت اگر خطاکاران را در سرای دیگر مورد بازخواست قرار داده و مجازات نماید، هیچ گونه ظلمی در حق آنان روا نداشته است.

اصولاً در میان متکلمان عدلیه کسی دیده نشده است که در مسئله لطف به اصل عدل استناد نموده باشد. اگر چه شیخ مفید در اوایل المقالات چنین نسبتی را به عدلیه داده است. و در پاورقی آن گفته شده: معتزله به اصل عدل تمسک نموده‌اند. ولی تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، نه متکلمان امامیه و نه متکلمان معتزله هیچ کدام در مسئله لطف به اصل عدل استناد ننموده‌اند. بلکه تکیه گاه آنان در اثبات لطف، اصل حکمت است.<sup>۱۸</sup>

### لطف نوعی و حکمت الهی

اکثریت قریب به اتفاق متکلمان عدلیه، حکمت بالغه الهی را به عنوان ملاک

.....

۱۸ - رک: انوار الملکوت، قواعد المرام، کشف المراد، شرح اصول خمسه، اللوامع الالهیه، گوهر مراد...

عقلی و مبنای کلامی قاعده لطف به شمار آورده اند. اگرچه آنان لطف فردی را از لطف نوعی جدا نکرده اند، ولی همان گونه که یادآور شدیم، بازگشت لطف فردی در حقیقت به همان قاعده اصلح است که متکلمان در فصلی جداگانه پیرامون آن سخن گفته اند. بنابراین آنچه در بحث مربوط به قاعده لطف بیشتر مورد توجه آنان بوده، یکی لطف محصل و دیگری لطف مقرب نوعی می باشد و در هر دو مورد، اصل حکمت را به عنوان مبنای کلامی آن به شمار آورده اند.

محقق طوسی دلیل لطف را به طور فشرده این گونه یادآور شده است:

وَاللُّطْفُ وَاجِبٌ لِيَتَحَصَّلَ الْغَرَضُ بِهِ.

لطف بر خداوند واجب است تا به واسطه آن غرض از آفرینش (تکلیف) برآورده گردد.

اطلاق کلام وی هر دو نوع لطف (محصل و مقرب) را شامل می گردد.

ابن هیثم بحرانی (۶۳۶-۵۶۹۹ هـ) دلیل وجوب لطف را به گونه ای کاملتر تقریر

نموده و می گوید:

«اگر اخلال به لطف و ترک آن بر خدا جایز باشد، هر گاه خداوند آن را انجام

نهد هدف و غرض خود (از آفرینش یا تکلیف) را نقض نموده است و چون نقض غرض

(بر حکیم) قبیح است، بنابراین اخلال به لطف نیز قبیح و ناروا خواهد بود».

آنگاه به توضیح ملازمه میان مقتم و تالی استدلال فوق پرداخته می گوید:

اراده (تشریحی) خداوند بر این تعلق گرفته است که انسانهای مکلف، خدا را

اطاعت و فرمانبرداری کنند، حال اگر در علم ازلی خدا این گونه مقرر شده است که

اطاعت مکلفان، یا اشتیاق و تقرب آنان به خدا، متوقف بر این باشد که در حق آنان

کاری را انجام دهد که با هیچ یک از صفات جمال و جلال او منافات نداشته باشد در

این صورت انجام چنین کاری بر خدا واجب است. زیرا انجام ندادن آن نشانه این است

که اطاعت و فرمانبرداری مکلفان را اراده نکرده است (و این برخلاف فرض و هم

برخلاف واقع است).

آنگاه برای روشن شدن آن، مثالی را بدین شرح یادآور شده است:

هرگاه فردی اراده نموده و تصمیم گرفته است که از طریق دعوت به میهمانی،

غذائی را به کسی بخوراند و از طرفی می داند که فرد مورد نظر تنها در صورتی دعوت او را

می پذیرد و برای خوردن غذا حاضر می شود که نماینده مخصوص خود را نزد او بفرستد، ولی

او از انجام چنین کاری خودداری نماید و از طریق دیگری خواست خود را به او ابلاغ



نماید، این کار از نظر انسانهای عاقل نقض غرض تلقی می‌شود و نقض غرض کاری سفیهانه و برخلاف حکمت است و بیانگر نقصان فاعل می‌باشد و آفریدگار یکتا از هر عیب و نقص، منزّه و ستوده است.<sup>۱۹</sup>

### تحقیق و توضیح

استدلال فوق از دو مقدمه تشکیل شده است:

۱ - ترک لطف موجب نقض غرض است؛

۲ - نقض غرض بر فاعل حکیم روا نیست.

نتیجه این دو مقدمه روشن است و آن اینکه ترک کاری که به عنوان لطف قلمداد می‌گردد، بر آفریدگار حکیم روا نیست و هر گاه ترک کاری ناروا باشد فعل آن واجب خواهد بود.

مقدمه دوم قیاس (کبری) از بدیهیات عقل عملی به شمار می‌رود و نیاز به بحث و گفتگو ندارد آنچه مهم است مقدمه نخست (صغری) می‌باشد یعنی آیا مواردی که به عنوان لطف مقرب نوعی یادآور شدیم، دارای این ویژگی هستند که ترک آنها با غرض خداوند از تکلیف بندگان منافات داشته و به اصطلاح نقض غرض تلقی می‌شود یا نه؟ برای روشن شدن مطلب، نکاتی را یادآور می‌شویم.<sup>۲۰</sup>

● ۱ - هدف از تشریح قوانین و تکالیف دینی این است که انسانها، آنها را به کار گرفته و از نتایج دنیوی و اخروی آن بهره‌مند گردند و به عبارت دیگر متخلق به اخلاق الهی گردیده و به کمال مطلوب برسند.

● ۲ - انسان موجودی است آزاد که می‌تواند بر سر دوراهی خوبی و بدی یکی از آن دو را انتخاب نماید و این اصل علاوه بر این که مورد قبول وجدان و فطرت انسان است مورد تأیید و تأکید شرع نیز می‌باشد.

.....

۱۹ - قواعد المرام، قاعده ۵، رکن ۳، ص ۱۱۷-۱۱۸. لازم به ذکر است که استدلال فوق و مثال یاد شده را همه کسانی که قاعده لطف را بر مبنای حکمت توجیه نموده‌اند یادآور شده‌اند. رک: انوار الملکوت، کشف المراد، اللوامع الالهیه، گوهر مراد، شرح اصول خمس.

۲۰ - هر چند نکات یاد شده، در خلال بحثهای گذشته آمده است ولی اکنون به طور یکجا یادآوری

می‌کنیم.

● ۳ - اکثریت انسانها از نظر شرایط فکری و روانی به گونه‌ای هستند که تنها ابلاغ تکلیف برای التزام عملی آنان به تکلیف کافی نیست و در نتیجه از عمل به آن سر باز می‌زنند.

● ۴ - التزام گروه بسیار اندکی که تنها ابلاغ تکالیف الهی آنان را به سوی عمل سوق می‌دهد، تأمین کننده غرض از آفرینش یا هدف از تشریح تکالیف نمی‌باشد. با توجه به نکات یاد شده یادآور می‌شویم که در مورد برخی از نمونه‌های دهگانه لطف مقرب می‌توان گفت: ترک آن به عنوان نقض غرض تلقی می‌گردد مانند وعده‌ها و بشارتهای پیامبران و وعیدها و اندرزهای آنان و نیز برخی از حوادث تلخ و شیرین زندگی انسانها را نیز می‌توان از این قبیل دانست و همان گونه که در بخش دلایل لطف نوعی گذشت قرآن نیز روی آنها تأکید خاصی نموده است لیکن مشکل است موارد دیگر را بتوان بر پایه اصل حکمت توجیه و تفسیر نمود. اکنون باید ببینیم آیا می‌توان در تفسیر آنها از اصل رحمت و جود الهی بهره جست؟

#### لطفهای نوعی و رحمت واسعة الهی

در میان متکلمان عدلیه تا آنجا که از کتب کلامی به دست می‌آید فقیه و متکلم بزرگ شیعه شیخ مفید، لطف را بر اساس اصل رحمت توجیه نموده است. چنانکه می‌گوید: اصل لطف که قائلین به لطف آن را واجب دانسته‌اند بر پایه جود و رحمت الهی استوار است و با توجه به آن، می‌توان گفت لطف بر خداوند واجب است نه آن گونه که آنان پنداشته‌اند که اگر خداوند به اصل لطف عمل نکند (به بندگان خود) ظلم نموده است.<sup>۲۱</sup>

کلام این متکلم بزرگ از یک نظر کاملاً واقع بینانه است و آن اینکه قاعده لطف را اعم از محصل و مقرب فردی و نوعی بر پایه عدل الهی استوار ساخته، چنانکه از بحثهای گذشته روشن شد.

تنها برخی از موارد لطف محصل را آن هم با توجه به مسأله معاد می‌توان بر پایه عدل استوار نمود لیکن از یک نظر قابل تأمل و دقت است و آن اینکه وی مبانی کلامی

.....

۲۱ - *إِنَّ مَا أَوْجِبَهُ أَصْحَابُ اللَّكْظِ مِنَ اللَّكْظِ، إِنَّمَا وَجِبَ مِنْ جِهَةِ الْجُودِ وَالْكَرَمِ لِأَمِنْ حَيْثُ ظَنُّوا أَنَّ*

*الْعَدْلُ أَوْجِبَهُ وَأَنَّهُ لَوْكَمْ يَفْعَلُ لَكَانَ ظَالِمًا: اوائل المقالات، ص ۶۵.*

این قاعده را منحصر در دو اصل یکی عدل و دیگری جود و رحمت الهی دانسته و اصل حکمت را که نیز می‌توان مبنای کلامی و عقلی آن به شمار آورد در نظر نگرفته است در حالی که اکثر متکلمان عدلیه قاعده لطف را بر همین پایه استوار ساخته‌اند (چنانکه گذشت).

بنابراین سخن واقع بینانه در این بحث این است که بگوییم در توجیه لطف در همه اقسام و در شکل گسترده آن به هر دو اصل حکمت بالغه و رحمت واسعة الهی نیاز داریم که پاره‌ای از موارد آن بر پایه اصل حکمت قابل توجیه بوده ولی پاره‌ای دیگر جز بر پایه اصل رحمت قابل تفسیر و توجیه نیست.

پرسش

در گذشته یادآور شدیم که از نظر برخی از دانشمندان، اصل رحمت نمی‌تواند به عنوان مبنای عقلی قاعده لطف به شمار آید زیرا در قاعده لطف سخن از وجوب و لزوم فعل بر خدا یا انسان، و قبیح و ناروا بودن ترک آن از جانب فاعل حکیم می‌باشد در حالی که در مورد جود و رحمت، سخن از تفضل و بخشش به میان آمده و از نظر عقلی انجام تفضل و بخشش هرگز بر خدا واجب و لازم نبوده و ترک آن قبیح و ناروا شناخته نمی‌شود مگر در مواردی که عنوان دیگری چون وفای به عهد و مانند آن در نظر گرفته شود که آن نیز از بحث ما خارج است.

بیان مزبور مشتمل بر دو اشکال است.

- ۱ - عمل به مقتضای جود واجب نیست و ترک آن ناروا نمی‌باشد؛
- ۲ - اصولاً عقل نارسای انسان چگونه به خود جرأت می‌دهد تا بر لزوم فعلی بر خداوند حکم نماید؟!؟

پاسخ

به نظر ما هیچ یک از دو اشکال یاد شده، واقع بینانه نیست و از نوعی خلط و اشتباه در کلمه وجوب و عدم درک صحیح مبانی کلامی عدلیه نشأت گرفته است. مقصود از وجوب یا باید کلامی چیست؟

برای روشن شدن پاسخ هر دو اشکال لازم است با معنای صحیح لفظ وجوب یا باید در اصطلاح متکلمان، در مواردی که درباره افعال خداوند سخن می‌گویند آشنا شویم:

اصولاً کلمه وجوب و باید یا بایستی در موارد زیر به کار می‌رود:

- ۱ - ضرورت و بایستی اخلاقی و حقوقی (اعتباری) و این در مواردی است که از طرف فرد یا افرادی که به نوعی حق ولایت یا قانونگذاری دارند وظیفه‌ای تعیین شود.
- ۲ - ضرورت و بایستی فلسفی و منطقی (حقیقی) که دارای سه مصداق است:  
الف: ضرورت بالذات (هستی واجب الوجود)؛  
ب: ضرورت بالغیر (هستی معلول به واسطه علت تامه)؛  
ج: ضرورت بالقیاس (هستی دو واقعیت متضایف مانند بالا و پایین در مقایسه با یکدیگر).

۳ - ضرورتی که از آن به لازم الوجود یا لازم الماهیه تعبیر می‌شود. مانند زوجیت نسبت به عدد چهار و مکان و زمان نسبت به وجود امکانی.

مقصود از وجوب و بایستی، در اصطلاح متکلمان در رابطه با افعال خداوند، ضرورت قسم دوم و سوم است نه ضرورت قسم اول، در حالی که وجوب و بایستی در سخن اشکال کننده همان قسم نخست می‌باشد. بنابراین، عقل در مطالعه افعال خداوند از دو نظر حکم به ضرورت و وجوب می‌کند:

الف: هرگاه همه عوامل و شرایط لازم برای تحقق پدیده‌ای فراهم گردد و زمینه دریافت فیض به طور کامل تحقق پذیرد در این صورت صدور آن پدیده به عنوان یکی از افعال خداوند واجب و ضروری است (ضرورت بالغیر).<sup>۲۲</sup>

ب: هرگاه فعلی مقتضای یکی از صفات جمال و کمال الهی بوده و با صفت دیگر منافات نداشته باشد، تحقق آن واجب است زیرا ترک آن فعل در چنین شرایطی از نقصان فاعل حکایت می‌کند و با توجه به اینکه از نظر عقل هیچ گونه نقصانی در وجود الهی راه ندارد، بطور قاطع بر لزوم تحقق آن فعل حکم می‌شود.

همه مسائلی که متکلمان عدلیه بر پایه اصل عدل یا حکمت یا رحمت الهی پایه گذاری کرده و یا آن را از شاخه‌های حُسن و قُبْح عقلی به شمار می‌آورند به همین معنی اخیر باز می‌گردد و در این صورت شبهه تعیین وظیفه برای خداوند از طرف عقل نارسای انسانی اصلاً از بین می‌رود.

.....

۲۲ - از این نوع وجوب در رابطه با خداوند گفته می‌شود: «الْوَجُوبُ مِنَ اللَّهِ» وجوب تحقق فعل از جانب

خدا.

شاید نخستین کسی که این مطلب را به گونه‌ای جامع مطرح نموده است حکیم لاهیجی باشد چنانکه می‌گوید:

«بدان که قائلین به حسن و قبح عقلی بسیار باشد که اطلاق وجوب علی الله کنند و مخالفین تشنیع کنند و استبعاد کنند که بر خدای تعالی فعلی واجب تواند بود؟! و گویند عقل خود را حکم سازند بر خدای تعالی! و گویند بر خدای تعالی چیزی واجب نتواند بود و اگر فعلی از افعال از او صادر نشود یا هر چه تصور کنی از او صادر شود وی تعالی مستحق منعت نشود. و جمیع این تشنیعات از قلت تدبیر ناشی شود چه مراد قوم از حکم عقل به وجوب فعلی بر خدای تعالی آن است که فعلی را که اگر از مخلوق با وجود نقص مخلوق صادر نشود و اگر اخلاص به آن فعل شود، آن مخلوق مستحق منعت شود و خدای تعالی هر آینه خود ذم و عقاب آن مخلوق را به سبب اخلاص به آن فعل کند پس لامحاله خدای تعالی خود چنین اخلاصی نکند و بالجمله کاری که از شأنش باشد که فاعل آن مستحق دم شود از خدای تعالی صادر نتواند شد... و محققین گفته‌اند: حکم عقل به وجوب اتصاف خداوند به صفات کمال و وجوب تنزه او از صفات نقص، راجع است به اینکه عقل هر صفتی را که در خود کمال داند هر آینه حکم کند که خالق و صانع وی البته باید که متصف باشد به آن کمال به طریق اتم از آنچه در خود یابد... و چون این قاعده در صفات محقق شد در افعال نیز همین قاعده و قانون را معتبر باید داشت. این بود معنی وجوب علی الله»<sup>۲۳</sup>

از مطالب یاد شده معلوم شد که اگر فعلی مقتضای رحمت الهی بوده و با هیچ یک از صفات دیگر مانند عدل و حکمت منافات نداشته باشد از نظر عقل تحقق چنین فعلی از خداوند رحیم، قطعی و مسلم است زیرا بازگشت ترک آن به نوعی نقصان است و ساحت واجب الوجود از هر عیب و نقصی منزّه و پیراسته است.

.....  
۲۳ - گوهر مراد ص ۲۴۷-۲۴۹. متکلم نامدار شیعه فاضل مقداد نیز در پایان بحث افعال خداوند

می‌گوید:

اشاعره هیچ یک از آنچه را که ما بر خداوند واجب دانستیم واجب نمی‌دانند زیرا آنان قاعده حسن و قبح عقلی را انکار نموده و گمان می‌کنند که عقل را نمی‌رسد که بر «الحکم العاکمین» حکم نماید ولی توجه نکرده‌اند که عقل سلیم خود موهبتی است الهی و در حقیقت این خداست که از طریق عقل حکم می‌نماید: اللوامع الالهیه، ص ۱۶۴.

## قرآن و رحمت الهی

این اصل عقلی مورد تأیید قرآن نیز می‌باشد و از این رو ما در اینجا نمونه‌هایی را از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم:

۱ - قرآن کریم رحمت به بندگان را به عنوان فعلی که خداوند بر خود واجب نموده است بیان کرده و می‌فرماید:

كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ. ۲۴

۲ - در آیات بسیاری از قرآن کریم، قرآن و کتابهای دیگر آسمانی به عنوان جلوه‌هایی از رحمت الهی برای افراد بشر معرفی شده است. ۲۵

۳ - پیامبر گرامی (ص) نمونه دیگری از رحمت واسعه الهی برای افراد بشر به شمار آمده است (بدیهی است این مطلب در مورد سایر پیامبران الهی نیز جاری است) چنانکه می‌فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ۲۶

ما تو را جز به خاطر ابراز رحمت خود نسبت به همه انسانها نفرستادیم.  
۴ - نه تنها وجود پیامبر مظهر رحمت الهی است. بلکه خلق عظیم، سعه صدر و خوش برخوردی و نرم خوئی! و نیز جلوه دیگری از رحمت خداوندی به شمار می‌رود، چنانکه می‌فرماید:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّفُتِقُوا مِنْ حَوْلِكَ ۲۷

به واسطه رحمت الهی، نسبت به مردم مهربان شدی و اگر خشن و سخت دل می‌بودی آنها از اطراف تو پراکنده و از هدایت الهی محروم می‌شدند.  
بنابراین رحمت واسعه الهی همان گونه که از نظر عقل می‌تواند قاعده لطف را در همه مراحل و صور آن توجیه نماید، شواهدی از قرآن نیز بر آن گواهی می‌دهد.

.....

۲۴ - سوره انعام/۵۴.

۲۵ - سوره نحل/۸۹. اعراف ۵۲ و ۲۰۳. انعام/۱۵۴ و ۱۵۷.

۲۶ - سوره انبیاء/۱۰۷.

۲۷ - سوره آل عمران/۱۵۹.

### پرسش دیگر

یکی دیگر از اشکالات معروفی که مخالفان قاعده لطف مطرح کرده اند این است که اگر مقتضای حکمت یا جود و رحمت الهی این باشد که خداوند هر کاری که موجب برآورده شدن غرض از آفرینش یا هدف از تکلیف باشد انجام دهد در این صورت می‌بایست سرمداران تباهی و ضلالت و منادیان کفر و بی‌دینی را بکلی نابود ساخته، و پیوسته رهبران الهی را از امدادهای غیبی برخوردار نماید و همه امکانات مادی را در اختیار آنان قرار دهد تا در نتیجه هیچ انسانی راه ضلالت و گمراهی را انتخاب نکند و همگان به سوی پاکی و نور و هدایت بروند و بدین طریق آفرینش و تکالیف الهی به طور کامل در مورد همه انسانها تحقق پذیرد.

### پاسخ

پاسخ این اشکال از بحثهای گذشته بروشنی معلوم گردید زیرا همان گونه که یادآور شدیم هدف خداوند از آفرینش انسان و تشریح قوانین این نیست که انجام تکالیف از طرف بندگان بدون هیچ قید و شرطی جامه عمل پوشد، بلکه تحقق این هدف از طریق آزادی و اختیار انسان و براساس آزمایش و امتحان او مورد اراده الهی قرار گرفته است. و به عبارت دیگر در کنار اصل حکمت و رحمت و اسعه، اصل اختیار و آزادی بشر و آزمایش و امتحان الهی از بندگان نیز مطرح است و بدیهی است جمع میان اصول یاد شده، هرگز مقتضی آنچه اشکال کننده می‌گوید نیست. همان گونه که یادآور شدیم اشکال فوق یکی از معروفترین اشکالات مخالفان قاعده لطف بوده که بی‌پایگی آن روشن گردید. در این صورت حساب سایر اشکالات آنان معلوم شده و نیازی به طرح و پاسخگویی آنها نخواهد بود.



# نگاهی به

# سبوی عشق



سید مرتضیٰ نجومی

سالی از رحلت امام بزرگوار (قدس  
الله تعالیٰ نفسه الزکیه) گذشت و خدای تعالی  
آگاهتر است که بر عاشقان و شیفتگان آن  
مجلای کمال و جمال چگونه گذشت. و  
ذکر و فکر شوریدگان و والهان او جز بسوی  
او و یاد او نیست.

جز سر کوی نوای دوست ندارم جانی  
در سرم نیست بجز خاک درت سودائی<sup>۱</sup>

به یاد بود سالگرد رحلت او و تزیین  
کلام به نام او، سری به سبوی عشق می‌زنیم  
و سطری چند از مقام ادبی و صنعت بدیعی او  
عرضه می‌داریم. گر چه بنده بی ادب نیستم  
اما ادیب هم نیستم و اگر چه شعوری دارم اما  
شاعر نیستم. مقام ادبی آن جناب را  
صاحب نظران شعر و ادب باید بیان کنند، اما  
باز هم بهانه ایست برای یاد او و تزیین سخن  
به نام او.

به چه مشغول کنم دیده و دل را که مدام  
دل تو را می‌طلبید دیده تو را می‌جوید

.....  
۱ - شعرهای مقاله بجزیبتی همه از حضرت

امام (قدس سره) است.



همگان می‌دانند که قلم مبارک او را کرامتی بود که ساحران سخن و نویسندگان پرتوان را عاجز و ناتوان کرده بود. در دل آرام و مطمئن او آتش فشانی از غوغا و اقیانوسی از التهاب نهفته بود که هر که دلی چون دریا پر از درد و رنج و رمز و راز و سوز و ساز داشت در او غرقه و فانی بود. روشن است که شخصیت حضرت امام باید از ابعاد مختلفی مورد نظر علما و محققان، مؤلفان و مصنفان، فقها و فلاسفه، تشنگان و رهروان وادی عرفان و معرفت و ادب و هنر اسلامی واقع گردد و هر کس به فراخور خویش در بعدی از ابعاد شخصیت آن فقید عظیم سخن گوید. و چون مجالی گسترده نیست اکنون چند سطری در مقام ادبی ایشان با اعتذار از اینکه، کار چون منی نیست.

اوزانی را که حضرت امام در غزلیات خود انتخاب نموده‌اند بسیار آرام و موزون و نشانگر آرامش روحی آن جناب می‌باشد، اوزان سنگین و پر تکلف را انتخاب ننموده است. در آن اوزان موزون و مطبوع و غزلیات بسیار دلنشین عرفانی، اشکباری سحرگهان و سوز و گدازهای نیمه شبان وصال را جای داده است. سلامت و آرامش ایمان و طمأنینه و سکینه سیر و سلوک الهی که برخاسته از منابع عصمت و وحی است از آن غزلیات پیدا و تراوشگر است و چون آفتاب روشن است که سبوی عشق و غیر آن، قطره‌های جان‌بخشی از اقیانوس ذوق و عرفان مثبت است که تشنگان و شیفتگان وادی عرفان و سلوک و ادب و هنر را، جانی تازه و روانی شاداب می‌بخشد.

بر اساتید فنّ پیداست که بحر رمل و ازاحیف آن، آهنگی دلنشین دارند که بر شور و حال شاعر و شنونده می‌افزاید. موسیقی دلنواز غزلیات، چون جویباری در خلوت دل به صاحب‌دلان آرامش می‌بخشد. قالبی است که کلمات زیبا، تعبیرات عرفانی و پیامهای پرسوز و گداز او را در خود جای داده است. پیام و عرفانی که ناشی از انس همیشگی با قرآن کریم و احادیث و آهنگ خوش و دلنواز و جانگداز قرائت آنها در نیم شبان بوده است.

گویند تفکر یک روحانی متعبد و زاهد با غزالسرای غزلهای ناب عاشقانه چندان جور نیست، آیا چنین است؟ به کوتاه‌فکری اینان بدین دو بیت از آن جناب بنگرید:

دگّه زهد ببندید در این فصل طرب      که به گوش دل ما نغمه تار آمده باز<sup>۲</sup>

و

گر ببارد ابر رحمت باده روزی جای آب      دشتها سرمست گردد چهره‌ها گلگون شود<sup>۳</sup>

• • •

۲- باده عشق، ص ۲۹.      ۳- باده عشق، ص ۴۵.

گراز سبوی عشق دهد بار جرعه‌ای      مستانه جان ز خرقه هستی در آورم  
مجموعه سبوی عشق، باغ همیشه خرم سایه ساری است که تشنگان کویر  
زندگی را زلال چشمه ساران می‌بخشد. سایه بانی است که خداجویان را از رنج و مرارت  
تکاپوی زندگی نجات می‌دهد، شرابی زلال و اندیشه سوز است که آتش هوا و هوسهای  
نفسهای وامانده و سرکش را خاموش می‌کند.

موسیقی و آهنگ دلنشینی دارد که دلها را تسکین داده و اندیشه را به ضیافت  
پاکی می‌برد. طالبان حق و حقیقت را دستگیری نموده تا از حجابهای دنیوی بدر آیند،  
چراغ هدایتی است تا آدمی را از شبهای ظلمانی نفس، خودبینی، خودپرستی و حیرانی  
نجات دهد.

بگذر از خویش اگر عاشق و دلباخته‌ای      که میان تو و او جز تو کسی حایل نیست  
اکثر غزلها، دارای حسن مطلع می‌باشد که شعر با الفاظی نیکو و روشن و  
خوشایند آغاز می‌شود تا خواننده با شوق، باقی شعر را بخواند یا بشنود همانطور که دارای  
حسن ختام نیز می‌باشد که پایان شعر با عباراتی دلنشین آراسته گردد تا اثر خوشایند آن در  
خواننده و شنونده بر جای ماند.

ابیات غزلیات سبوی عشق، همگی دارای صنعتی از صنایع بدیعه است و  
بجاست که به بعضی از آنها اشاره مختصری شود:

### غزل خلوت مستان

#### بیت اول

در حلقه درویش ندیدیم صفائی      در صومعه از او نشنیدیم ندائی  
دارای صنعت التفات از صنایع معنوی بدیع می‌باشد که در مصرعی سخن تمام  
است و مصرع دوم هر چند که خود مستقل است اما طوری مربوط به مصرع قبل شده که  
موجب حسن کلام گشته است.

#### بیت دوم

در مدرسه از دوست نخواندیم کتابی      در مأذنه از یار ندیدیم صدائی  
شاید بین «مدرسه» و «کتاب»، صنعت مراعات التظنیر و در «مأذنه» و  
«صدا» و «مأذنه» و «مدرسه»، سجع متوازن باشد.

#### بیت سوم

در جمع کتب هیچ حجابی ندیدیم      در درس صحف راه نبردیم به جانی  
«کُتُب» و «صُحُف» دارای سجع متوازن هستند.

در بتکده عمری به بطالت گذرانیدیم در جمع حرفان نه دوائی و نه دائی  
«دوائی» و «دائی» دارای صنعت جناس زاید است. جناسی که در آن یکی از  
دو متجانس حرفی زیاده بر دیگری داشته باشد.

بیت ششم

این ما و منی جمله ز عقل است و عقال است در خلوت مستان نه منی هست و نه مائی  
«عقل» و «عقال» نیز دارای صنعت جناس زاید است که ذکر شد. ضمناً  
«من» و «ما» دارای صنعت مراعات النظیر می باشد که در نظم و نثر، کلماتی نظیر و  
مناسب هم بیاورند که در معنی با هم از لحاظ جنس یا مشابهت یا تضمین و ملازمت  
متناسب باشند. از لحاظ همجنس بودن مثل گل، لاله، ریحان؛ آفتاب، ماه، ستاره؛ از  
جهت مشابهت مانند چشم، نرگس؛ قد، سرو؛ از لحاظ تضمین و ملازمت چون تیر،  
کمان؛ لیلی و مجنون؛ شمع و پروانه و مانند اینها:

غزل دوم: مستی عاشق

بیت اول

دل که آشفته روی تو نباشد دل نیست آن که دیوانه خال تو نشد عاقل نیست  
بیت در قافیة دؤم دارای صنعت بدیعی ارضاد و تسهیم می تواند باشد بدین معنی  
که ترتیب اجزاء جمله طوری باشد که وقتی شنونده صاحب ذوق، یک قسمت آن را  
بشنود، دریابد که بعدش چه تواند بود که با توجه به قافیة مصرع اول (دل نیست) اگر  
مصرع دؤم را تا کلمه «نشد» بخوانیم صاحب ذوق می داند که مصرع با «عاقل نیست»  
تمام می شود.

و نیز مصرع دؤم می تواند دارای تصویر «پارادوکسی» باشد که در اصطلاح بدین  
صورت است که چیزی را در ضد آن می توان پیدا کرد، یعنی ذکر یک کلمه در انتقال به  
معنای دیگر اثربخش باشد. مثلاً در این مورد «عاقل بودن» در این است که شخص  
دیوانه خال تو باشد.

بیت سوم

عشق روی تو در این بادیه افکنند مرا چه توان کرد که این بادیه را ساحل نیست  
در اینجا «عشق» بوسیله عبارات، دارای صنعت تشخیص شده بدین صورت که  
اگر برای شیئی یا مفهومی قائل به حرکات و اعمالی شویم که به اعتبار آن اعمال و

حرکات، شیء و یا مفهوم را به موجود زنده ای تبدیل کرده باشیم آن را صنعت «تشخیص» یا «زنده پنداری» و یا «جان بخشی» گویند و در اینجا به اعتبار فعل «در بادیه افکندن»، «عشق روی» دارای حیات شده است.

بیت چهارم

بگذر از خویش اگر عاشق و دلباخته ای      که میان تو و او جز تو کسی حائل نیست  
«خویش، تو، او» در اینجا دارای صنعت مراعات النظیر می باشند

بیت پنجم

ره رو عشقی اگر، خرقه و سجاده فکن      که بجز عشق، ترا رهرو این منزل نیست  
«ره رو» و «رهرو» دارای جناس مفروق است، که لفظ مرکب با دیگری در تلفظ یکسان و در نوشتن و کتابت مختلف باشد مانند: «دل برداشتن» و «دلبرداشتن».

بیت هفتم

برخم طرّه او چنگ زخم چنگ زنان      که جز این، حاصل دیوانه لایعقل نیست  
«چنگ» و «چنگ» تشکیل جناس تام می دهند یعنی الفاظ متجانس در نوشتن و گفتن یکی ولی در معنی مختلف است چون گور و گور.

بیت هشتم

علم و عرفان به خرابات ندارد راهی      که به منزلگه عشاق ره باطل نیست  
«علم» و «عرفان» در اینجا مطابقه است.

غزل سوم: محفل زندان

بیت سوم

سرنهم بر قدمش بوسه زنان تا دم مرگ      مست تا صبح قیامت ز سبوش باشم  
«سر» و «قدم» مطابقه است.

بیت چهارم

همچو پروانه بسوزم بر شمعش همه عمر      محو چون می زده در روی نکویش باشم  
«پروانه» و «شمع» مراعات النظیر هستند.

بیت ششم

یوسفم گر نزنم بر سر بالینم سر      همچو یعقوب دل آشفته مویش باشم  
«سر» در «سربالینم» و «سر» در آخر مصرع اول جناس تام است و نیز «یوسف و یعقوب» مراعات النظیر است و هم صنعت تلمیح می باشد که گوینده در ضمن کلام به داستانی یا مثلی و یا آیه و حدیثی معروف، اشاره کند.

## غزل چهارم: غمزه دوست

### بیت اول

جز سر کوی نوای دوست ندارم جانی در سرم نیست بجز خاک درت سودائی  
«سر» در «سرکوی» و «سر» در «سرم» جناس تام و «کوی، در، خاک»  
«مراعات النظیر» می باشد ضمناً «در»، «درسرم» و «در»، «خاک در» هم، جناس تام  
هستند.

### بیت دوم

بر در میکده و بتکده و مسجد و دیر سجده آرم که تو شاید نظری بنمائی  
بیت دارای صنعت سیاقه الأعداد است و آن این است که گوینده به طور پی در  
پی اسمهای متعددی را در شعر قرار دهد و آنگاه برای هر یک به طور جداگانه و یا برای  
مجموع آنها، وصف یا حکمی آورد.

### بیت پنجم

نیستم نیست که هستی همه در نیستی است هیچم و هیچ که در هیچ نظر فرمائی  
«هستی و نیستی» مطابقه است ضمناً تکرار «نیست» ها و «هیچ» ها، ایجاد نوا  
و موسیقی در کلام می کند.

### بیت هفتم

عا کف درگه آن پرده نشینم شب و روز تا به یک غمزه او قطره شود دریائی  
«شب و روز» مطابقه و «قطره و دریا» به اعتباری مراعات النظیر و به اعتباری مطابقه  
می باشد.

## غزل پنجم: چشم بیمار

### بیت اول

من به خال لب ای دوست گرفتار شدم چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم  
«خال و لب» را می توان مراعات النظیر خواند و دو «بیمار» را نیز به اعتبار  
اینکه منظور از چشم بیمار، حالت خماری آن است جناس تام دانست.

### بیت دوم

فارغ از خود شدم و کوس انا الحق بزدم همچو منصور خریدار سردار شدم  
«انا الحق، منصور، دار» تلمیح است که ذکر شد (یعنی اشاره به داستانی، یا  
حدیثی، مثلی یا آیه ای) «خریدار» و «سردار» تسجیع است. تسجیع آن است که سخن

را با سجع که نوعی قافیه است بیاورند و سجع متوازی آن است که کلمات در وزن و حرف رَوّی (آخرین حروف دو قافیه) هر دو مطابق باشد.

#### بیت سوم

غم دلدار فکنده است به جانم شری      که به جان آمدم و شهرة بازار شدم  
«غم» در این جا از صنعت تشخیص می‌تواند برخوردار باشد. (سابقاً عرض شد که به معنای زنده‌پنداری و جان بخشی است).

«به جان» در «به جانم شری» و «به جان» در مصرع دوم جناس مفروق است که ذکر شد.

#### بیت ششم

واعظ شهر که از بند خود آزارم داد      ازم زند می آکوده مدد کار شدم  
«واعظ و زند» مطابقه و نیز «آزار» و «کار» سجع متوازی هستند.

#### غزل ششم: دریای فنا

#### بیت اول

کاش روزی به سر کوی توأم منزل بود      که در آن شادی و اندوه مراد دل بود  
«شادی» و «اندوه» مطابقه است.

#### بیت سوم

دوش کز هجر تو دل حالت ظلمتگده داشت      یاد تو شمع فروزنده آن محفل بود  
«ظلمت» و «فروزنده» به اعتباری مطابقه است.

#### بیت چهارم

آن که بشکست همه قید، ظلوم است و جهول      آن که از خویش و همه کون و مکان غافل بود  
«ظلوم» و «جهول» تنها به اعتبار وزن «فعول» قرینه بوده ولی در آخرین حروف دو قافیه یا سجع، مختلف هستند که سجع متوازن می‌باشند و تأثیر در موسیقی کلام می‌گذارند. و نیز «کون و مکان» دارای صنعت اشتقاق از فروع جناس می‌باشد که در نظم و نثر، الفاظی بیاورند که حروف آنها متجانس و به یکدیگر شبیه باشد، خواه از یک ریشه مشتق شوند و خواه مانند کون و مکان از یک ماده مشتق نباشد و در ظاهر توهم اشتقاق کنند. البته اگر مکان را بر وزن فعال از «مکن» مشتق بدانیم ولی اگر وزن مفعل از «کون» باشد (همانطور که مهبود و ظاهر است) اشتقاق هر دو از یک ماده است و در هر دو صورت خالی از صنعت اشتقاق نیست.

بیت هفتم

عاشق از شوق به دریای فنا غوطه وراست  
بی خبر آن که به ظلمتکده ساحل بود  
«دریا» و «ساحل» مطابقه است.

بیت هشتم

چون به عشق آمدم از حوزه عرفان دیدم  
آنچه خواندیم و شنیدیم همه باطل بود  
«عشق» و «عرفان» و شاید هم «دیدم، خواندیم، شنیدیم» مراعات النظیر باشد.

غزل هفتم: جامه دران

بیت اول

من خواستار جام می از دست دلبرم  
این رازبا که گویم و این غم کجا برم  
«دلبرم» و «برم» جناس زاید یا مدّیّل است چون در آخر یکی از متجانسین، یک حرف زیادت است.

بیت دوم

جان باختم به حسرت دیدار روی دوست  
پروانه دور شمع و اسپند آذرم  
«پروانه و شمع» و «اسپند و آذر» مراعات النظیر هستند.

بیت پنجم

پیرم ولی به گوشه چشمی جوان شوم  
لطفی که از سراجة آفاق بگذرم  
«پیر و جوان» مطابقه است.

غزل حسن ختام

بیت دوم

از آن می ریزد در جامم که جانم را فنا سازد  
برون سازد ز هستی هسته نیرنگ و دامم را  
«فنا و هستی» مطابقه است.

بیت سوم

از آن می ده که جانم را ز قید خودرها سازد  
به خود گیرد زمامم را فروریزد مقامم را  
«زمام و مقام» دارای صنعت سجع متوازی است.

بیت چهارم

از آن می ده که در خلوتگه زندان بی حرمت  
به هم کوبد سجودم را به هم ریزد قیامم را  
«کوبد و ریزد» به اعتباری سجع متوازن و «سجود و قیام» مراعات النظیر است.  
سخنی به اجمال رفت هر بیستی از سبوی عشق و باده عشق و غیر آن، همگی

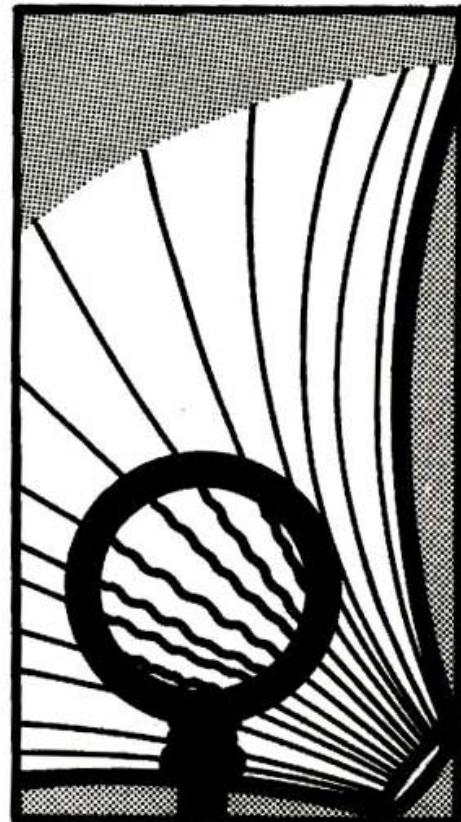
## نقدی بر کتاب

### «تاریخ تحلیلی اسلام»

تألیف: دکتر محمود طباطبائی اردکانی،

جلد اول، انتشارات اساطیر

سیدعلی میرشریفی



پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) جامعه اسلامی ایران بار دیگر به ارزشهای اصیل فرهنگ پربار اسلام و تشیع بازگشت و در همین مسیر بود که نیاز مبرم به بازنگری و بازنویسی تاریخ صدر اسلام و سیره رسول اکرم (ص) احساس شد. بعدها نیز دانشگاهها، مراکز آموزشی و تربیتی، دبیرستانها و... درس تاریخ اسلام را به عنوان یکی از مواد درسی خود در برنامه‌هایشان گنجاندند. این اقبال و توجه بجا و پسندیده، نویسندگان را بر آن داشت تا کتابها و جزوه‌هایی درباره سیره پیامبر (ص) و تاریخ اسلام بنویسند، لیکن متأسفانه متخصص نبودن بعضی افراد از یکسو، و شتابزدگی برخی از جانب دیگر موجب شد تا بیشتر این نوع نوشته‌ها، کم مایه، سبک، آکنده از غلطهای علمی و تاریخی و... از آب درآید. لذاست که در یکی از آنها می‌بینیم زید بن حارثه، فرمانده سپاه اسلام در فتح شام معرفی شده است، و حال آنکه زید بن حارثه در سال هشتم هجرت در جنگ موته به شهادت رسید. و یکی دیگر درباره تعداد اسرای مشرکان در جنگ بدر می‌نویسد: «قرب هفتصد نفر آنان اسیر شدند و فقط عده

.....

۱ - درسهایی از تاریخ اسلام، عقیقی  
بخشایشی، جهاد دانشگاهی دانشگاه علم و صنعت  
ایران، ص ۱۳۶.



کمی توانستند فرار کنند...<sup>۲</sup> و در یکی دیگر از این نوع کتابها گفته شده: پیامبر(ص) پس از فتح خیبر نامه نوشت برای نجاشی پادشاه حبشه تا اینکه مهاجران مسلمان را به مدینه بفرستد.<sup>۳</sup> در حالی که همه می دانند، پس از فتح خیبر دیگر مهاجری در حبشه نمانده بود. یکی دیگر از نویسندگان درباره بعثت پیامبر اکرم(ص) و نخستین نزول وحی می نویسد:

فرشته وحی بر او نازل شد در حالی که لوحی در دست داشت و به او اصرار کرد که بخوان، او در پاسخ فرشته وحی گفت: مرا یارای خواندن نیست، بار دیگر فرشته وحی او را فشرود و دستور خواندن داد، او نیز همان پاسخ را گفت، بار سوم که فرشته وحی کار گذشته را تکرار کرد، ناگهان حجابها و پرده هایی که مانع از خواندن لوح بود برطرف شد!!!<sup>۴</sup>

و یا اینکه نویسنده ای دیگر در بیان مهاجرت مسلمانان به حبشه حتی نامی از سرپرست آنها، جعفر بن ابی طالب<sup>۵</sup> نمی برد و یا اینکه درباره خالد بن ولید می نویسد: «باید گفت: لقبی که بدو داده اند (سیف الله) بیجا نبوده است»<sup>۶</sup> و خلاصه در کتاب مورد بحث می خوانیم: ابولهب مسلمان شد و به دفاع از پیامبر(ص) پرداخت و...!!!<sup>۷</sup>

در مقدمه مقاله نقد و بررسی کتابهای «پیامبری و انقلاب»، «پیامبری و

جهاد»، «پیامبری و حکومت» آقای جلال الدین فارسی یادآور شدم<sup>۸</sup> که تا .....

۲- تاریخ تحلیلی اسلام، سیدجواد علم الهدی، انتشارات کتابخانه صدر، ص ۹۸.

۳- تحلیلی از تاریخ دوران پیامبر(ص)، میرخلیل سینقوی، انتشارات هدی، ص ۱۰۷.

۴- تاریخ اسلام، سال چهارم دبیرستان، ص ۳۵.

۵- تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۴۰-۴۱ گویند: وقتی اشکال یاد شده حضوراً به مؤلف محترم گفته شد، پاسخ داد: اگر قدری زودتر گفته بودید (قبل از تجدید چاپ) نام «جعفر» را در آن درج می نمودم اما باید گفت: اشکال فقط این نیست که نام «جعفر» نیامده که با اضافه این اسم مشکل حل شود بلکه اشکال اساسی کتاب ایشان این است که وقتی کسی آن را مطالعه می کند می بیند شکل دهندگان به اسلام و بنیانگذاران آن، عمرو عاص، خالد بن ولید، سعد بن ابی وقاص، ابوبکر و... هستند و شگفتا که ابوطالب، علی(ع)، حمزه و جعفر هیچ نقشی ندارند البته بارها به ایشان در این مورد اشکال شده ولی تا به امروز پاسخ صحیحی نداده اند. ناگفته نماند که دو کتاب اخیر به هیچ وجه با کتابهای یاد شده قابل مقایسه نیست این دو کتاب بویژه تاریخ اسلام سال چهارم دبیرستان دارای نکات مثبت و سازنده است، لیکن مقصود این است که اینها نیز دارای نواقص و اشکالند.

۶- تحلیلی از تاریخ اسلام، نهضت زنان مسلمان، ص ۹۵.

۷- تاریخ تحلیلی اسلام، محمود طباطبائی اردکانی، انتشارات اساطیر، ج اول، ص ۹۱.

۸- مقاله مذکور در مجله کیهان اندیشه، سال

سدهٔ اخیر، تاریخ اسلام و سیره پیامبر(ص) را فقط به اصطلاح نقلی می‌نوشتند، آن هم با یک دنیا تعبد، هر چه را که در سیره‌های پیشین آمده بود می‌پذیرفتند و آنها را مانند وحی منزل تلقی می‌نمودند، اما در قرن اخیر در عالم سیره‌نگاری و تاریخ‌نویسی تحولی رخ داد<sup>۱</sup> و آن اینکه از راه جمع قرائن و شواهد پی به حقیقت ماجرا برده و ریشه و علل حوادث را از عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اعتقادی و... به دست می‌آورند، آنگاه آن را بر کرسی نقد و بررسی نشانده و نهایتاً سره را از ناسره باز شناخته و تشخیص می‌دهند. به عبارت دیگر امروزه بیشتر، کاوش و تحقیق در مضمون و محتوای روایات است، نه در روایان و ناقلان آنها، اما باید دانست که این مهم، کار هر کس نیست، استادان و متخصصان فن تاریخ و تاریخ‌شناسان ماهرند که با نیروی قوی علمی و با قوهٔ استنباط، مسائل صحیح تاریخی را از منابع و مأخذ معتبر استخراج می‌کنند و تاریخ ناب و بی‌پسرایه را به جامعه علمی عرضه می‌نمایند و الاً با صرف نام «تاریخ تحلیلی» تاریخ صحیح به دست نمی‌آید. به هر حال یکی از این کتابها «تاریخ تحلیلی اسلام» نوشتهٔ دکتر محمود طباطبائی اردکانی است که به تازگی جلد اول آن به قطع وزیری در ۳۴۷ صفحه از طرف «انتشارات اساطیر» به طبع

رسیده است. پس از تورق اجمالی، این حقیقت آشکار شد که نویسندهٔ آن، اطلاع زیادی از تاریخ صدر اسلام و سیرهٔ رسول الله(ص) نداشته و حتی نسبت به برخی از اولیات و مقدمات آن هم بیگانه بوده است. اینک به توضیح برخی از اشکالات و نواقص این کتاب می‌پردازیم:

### نواقص و اشتباهات کلی و عمومی

نواقص و کاستیهای عمومی و اساسی کتاب بسیار است که به برخی از آنها ذیلاً اشاره می‌شود:

الف - کتاب به طور کلی عاری و بیگانه از تحقیق است در سراسر آن نکته تازه و جدیدی وجود ندارد، اثری از کاوش، پژوهش، ابتکار و نوآوری دیده نمی‌شود. فقط حاوی تکرار مطالب دیگران و بعضاً اغلاط و اشتباهات آنهاست و می‌توان گفت قسمت معظم این کتاب همان ترجمهٔ فارسی مفاز و اقدی است.

ب - تتبع نیز در کتاب وجود ندارد، معظم منابع و مأخذ آن، چند ترجمهٔ فارسی از کتابهای کهن و تعدادی از کتابهایی که اخیراً نوشته شده، می‌باشد که مهمترین

.....

→

اول، شماره ۶ به چاپ رسید.

۹ - گرچه می‌گویند این امر از زمان ابن خلدون شروع شد ولیکن تا سدهٔ اخیر بیشتر در دنیای الفاظ بود نه عمل.

آنها، سیرت رسول الله (ص)، ترجمه تاریخ یعقوبی، ترجمه مغازی، تاریخ پیامبر دکتر آیتی، تاریخ سیاسی اسلام حسن ابراهیم، تاریخ تحلیلی اسلام دکتر شهیدی و... است. آیا با مراجعه به چند ترجمه و یکی دو کتاب که اخیراً نوشته شده و هریک به نوبه خود دارای بسیاری از اغلاط و نواقص است، می‌توان متن حقیقی و تحلیلی تدوین نمود؟

ج - در این اثر به منابع معتبر، و متون کهن و حقیقت‌گرای شیعه، چندان توجهی نشده، کتابهای نفیسی همانند ارشاد شیخ مفید، اعلام الوری طبرسی، روضة الواعظین قتال نیشابوری، مناقب ابن شهر آشوب، کشف الغمة اربلی و... مورد استفاده نبوده است و حال آنکه اینها تا حدود زیادی نمایانگر چهره حقیقی تاریخ صدر اسلامند.

د - بسیاری از مطالب بدون ذکر منبع و مأخذ است و معلوم نیست که نویسنده آنها را از کجا نقل کرده، مانند برخی مطالب صفحات: ۸۴، ۹۱، ۱۲۷ و...

ه - ارجاعات و ذکر منابع به هیچ وجه فنی و صحیح نیست، مثلاً یکجا سیرت رسول الله فقط با شماره صفحه (ص ۷۴) و بدون ذکر شماره جلد آمده و در جای دیگر با ذکر شماره جلد (ص ۷۰) و یا مثلاً مغازی به جلد پنج ارجاع داده شده (ص ۱۴۲) و حال آنکه نه متن عربی و نه ترجمه فارسی آن پنج جلد است و

بسیاری از صفحات هم اشتباه است که معمولاً چند صفحه قبل و یا بعد آن است، افزون بر همه اینها معمولاً، نام مؤلف، مترجم، محقق، ناشر، و تاریخ انتشار و... نیامده است.

و - معمولاً از قدیم الایام نویسندگان و مؤلفان در ابتدای کتابهای خود مقدمه‌ای در تبیین و توضیح انگیزه نوشتن کتاب، محتوای آن و... می‌نویسند تا خوانندگان قبلاً نسبت به کتاب بصیرت و آگاهی بیشتری پیدا کنند. کتاب یاد شده بدون مقدمه است که این خود نیز از کاستیهای آن محسوب می‌شود.

#### خطاها و کاستیهای علمی و تاریخی

۱ - ص ۱۹۱ این مطلب را می‌خوانیم:

«پیامبر پس از مرگ ابوطالب - عبد مناف - در خانه نشست و کمتر بیرون می‌آمد. در این موقع بنا به نوشته ابن سعد، صاحب طبقات، ابولهب که از سرسخت‌ترین دشمنان پیامبر بود، اسلام آورد! و به فکر یاری پیغمبر افتاد و حمایت خود را نیز بر پیامبر عرضه کرد. پس از آن هیچ کس مزاحم رسول اکرم نمی‌شد و بالأخره قریش میان او و پیامبر را به هم زدند و او آزار و دشمنی خود را از سرگرفت.»

هر کس اندک اطلاعی از اسلام داشته باشد می‌داند که ابولهب حتی یک ثانیه هم مسلمان نبود و یک لحظه هم

ایمان نیاورد و خدا را نپرستید، او اصولاً کاری جز شکنجه و آزار رسول خدا (ص) نداشت و آخرالامر هم رئیس تروریست‌هایی بود که می‌خواستند رسول الله (ص) را شبانگاه ترور کنند و در همان اوایل ظهور اسلام، سوره‌ای در مذمت او و همسرش ام‌جمیل نازل شد.

همچنین اینکه گفته شده:

«پیامبر پس از مرگ ابوطالب در خانه نشست»، سخنی است بی‌اساس و بی‌مدرک و اینکه داستان اسلام آوردن ابولهب را به ابن سعد نسبت داده، باید بگویم روح ابن سعد از این مطلب بی‌خبر است، به عکس وی تصریح دارد که ابولهب مسلمان نشد. او از زبان ابولهب نقل کرده که گفت: **مَا فَا زَقَّتْ دِينِ عَبْدِ الْمُظَلِّبِ وَلَكِنْ اَمْتَعُ اِنَّ اَخِي...<sup>۱۰</sup>** دین عبدالمطلب را رها نکردم، لیکن از فرزند برادرم دفاع می‌کنم.

فقط گفته: «ابولهب پس از مرگ ابوطالب مقداری به دفاع از پیامبر برخاست که سریعاً قریش مانع شدند و او را به جرگه خود بازگرداندند»، ناگفته نماند که خود این سخن نیز دروغ است. نویسندگان مزدور دستگاه بنی‌امیه با جعل این افسانه خواسته‌اند چنین وانمود کنند که دفاع ابوطالب از رسول خدا (ص)، به خاطر قومیت بود، نه به لحاظ اعتقاد به دین و خدا.

۲ - ص ۸۷ درباره هیئت اعزامی

قریش به دربار حبشه چنین آمده است: «عبدالله بن ابی ربیع و عمرو بن عاص را حبشه فرستادند و چنانکه گفته‌اند: معاویه بن ابی سفیان و مغیره بن شعبه نیز در این سفر با قریش همراه بودند».

اولاً: اینکه گفته شده «معاویه بن ابی سفیان و مغیره بن شعبه نیز در این سفر با قریش همراه بودند» صحیح نیست بلکه باید گفته می‌شد، با هیئت اعزامی قریش و یا با عبدالله بن ابی ربیع و عمرو بن عاص همراه بودند.

ثانیاً: احدی از مورخان و محدثان نگفته که معاویه و مغیره بن شعبه به حبشه رفتند، وانگهی معاویه در آن زمان کودکی ۹-۱۰ ساله بود<sup>۱۱</sup> و سن مغیره نیز تقریباً همین قدر بود. آیا قریش دو کودک خردسال را به دربار امپراتور حبشه گسیل می‌دارد؟!

۳ - ص ۸۸ درباره استرداد مهاجران از نجاشی می‌گوید:

«نجاشی که مردی دقیق و دور اندیش  
.....»

۱۰ - طبقات الکبری، ابن سعد، طبع بیروت، ج ۱، ص ۲۱۱. البته عبدالمطلب موحد و از اوصیا بود نه کافر و این ماجرا همانطور که اشاره شد از اصل ساختگی است.

۱۱ - چون معاویه پنج سال قبل از بعثت به دنیا آمد (اصابه، ابن حجر عسقلانی، ج ۳، ص ۴۳) و هجرت به حبشه در سال پنجم بعثت بود.

بود رضا نداد که مسلمانان را بی‌پرسش و تحقیق به فرستادگان قریش تسلیم کند، کسی به طلب آنان فرستاد و از حقیقت دینشان پرسید، جعفر بن ابی طالب که در میان مهاجران بود، وضع زندگی عربها را پیش از اسلام و بعد از آن شرح داد.»

جعفر بن ابی طالب (ع) نماینده رسول خدا و سرپرست مهاجران در این ماجرا سخنگوی آنان بود، پیامبر جعفر را به عنوان نماینده خود و سرپرست مهاجران به حبشه فرستاد تا پاسخگوی اینگونه مسائل باشد و آنان را در آنجا رهبری و سرپرستی نماید، لذاست که در نامه حضرت به نجاشی آمده است: **وَلَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ ابْنَ عَمِّي جَعْفَرًا وَقَعَهُ نَفْرًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ...**<sup>۱۲</sup>

همانا پسر عمویم جعفر و گروهی از مسلمانان را همراه وی به سوی شما فرستادم... و یا اینکه هنگام بدرقه وی را به الفاظ بلند دعا می‌نماید،<sup>۱۳</sup> و... خلاصه روشنتر از آفتاب است که جعفر یک فرد ساده و عادی در بین مهاجران نبود.

۴ - در همین صفحه در مورد بازگشت مهاجران از حبشه آمده است:

«بالآخره مهاجران پس از اینکه پیامبر گرامی اسلام به مدینه مهاجرت نمود به عربستان بازگشتند.»

این مطلب صحیح نیست، زیرا بسیاری از مهاجران مسلمان با سرپرستان جعفر بن ابی طالب (ع) تا سال هفتم هجرت در حبشه ماندند آنگاه

رسول خدا نامه‌ای به نجاشی نوشت و از وی خواست تا مهاجران را به مدینه بفرستد، نجاشی نیز آنان را با دو کشتی به مدینه اعزام نمود هنگامی که خیبر فتح شد مهاجران حبشه از سرزمین خاطره‌ها سر رسیدند<sup>۱۴</sup> و در همین جا بود که رسول خدا (ص) دوازده گام به استقبال نماینده خود جعفر بن ابی طالب رفت و آن جمله بسیار معروف را فرمود:

لَا أَدْرِي بِأَيِّهِمَا أَنَا أَشَدُّ سُرُورًا يَهْدُوكُمْ يَا جَعْفَرُ أَمْ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ آخِيكَ خَيْبَرَ؟<sup>۱۵</sup>

نمی‌دانم به کدامیک بیشتر مسرور باشم به آمدن تو ای جعفر یا به فتح خیبر که خداوند به دست برادرت علی انجام داد.

۵ - در ص ۷۲ احتمالات تاریخ ولادت رسول گرامی اسلام را ۸، ۹، ۱۲ و ۲ ربیع الاول عام الفیل ذکر کرده و نامی از ۱۷ ربیع الاول نبرده است در حالی که اکثر منابع شیعه هفدهم ربیع الاول را گفته‌اند.<sup>۱۶</sup>

.....

۱۲ - الوثائق السياسية، محمد حمید الله، دارالنفائس، ص ۴۳.

۱۳ - ر ک: مکارم الاخلاق، طبرسی، طبع بیروت، ص ۲۴۹. محجة البيضاء، فیض کاشانی، انتشارات اسلامی، ج ۴، ص ۶۶.

۱۴ - سیره ابن هشام، دار احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۳.

۱۵ - خصال، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی، ج ۲، ص ۴۸۴.

۱۶ - ر ک: اعلام الوری، طبرسی،

۶ - در ص ۷۳ درباره شیر دادن و به دایه سپردن حضرت محمد (ص) گوید: «چون محمد کودکی فقیر و یتیم بود، زنهای شیرده قبیله سعد او را نپذیرفتند و سرانجام این افتخار نصیب حلیمه گردید».

بدون شک این مطلب از اسرائیلیات است والا شأن و جلالت حضرت عبدالمطلب (رضوان الله علیه) که رئیس و بزرگ شهر مکه بود اجل و ارفع از آن است که زنان بادیه نشین او بیابانی کودکش را نپذیرند بلکه آنان افتخار می کردند که سرپرست و دایه نوزاد عبدالمطلب باشند. در منابع اصیل هیچ گونه سخنی از عدم پذیرش دایگان به میان نیامده بلکه حقیقت داستان بدون تحریف و شاخ و برگ نقل شده است. محدث بزرگ مرحوم ابن شهر آشوب مازندرانی در این مورد می گوید:

ذَكَرَتْ حَلِيمَةُ بِنْتُ أَبِي ذُوَيْبٍ... إِنَّ  
الْبَوَادِي أَجْدَبَتْ وَحَمَلْنَا الْجُهْدُ عَلَى دُخُولِ  
الْبَلَدِ فَدَخَلْتُ مَكَّةَ وَنَسَاءُ بَنِي سَعْدِ قَدَسَبَنَ  
إِلَى مُرَاضِعِهِنَّ فَسَأَلْتُ مُرْضِعًا قَد لَوْنِي عَلَى  
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَذَكَرَ أَنَّ لَهُ مَوْلُودًا يَخْتِاجُ إِلَى  
مُرْضِعٍ لَهُ، فَاتَيْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا هَذِهِ عِنْدِي  
بَنِي لِي يَتِيمٌ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ فَحَمَلْتَهُ...<sup>۱۷</sup>

خشکسالی در صحرا روی آورد و گرفتاری و مشقت ما را روانه شهر ساخت پس من وارد مکه شدم، زنان قبیله سعد به سوی شیرخوارگانشان پیشی جسته بودند من سراغ

شیرخواره ای را گرفتم راهنمایی کردند نزد عبدالمطلب و گفتند او را نوزادی است که نیاز به دایه دارد پس نزد او رفتیم به من گفت: من کودک یتیمی نزد خود دارم اسمش محمد است آنگاه وی را همراه خود (به بیابان) بردم.

می بینیم که صحبتی از عدم پذیرش دایگان نیست، بلکه از کلمه مُرَاضِعِهِنَّ استفاده می شود که زنان بنی سعد از طوایف مخصوصی نوزاد می گرفتند و گویا در این مورد عقد و پیمانی داشته اند وانگهی این روایت را قبل از هر کس ابن اسحاق ذکر کرده، آگاهان فن خوب می دانند که در سیره وی اسرائیلیات زیاد است و از طرفی در سند روایت یاد شده اضطراب و اشکال به چشم می خورد.<sup>۱۸</sup>

۷ - ص ۲۳۰ نوشته اند: «پادشاهانی که رسول خدا (ص) آنان را به دین اسلام دعوت کرد همه اسلام آوردند بجز قیصر...»

اتفاقاً از شش نفر سران مشهور ممالک که رسول خدا (ص) بدانها نامه نوشت فقط نجاشی پادشاه حبشه اسلام آورد وانگهی خود مؤلف در ص ۲۳۳ در مورد خسرو

.....  
→  
دارالکتب الاسلامیه، ص ۵. کشف الغمه، اربلی، طبع بیروت، ج ۱، ص ۱۴. روضة الواعظین، فتال نیشابوری، انتشارات رضی، ص ۷۰ و...  
۱۷ - مناقب ابن شهر آشوب، انتشارات علامه، ج ۱، ص ۳۲.  
۱۸ - سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۷۱.

پرویز شهیار ایران می‌نویسد: «نامه را پاره پاره کرد...» و درباره پادشاه اسکندریه می‌گوید: «مسلمان هم نشد»<sup>۱۹</sup> و درباره حارث بن ابی شمر غسانی فرماتروای شامات نوشته است: «چون نامه را خواند گفت: چه کسی می‌خواهد پادشاهی مرا از من بگیرد؟ اینک به جانب او روان خواهم شد»<sup>۲۰</sup> آری این مطلب از تاریخ پیامبر اسلام دکتر آیتی<sup>۲۱</sup> گرفته شده و او نیز از جوامع السیره ابن حزم نقل کرده که قطعاً غلط است.

۸ - ص ۸۱ درباره بعثت و چگونگی آغاز وحی می‌خوانیم:

«یک شب از شبهای ماه رمضان که در کوه عزلت گزیده بود و درون غاری آرمیده، چنان به نظرش آمد که فرشته‌ای بر وی ظاهر شد با صحیفه‌ای نورانی که در دست داشت، فرشته وی را گفت: بخوان - مردم را به خدا بخوان - (محمد) پاسخ داد: خواندن نمی‌توانم چه بخوانم؟ فرشته که - جبرئیل بود - تکرار کرد بخوان و محمد گفت: خواندن نمی‌توانم، فرشته در وی آمیخت و فشاری سخت به وی داد که حال مرگ بر او دست داد، اما محمد همچنان بر سر پاسخش ایستاده بود، فرشته با وی سخن گفت و چیزی را که پیام الهی بود بروی خواند: **اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ**. محمد برخاست. آکنده از وحشت و بیم، در حالی که این ماجرا در خاطر وی تأثیری شگرف کرده بود، از غار

بیرون آمد و گریخت!!!...»

نخست، باید بگویم بعثت، همانطور که پیشوایان معصوم و فرزندان رسول الله (ص) و خاندان وحی فرموده‌اند در ماه رجب بوده نه ماه رمضان، برای اطلاع بیشتر رجوع شود به بحارالانوار علامه مجلسی، ج ۱۸ ص ۱۸۹-۱۹۰.

ثانیاً: چون این داستان ساختگی با این صورت زنده به بعضی از کتابهای شیعه نیز نفوذ کرده<sup>۲۲</sup> و برخی از نویسندگان معاصر که خبرویت کامل در تاریخ پیامبر ندارند اصرار بر آن می‌ورزند و آن را با آب و تاب نقل می‌کنند، لذا مقداری بیشتر در این باره بحث می‌کنیم. باری روایت یاد شده عقلاً و نقلاً باطل و مردود است:

اما عقلاً زیرا که امر به خواندن از دو حال خارج نیست، یا امر تکوینی است و

.....

۱۹ - تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۲۳۵.

۲۰ - همان، ص ۲۳۵.

۲۱ - تاریخ پیامبر اسلام، دکتر آیتی، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۴۲۸.

۲۲ - شنیدنی است: در چاپ اول تاریخ تحلیلی تألیف آقای دکتر سیدجمفر شهیدی آمده است: نوشته‌اند وی در آغاز نزول وحی بر خود ترسید و نزد خلیجه آمد و گفت می‌ترسم دیومرا گرفته باشد! خلیجه او را دلداری داد و گفت: هرگز چنین نخواهد شد تو برای اهل خود زحمت می‌کشی، تو مردم را یاری می‌کنی، خدا تو را رها نخواهد کرد. سپس او را نزد پسر عموی خود ورقه بن نوفل که مردی نصرانی و عالم بود برد... (تحلیلی از تاریخ اسلام، ص ۳۲).

یا تشریحی، اگر تشریحی باشد تکلیف بما لا یطاق است و صدور آن از خداوند حکیم محال می‌باشد<sup>۲۳</sup> چون که پیامبر (ص) امی و درس نخوانده بود و در امر تکوینی هم تخلف معنی ندارد به اصطلاح، اقرء همان، و خواندن پیامبر همان، وانگهی مقصود از قرانت، خواندن الفاظ نبود و الا این خواندن را که پیامبر تا آخر عمر هم نمی‌توانست بلکه مقصود فراگیری معارف قرآن و خواندن و ابلاغ آن برای مردم بود. و اما نقلاً این روایت از جهت سند و متن هر دو باطل است.

اما سند:

الف - روایت مزبور را عایشه نقل کرده<sup>۲۴</sup> و او حداقل چهار سال پس از بعثت به دنیا آمد. در نتیجه وی شاهد دوران بعثت نبوده پس روایت از این نظر بسیار موهون و سست است و از طرفی هم وی نگفته از چه کسی این حدیث را نقل می‌کند.

ب - روایت مرسل بوده و از درجه اعتبار ساقط است. متخصصان فن می‌دانند که روایت مرسل آن هم با چنین راوی اصلاً اعتبار ندارد.

ج - اصولاً بین احادیثی که از عایشه نقل شده، روایات جعلی بسیار است. و این مطلب بر کسی پوشیده نیست.

د - متفکران و دانشمندان بزرگ تسنن و تشیع، روایت مذکور را رد و ابطال کرده‌اند، عالم بزرگ اهل سنت ابوزکریا

محبی الدین نووی در ردّ این حدیث می‌گوید:

وَأَمَّا مُرْسَلُ الصَّحَابِيِّ ... كَقَوْلِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَوَّلُ مَا بَدَأُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْوَحْيِ الرَّؤْيَا الصَّالِحَةَ... قَالَ الْأَسْتَاذُ الْإِمَامُ أَبُو إِسْحَاقَ الْإِسْفَرَايْنِي الشَّافِعِيُّ لَا يُجْتَنَبُ بِهِ<sup>۲۵</sup>

و اما روایت مرسل صحابه... مانند قول عایشه (رضی الله عنها) که گفته است: نخستین چیزی که از وحی بر رسول خدا (ص) آشکار شد رؤیای صادقه بود... در این باره استاد امام ابو اسحاق اسفراینی شافعی گفته: نمی‌توان بدان احتیاج نمود.

و نیز علامه سید شرف الدین درباره جعلی بودن روایت مشروحاً بحث کرده و ساختگی بودن آن را اثبات نموده آنگاه در پایان چنین نوشته است:

فَالْحَدِيثُ بَاطِلٌ مِنْ حَيْثُ مَتْنِهِ وَبَاطِلٌ

.....

۲۳ - به سبب همین امر غلط و داستان ساختگی است که عده‌ای گفته‌اند: تکلیف بمالایطاق جایز است فتح الباری، شرح صحیح بخاری، ابن حجر عسقلانی، دارالمعرفة، ج ۸، ص ۵۵۱. ارشاد الساری، شرح صحیح بخاری، دار صادر، شهاب الدین قسطلانی، ج ۱، ص ۶۳.

۲۴ - سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۴۹. مسند احمد حنبل، دارالفکر، ج ۶، ص ۲۳۲-۲۳۳. صحیح بخاری، طبع مصر، ج ۱، ص ۶-۵ و ج ۹، ص ۳۷-۳۸.

۲۵ - شرح نووی بر صحیح بخاری در حاشیه ارشاد الساری، ج ۱، ص ۴۴.



پس این حدیث هم از جهت متن و هم از نظر سند باطل است.

واقعا از نظر متن:

اولاً: در قرآن بارها سخن از وحی و کیفیت نزول آن به رسول خدا (ص) آمده ولیکن هیچ گونه اشاره ای به این ماجرا نشده است.

ثانیاً: در نهج البلاغه که بارها از چگونگی بعثت، آغاز وحی و اعتکاف در غار حرا سخن به میان آمده، کوچکترین اشاره ای بدین مطلب نشده است و نیز در احادیث اهل بیت (ع) هم که درباره بعثت است چنین مطلبی وجود ندارد.

ثالثاً: مگر جبرئیل با کسی گریبانگیر می شود؟! مگر با فشردن می توان کسی را خواندن آموخت؟ فشار دادن چه تأثیری در برانگیختن شخص به نبوت دارد؟! به فرض که تأثیر داشته باشد سه مرتبه چرا؟!؟!؟! ۲۷

رابعاً: ما در مورد هیچ یک از انبیا هنگام بعثتشان چنین برنامه ای نمی بینیم حتی آنها که در حال کودکی - مانند حضرت عیسی و حضرت یحیی (ع) - به پیامبری مبعوث شدند، دچار چنین مشکل عجیبی نگشتند.

خامساً: دنبال این روایت آمده است که پیامبر (ص) وحشت زده بود و در نبوت خود - نمود بالله - شک داشت و حتی فرمود: می ترسم دیوانه شده باشم!! تا اینکه

خدیجه بدو گفت نه چنین نیست و آنگاه وی را نزد ورقة بن نوفل برد و او پیامبر را دلداری داد و گفت: شک نداشته باش تو حتماً پیامبری، آنگاه پیامبر مقداری آرام گرفت و... شاید دیگر نیازی به توضیح نباشد که این فقره به خوبی اصل ماجرا را تکذیب می کند و دست مرموز دشمنان اسلام برای تیشه زدن به ریشه اسلام، از آن بروشنی نمایان است.

بدین لحاظ است که علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) در مقام طعن و رد این روایت می نویسد:

«این داستان خالی از اشکال نیست، آسانترین اشکال آن این است که پیامبر (ص) در آنچه مشاهده نموده بود

.....

۲۶ - النصر والاجتهاد، میدشرف الدین، موسسه اعلمی، بیروت، ص ۲۹۴. الی المجمع العلمی بدمشق، میدشرف الدین، ص ۸۵.

۲۷ - در توجیه سه مرتبه فشار حرفهای بی ربط زیادی گفته شده از جمله: اشاره است به اینکه پیامبر (ص) سه مرتبه دچار سختی می شود، شیب ابوطالب، توطئه قتل رسول خدا، اخراج وی از مکه و یا اینکه گفته اند: فشار اول برای آن بود که از دنیا دل برکند، دوم برای آن بود که آماده شود برای گرفتن وحی و سوم برای مأنوس شدن و نیز بدان استدلال نموده اند که کودک را برای تعلیم قرآن و تأدیب بیش از سه بار زدن جایز نیست و... رک: ارشاد الساری، ج ۱، ص ۶۳. سیره حلیمی، ج ۱، ص ۲۴۲.

۵ - سیره ابن هشام ج ۱، ص ۲۵۴. صحیح بخاری ج ۱ ص ۶-۵.

شک و تردید داشت که آیا وحی است و از جانب فرشته الهی بدو القا شده؟ بلکه گمان می‌کرد شیطان وی را دچار جنون کرده و اشکال بیشتر این است: پیامبر برای آنکه اطمینان پیدا کند این امر، نبوت بوده به قول مرد نصرانی که خود را به رهبانیت زده بود اعتماد می‌نماید و حال آنکه خدای تعالی به او می‌فرماید: **قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي...**<sup>۲۸</sup>

ساده‌تر: در پایان این روایت عائشه می‌گوید: آنگاه فترت وحی رخ داد و پیامبر بسیار محزون شد به طوری که چندین بار خواست خود را از فراز کوه پرتاب کند و خودکشی نماید لیکن جبرئیل مانع می‌شد!!!<sup>۲۹</sup>

سابعاً: در روایت جابر بن عبد الله انصاری (صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۰۰) و عبدالله بن عباس (عیون الاثر، ج ۱، ص ۸۳) از فشار جبرئیل و بی‌حال شدن رسول خدا (ص) مطلبی مطرح نشده است. باری دشمنان اسلام، کعب الاحبارها، وهب بن مُتَبِّه‌ها و... برای اینکه به زعم باطل خود اساس اسلام را از بیخ و بن سست کنند، چنین افغانه‌ای را با کمک اذنباشان ساختند و پرداختند تا بگویند که پیامبر اسلام - نعوذ بالله - خود در نبوتش شک داشت!!! و... در حالی که چنین نیست و قرآن بارها می‌گوید: پیامبر (ص) در نبوت و رسالت خود مطمئن و در امر تبلیغ اسلام راسخ و

استوار بود.

چکیده و عصاره داستان بعثت چنین است: رسول خدا (ص) هر ساله در غار حرا معتکف می‌شد و به عبادت می‌پرداخت، در سال چهارم عمر شریفش، هنگامی که در آنجا مشغول اعتکاف بود بامداد روز بیست و هفتم رجب، ناگهان درهای آسمان گشوده شد و فرشته وحی در هاله‌ای از نور بر او نازل شد و نبوت و رسالت را با کلمه **اقْرَأْ** بروی ابلاغ نمود، جبرئیل گفت بخوان فرمود چه بخوانم؟ گفت بخوان به نام پروردگارت که آفرید... آنگاه پیامبر آنچه را پروردگارش بدو وحی نموده بود همه را فرا گرفته و خواند، سپس با یک دنیا خوشحالی و اطمینان راهی خانه خود شد فقط قدری از این نگران بود که آیا قریش سخن وی را می‌پذیرند؟<sup>۳۰</sup>

زراره از امام صادق (علیه السلام) پرسید: چگونه هنگامی که از جانب خدا به پیامبر (ص) وحی شد نترسید که از وسوس شیطان باشد؟ حضرت فرمود:

.....

- ۲۸ - تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، مؤسسه علمی بیروت، ج ۲، ص ۳۲۹.
- ۲۹ - مسند احمد حنبل، ج ۶، ص ۲۳۳.
- ۳۰ - مطلب مذکور گزیده و گزینشی است از کتابهای روضة الواعظین، ص ۵۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۴۴. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۶ و...

زمانی که خداوند بنده‌ای را به رسالت برگزیند آرامش و اطمینان بر قلب او نازل می‌کند، آنگاه آنچه را که از سوی خدا بر او نازل می‌شود مانند آن است که به چشم خود می‌بیند.<sup>۳۱</sup>

۹ - ص ۱۰۲ در بساره توقوف پیامبر (ص) در غار ثور گوید: «نوشته‌اند که عبدالله بن ابی بکر و عامر بن فهیره و اسماء دختر ابوبکر (اسماء ذات النطاقین) خوردنی و نوشیدنی و اخبار مکه نزد پیامبر می‌آوردند.»

اولاً: سند و مأخذ این مطلب ذکر نشده ولیکن عیناً سخن مرحوم دکتر آیتی<sup>۳۲</sup> است و آن مرحوم همانطور که مصحح محترم کتاب، آقای گرجی در نامه‌ای خطاب به نگارنده نوشته‌اند<sup>۳۳</sup> بیشتر اعتماد و استنادش به منابع اهل سنت بوده آن هم با یک نوع تعبد خاص و لذاست که در کتاب ایشان سخنان خلاف واقع بسیار یافت می‌شود.

ثانیاً: بدون شک این مطلب دروغ محض است حضرت علی (ع) آب و غذا و اخبار مکه را برای پیامبر به غار ثور می‌برد موزخ بزرگ اهل سنت ابن عساکر دمشقی در تاریخ خود<sup>۳۴</sup> می‌نویسد:

«زمانی که رسول خدا (ص) در غار بود علی (ع) برای او طعام می‌برد...» و نیز طبرسی در اعلام الوری<sup>۳۵</sup> و مجلسی در بحار الانوار<sup>۳۶</sup> از قول علی بن ابراهیم قمی می‌نویسند: «هنگامی که رسول خدا (ص)

در غار بود علی (ع) آب و غذا برای او می‌برد...» از همه مهمتر آنکه امیرالمؤمنین خود بدین مطلب تصریح دارد و می‌فرماید احدی جز من این کار را انجام نداده است. حضرتش در ضمن احتجاجی که روز شورا داشت چنین فرمود:

تَشَدُّ تُكْمُ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ كَانَ يَتَعَثُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّعَامَ وَهُوَ فِي الْغَارِ يُخْبِرُهُ بِالْأَخْبَارِ غَيْرِي؟  
قَالُوا: لَا. ۳۷

شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا جز من در بین شما کسی هست که در زمانی که رسول خدا (ص) در غار بود برای وی غذا و گزارشات (مکه) را برده باشد؟ گفتند: نه.

۱۰ - در ص ۸۵ آمده است: «به گفته ابن اسحاق، ابوبکر چهارمین نفر بود که اسلام آورد و به دعوت او چهار پنج نفر از رجال عمده قوم، مسلمان شدند، عثمان بن عفان که بیست ساله بود و زبیر بن عوام .....

۳۱ - تفسیر عیاشی، انتشارات علمیه اسلامی، ج ۲، ص ۲۰۱.

۳۲ - تاریخ پیامبر اسلام، دکتر آیتی، ص ۲۱۸.

۳۳ - برخی از اشکالات نگارنده در مقدمه چاپ چهارم کتاب تاریخ پیامبر اسلام آمده است.

۳۴ - ترجمه امام علی بن ابی طالب، تحقیق محمودی، ج ۱، ص ۱۵۴.

۳۵ - اعلام الوری، طبرسی، ص ۱۹۰.

۳۶ - بحار الانوار، مجلسی، ج ۱۹، ص ۸۴.

۳۷ - احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۰۴.

که تازه بالغ بود و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحة بن عبدالله [عبیدالله].

این مطلب بکلی بی اساس و غیر واقعی است، چرا که قبل از ابوبکر بیش از پنجاه نفر مسلمان شده بودند و اسلام او بعد از خارج شدن از خانه ارقم در سال سوم یا پنجم بعثت بود<sup>۳۸</sup> و انگهی دانشمند بزرگ اهل سنت ابو جعفر اسکافی در رد این موضوع می نویسد:

ابوبکر پسر خودش عبدالرحمن و پدرش ابوقحافه را نتوانست مسلمان کند و تا فتح مکه (سال هشتم هجرت) مشرک بودند و نیز خواهرش ام قریظه و همسرش نثله را نتوانست به دین اسلام درآورد، با این وصف چگونه می توان پذیرفت که اسلام فلان شخص و... به دست او بوده است.<sup>۳۹</sup>

۱۱ - در همین صفحه می خوانیم: «سه سال پس از بعثت با نزول آیه قَاضِعٌ بِمَا تُؤْمَرُ دَوْرَةَ دَعْوَتِ عَلِيٍّ اَعْلَمُ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ صَفَا بِالْاِخْتِارِ تَا مَرْدَمَ رَا بَر دِينِ جَدِيدِ بَخَوَانِدِ وَ بَه مَوْجِبِ آيَةِ وَ اَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ مِي بَايَسْتِ اَز خَوِيْشَاوَنْدَانِ اَعْلَمُ كُنْد، سَعِيْدِيْنَ جَبِيْرَ اَز اِبْنِ عَبَّاسِ دَر اِيْنِ بَارَه چنين نقل می کند: رسول خدا به کوه صفا بالاقت و با گفتن يَا صَبَا حَاه مَرْدَمَ رَا نَزْدَ خَوْدِ فَرَا خَوَانِد، قَرِيْشِ بَسُوِيْ اَوْ فَرَاهِمُ اَمَلْنِد.» گویا مطلب برای نویسنده مشتبه

شده، دعوت خویشاوندان و دعوت عمومی را یکی دانسته است در حالی که پیامبر (ص) با نزول آیه شریفه و اَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ<sup>۴۰</sup> مأموریت یافت تا خویشاوندان خود را به اسلام دعوت کند که وی نیز به کمک علی (ع) در مجلسی در منزل حارث بن عبدالطلب ترتیب داد و چهل نفر از بزرگان بنی هاشم از جمله ابولهب در آنجا گرد آمدند و... که داستان آن بسیار مشهور است و علی (ع) را در آنجا به خلافت و جانشینی خود برگزید<sup>۴۱</sup>

اما داستان خواندن مردم به دین اسلام بر سر کوه صفا که گویا با نزول آیه قَاضِعٌ بِمَا تُؤْمَرُ...<sup>۴۲</sup> شروع شد، مربوط به آغاز دعوت عمومی است. آری تعدادی از دشمنان کینه توز علی (ع) اصرار زیاد دارند که دعوت کوه صفا را با آیه مذکور ربط دهند و در نتیجه حدیث

.....

۳۸ - الصحيح من سيرة النبي الاعظم ج ۱، ص ۲۵۰، بلکه ابوالقاسم کوفی گفته: اِنَّ اَبَا بَكْرٍ قَدْ اَسْلَمَ بَعْدَ سَبْعِ يَمِيْنٍ مِّنْ اِظْهَارِ رَسُوْلِ اَللّٰهِ (ص) الدَّعْوَةَ الْاِسْتِغَاثَةَ ص. ۱۳۱، ط نجف

۳۹ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۱۳، ص ۲۶۹-۲۷۳.

۴۰ - سوره شعرا / ۲۱۴.

۴۱ - تاريخ طبري، مؤسسه اعلمی بيروت، ج ۲، ص ۶۲-۶۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد ج ۱۳، ص ۲۱۰-۲۱۳.

۴۲ - سوره حجر / آیه ۹۴.

سرنوشت ساز انذار را به وادی فراموشی سپارند، گفتنی است که نویسنده محترم کتاب «تاریخ تحلیلی اسلام» نیز در چاپ اول آن<sup>۴۳</sup> دچار چنین اشتباهی شده بود بعد با تذکر برخی از دانشمندان در چاپ بعدی<sup>۴۴</sup> مقداری اصلاح نمود. گرچه هنوز بطور کلی بی اشکال نیست.<sup>۴۵</sup>

۱۲ - درص ۱۱۴ تاریخ سریه حمزة بن عبدالمطلب و سریه غبیه بن حارث و سریه سعد بن ابی وقاص، سال دوم هجرت ذکر شده که اشتباه است، هر سه این سریه ها در سال اول هجرت بود، سریه حمزه در ماه هفتم هجرت و سریه غبیه در ماه هشتم هجرت و سریه سعد در ماه نهم هجرت بود.<sup>۴۶</sup>

۱۳ - درص ۱۵۲ مطالب کاملاً غیر واقعی از زبان رسول خدا (ص) و علی مرتضی (ع) در تعریف و مدح طلحة بن عبیدالله آمده است!!! گرچه نویسنده مأخذ این مطالب را ذکر نکرده، ولی کلیه آنها از ترجمه مغازی واقفی (ج ۱ صص ۱۸۴-۱۸۵) گرفته شده است. مقدار اعتبار واقفی و مغازی وی بر اهل فن پوشیده نیست، واقفی نه اینکه فقط نزد دانشمندان شیعه اعتبار ندارد و به بسیاری از احادیث آن وقعی نمی نهند، بلکه نزد گروهی از علمای اهل سنت نیز ضعیف و مردود است، چون ما در این مورد در مقاله نقد کتابهای پیامبری و انقلاب و...<sup>۴۷</sup> سخن گفتیم دیگر اینجا نیازی به تکرار آن

نمی بینیم، علاقه مندان می توانند به آنجا رجوع نمایند.

۱۴ - درص ۲۴۴ درباره کشته شدن

مرحب نوشته اند:

«محمد بن مسلمة بیرون آمد و فریاد برآورد که: ای مرحب با من جنگ می کنی؟ مرحب گفت: آری و به سوی او حمله برد، هریک از آن دوبه دیگری ضربه می زد، مرحب بر او پیشی گرفت و خواست شمشیر خود را بالا آورد که شمشیر او به غلافش گیر کرد و محمد فرصت جست و دو ساق پای او را قطع کرد، مرحب به زمین افتاد و علی (ع) بر او گذشت و گردنش را زد.»

کشته شدن مرحب به دست محمد بن مسلمة از اباطیل ساختگی تاریخ است. افرادی که مطالعه کمی در تاریخ اسلام داشته باشند، می دانند که مرحب را علی (ع) کشت و این مطلب از مسلمات و بدیهیات تاریخ اسلام است، دهها روایت صحیح و متواتر از شیعه و سنی در دست است که همگی حاکی از آنند که

.....

- ۴۳ - تحلیلی از تاریخ اسلام، سید جعفر شهیدی، نهضت زنان مسلمان، ص ۳۳.  
۴۴ و ۴۵ - تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۲۳.  
۴۶ - مغازی واقفی، نشر دانش اسلامی، ج ۱، ص ۲.  
۴۷ - کیهان اندیشه، سال اول، ش ۶.

علی (ع) مرحب را کشت نویسنده کتاب  
نفیس سیره المصطفی در این باره  
می نویسد:

رَوَى حَدِيثٌ قَتَلَ عَلِيَّ لِمَرْحَبٍ كُلِّ مِنْ  
الْقَبْرِيِّ وَأَبْنِ سَعْدٍ فِي ظَبَائِهِ وَصَاحِبِ السِّيَرَةِ  
الْحَلَبِيِّ وَادَّعَى أَنَّ الْأَخْبَارَ مُتَوَاتِرَةٌ عَلَى أَنَّ  
عَلِيًّا هُوَ الْقَاتِلُ لِمَرْحَبٍ وَقَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ إِنَّ  
ذَلِكَ هُوَ الصَّحِيحُ الَّذِي اتَّفَقَ عَلَيْهِ أَهْلُ  
السِّيَرِ وَالْحَدِيثِ وَجَزَمَ بِهِ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ  
وَقَالَ الْعَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرِكِ: إِنَّ الْأَخْبَارَ  
مُتَوَاتِرَةٌ بِأَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ هُوَ  
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) و...<sup>۱۸</sup>

و در سیره نبویه زینبی دحلان (در  
حاشیه سیره حلبی، ج ۲، ص ۲۰۱)، سیره  
ابن کثیر (ج ۳، ص ۳۵۵)، ارشاد مفید  
ص ۶۶، بحار الانوار مجلسی (ج ۲۱،  
ص ۱۵)، تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۴۶) و  
دهها کتاب دیگر... گفته شده علی (ع)  
مرحب را کشت. رجزهایی هم که در  
جنگ خیبر، بین علی و مرحب رد و بدل  
شده بخوبی نمایانگر همین حقیقت است  
مرحب می گفت:

قَدْ عَلِمْتُ خَيْبَرُ أُنَى مَرْحَبٍ  
سَاكِي السَّلَاحِ بَقْلٌ مُجْرَبٌ

همانا خیبر می داند که من مرحب، با سلاح  
بران و قهرمان کارزار دیده ام.

و امیرالمؤمنین (ع) این گونه پاسخ او را  
داد:

أَنَا الَّذِي سَمَّيْتُ أُمَّيْ خَيْبَرَةَ

كَلَيْتُ غَابَاتٍ شَدِيدُ قَنَوْرَةَ<sup>۱۹</sup>

من آنم که مادرم مرا حیدر نامیده است،  
همانند شیر جنگل، خشناک و شجاعم.

برخی گفته اند: راوی این مطلب  
(کشته شدن مرحب به دست محمد بن  
مسلمه) محمد بن شهاب زهری است،  
روشن است که وی از نویسندگان مزدور  
و سرسپرده دستگاه بنی امیه بود و عناد و  
دشمنی او با اهل بیت (ع) بویژه علی (ع)  
بر کسی پوشیده نیست. برخی دیگر این  
روایت را از عبدالله بن سهل نقل کرده اند،  
که وی نیز در علم رجال متهم است.<sup>۲۰</sup>  
شنیدنی است که عبدالله بن سهل، این  
افسانه را از زبان جابر بن عبدالله انصاری  
نقل می کند و حال آنکه جابر در جنگ  
خیبر حضور نداشت!!!.

۱۵ - در ص ۲۵۱ درباره فرمانده سپاه  
موت آورده است که: فرمانده سپاه زید بن  
حارثه و معاون اول وی جعفر بن ابی طالب  
بود.

گرچه بسیاری از مورخان این گونه  
گفته اند، لیکن صحیح نیست و برای  
کسانی که اندک آگاهی از شخصیت  
جعفر بن ابی طالب داشته باشند پوشیده  
نیست که جعفر عظیمتر از آن است که  
.....

۴۸ - سیره المصطفی، هاشم معروف حسنی،  
انتشارات رضی، ص ۵۵۲.

۴۹ - ارشاد مفید، ص ۶۶. سیره ابن کثیر،  
ج ۳، ص ۳۵۷.

۵۰ - سیره المصطفی، ص ۵۵۵.

معاون زید بن حارثه باشد، بی شک فرمانده سپاه موته، جعفر بود و اصولاً به لحاظ کاردانی و بزرگی جعفر بود که این نبرد مهم و دور دست آن هم با ابرقدرتی همچون امپراتور روم، نه خود پیامبر شرکت فرمود و نه علی (ع) را فرستاد، بلکه به لیاقت و مدیریت جعفر اکتفا نمود. باری ادله این مدعا چنین است:

۱ - روایات ائمه معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) حاکی از آن است که جعفر فرمانده اول بود، که از جمله روایت ابان از امام صادق (ع) است<sup>۵۱</sup> علامه سیدشرف الدین در این مورد می نویسد:

إِنَّ أَخْبَارَنَا فِي هَذَا مُتَّصِفَةٌ عَنْ طَرِيقِ الْعِتْرَةِ الظَّاهِرَةِ...<sup>۵۲</sup>

۲ - ابن سعد در طبقات (ج ۲، ص ۱۳۰) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱۵، ص ۶۲) طبرسی در اعلام الوری (ص ۱۰۲) ابن شهر آشوب در مناقب (ج ۱، ص ۲۰۵) یعقوبی در تاریخ خود (ج ۱، ص ۴۲۶) علامه مجلسی در بحارالانوار (ج ۲۱، ص ۵۵) علامه شوشتری در بهج الصباغه (ج ۲، ص ۳۲۶) و... این مطلب را گفته اند.

۳ - بهترین دلیل که دیگر جای هیچ گونه شک و شبهه ای در این مورد باقی نمی گذارد، اشعاری است که پس از جنگ موته و شهادت جعفر و زید و عبدالله سروده شد، حسان بن ثابت در این باره چنین سروده است:

فَلَا يُبْعِدُنَّ اللَّهَ قَتْلَى تَتَابَعُوا  
بِمُوتَةٍ مِنْهُمْ ذُو الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ  
وَزَيْدٌ وَعَبْدُ اللَّهِ حِينَ تَتَابَعُوا  
جَمِيعاً وَأَسْبَابُ السَّيِّئَةِ تَخْطُرُ  
غَدَاةً مَضُوءاً بِالْمُؤْمِنِينَ يَفُودُهُمْ  
إِلَى الْمَوْتِ مَبْمُوتُونَ النَّقِيبَةَ أَزْهَرُ  
أَعْرُ كَهْمُوهُ الْبَدْرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ  
أَبِي إِذَا سِيمَ السَّلَامَةَ مَجْمَعاً<sup>۵۳</sup>

خداوند از رحمت خود دور نگرداند کشتگانی را که در سرزمین موته یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند. اینان زمانی به ترتیب به سوی رزمگاه می شتافتند که اسباب مرگ نیز در پیشاپیش آنها در حرکت بود، این سه فرمانده در حالی صبحگاهان با سپاه اسلام به سوی شهادت حرکت کردند که شخصیتی بزرگ و سپید روی از دودمان هاشم - که همانند ماه شب چهاردهم بود و هیچ گاه زیر بار ظلم نمی رفت - آنان را به سوی مرگ رهبری می کرد.

و نیز در اشعار کعب بن مالک درباره آنان چنین آمده:

إِذْ يَهْتَدُونَ بِجَعْفَرٍ وَلِوَالِيهِ  
قَدَامٌ أَوْلِيهِمْ فَيَنْفَمُ الْأَوَّلُ<sup>۵۴</sup>  
زیرا به وسیله جعفر و پرچم وی رهبری شدند، جعفری که پیشاپیش آنها فرمانده بود، و چه نیکو سرداری بود.

.....  
۵۱ - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۰۵.  
۵۲ - النص والاجتهاد، سیدشرف الدین، ص ۸۵.  
۵۳ - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۶.  
۵۴ - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۸.

همچنان که می بینید در شعر حسان به ترتیب اسم جعفر، زید و عبدالله آمده و تصریح شده که اینها یکی پس از دیگری فرمانده بودند و جعفر بن ابی طالب فرمانده کل و هدایت کننده سپاه بوده و در شعر کعب نیز تصریح شده که جعفر فرمانده اول بود. تاریخ نویسانی که تابع سیاستهای بنی امیه بودند به لحاظ اغراض سوء و اهداف باطلی که داشتند گفتند: فرمانده سپاه موته زید بن حارثه بود فراموش کردند که این اشعار را از بین ببرند، زیرا حقیقت همیشه پنهان نمی ماند.

۱۶ - در ص ۲۵۸ درباره فتح مکه آمده است: «رسول خدا (ص) ... سال هشتم روز جمعه هنگامی که نماز عصر را خواند بیرون رفت ... عباس بن عبدالمطلب در بین راه به استقبال او آمد» عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر (ص) در سال هشتم به مدینه هجرت کرد آنگاه در بین راه به رسول خدا (ص) که برای فتح مکه می رفت برخورد نمود<sup>۵۵</sup> نه اینکه به استقبال رسول خدا (ص) آمد، اصلاً از حرکت رسول اکرم و سپاه اسلام احدی خبر نداشت. افشای ماجرای حاطب بن ابی بلتعنه هم از جانب خداوند به همین لحاظ بود که کسی متوجه امر نشود.

۱۷ - در ص ۲۶۵ درباره جنگ حنین و فرار لشکر اسلام و پایداری چند نفر این مطلب را می خوانیم:

«ابوبکر و عمرو و علی و عباس و ابوسفیان بن الحارث و پسرش جعفر و فضل و قثم پسران عباس و جمعی دیگر در کنار پیامبر پایداری ورزیدند».

این مطلب در مورد دو نفر اول به هیچ وجه صحیح نیست چرا که مشهور است در آن روز فقط ده نفر پایداری نمودند و فرار نکردند که نه نفر آنان از بنی هاشم و دهمین آنها ایمن بن ام ایمن بود<sup>۵۶</sup> و انگهی اینان همانهایی هستند که در جنگ احد نیز فرار را برقرار ترجیح دادند که واقدی و بلاذری بدین امر تصریح دارند.<sup>۵۷</sup>

گفتنی است که خود ایشان نیز بعدها بدان اعتراف نمودند.<sup>۵۸</sup>

۱۸ - در ص ۲۷۴ درباره حجة الوداع نوشته است: «رسول خدا (ص) در سال یازدهم برای حجة الوداع از مدینه رهسپار مکه شد».

سفر حجة الوداع در ماه ذیقعد سال دهم هجرت بود<sup>۵۹</sup> نه سال یازدهم.

۱۹ - در ص ۲۸۰ درباره حدیث غلیر

.....

۵۵ - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۲.

۵۶ - ارشاد مفید، ص ۷۴.

۵۷ - مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۳۷. انساب

الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۳۲۶.

۵۸ - مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۷۸ و ۲۸۰.

۵۹ - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۴۸. اعلام

الوری، ص ۱۳۰-۱۳۱.



گفته شده:

«نیازی به بحث پیرامون حدیث غدیر نیست زیرا حدیثی متواتر است و مورد اتفاق همه امت اسلامی است، سی نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند».

حدیث غدیر را بیش از هجده نفر از صحابه نقل کرده‌اند اسامی و مشخصات تمامی آنها در کتاب گرانقدر الغدیر (ج ۱، ص ۱۴-۶۱) آمده است.

۲۰ - در ص ۲۷۴ و نیز در ص ۲۸۵ نام ناقه رسول خدا (ص) «قُصْوَى» به رفع اعراب گذاری شده که غلط و صحیح آن به فتح است.<sup>۶۰</sup>

ناگفته نماند که اینها پاره‌ای از اشکالات و کاستیهای کتاب بود و الاً باز هم اشتباهات فراوانی در آن یافت می‌شود که ما به خاطر اختصار به آنها نپرداختیم، امید آن داریم که مؤلف محترم و مسؤولان انتشارات اساطیر در چاپ سه جلد دیگر

این مجموعه دقت بیشتری نمایند.

در پایان باید یادآور شوم که آقای دکتر محمود طباطبایی اردکانی - که گویا از اساتید محترم دانشگاه هستند - در راه تدوین و فراهم آوردن کتاب مزبوره بسیار زنج و زحمت متحمل شده‌اند که از این نظر قابل تحسین و ستایش است و باید از وی قدردانی نمود بویژه که ایشان آیات، روایات و اسامی مشکل را اعراب گذاری نموده است، و روشن است که نقد یک اثر اولاً نقد کتاب است نه نویسنده و ثانیاً برای رفع نواقص و اشتباهات آن است نه چیز دیگر.

۶۰ - نه‌نهایه ابن‌الثیر، اسماعیلیان، ج ۴،



---

ناصرالدین انصاری



## علامه کبیر ملا محمد باقر مجلسی

(قدس سره)

به پاس بزرگداشت سیصدمین سال وفات

## ولادت

علامه مجلسی به سال ۱۰۳۷ ق در اصفهان — که در آن زمان یکی از مراکز مهم علمی به شمار می‌رفت — دیده به جهان گشود، در بعضی از حواشی بحار آمده که خود آن مرحوم می‌فرمود: از عجایب اینکه تاریخ ولادت من با عدد: جامع کتاب بحار الانوار مطابق است. گویانکه این مرد بزرگ برای ارائه این اثربس گرانهای دینی و ... به جهان علم و دانش برانگیخته شده بود.

## پدر

پدر او مولی محمد تقی (مجلسی بزرگ) یکی از مفاخر و بزرگان و اعلام دانشمندان شیعه بود، وی عالمی فقیه، محدث، متکلم و ... و در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی از چنان شخصیت والایی برخوردار بود که همواره و تا پایان تاریخ بشریت همچون خورشیدی تابناک بر تارک معارف شیعی — اسلامی خواهد درخشید.

مجلسی بزرگ، از شاگردان دانشمند نامی شیعه، شیخ بهاء الدین عاملی (م ۱۰۳۰ ق) و ملا عبداللّه شوشتری (م ۱۰۲۱ ق) و فیلسوف عظیم القدر اسلام میر محمد باقر حسینی استرآبادی معروف به میرداماد (م ۱۰۴۱ ق) و سید حسین کرکی (م ۱۰۰۱ ق) و شیخ یونس جزائری و ... بود.

و از شاگردان وی می‌توان از آقا حسین خوانساری (م ۱۱۶۱ ق) و مولی محمد باقر (مجلسی دوم) و ... نام برد و اگر مجلسی بزرگ اثری از خود بجز فرزند بلند مرتبه اش (مجلسی دوم) بجا نگذاشته بود از نظر افتخار او را بسنده بود.

مجلسی اول دارای کرامات فراوانی بود و مردم او را بدیده یکی از اولیاء الله می‌نگریستند، او در شرح من لایحضره الفقیه، باب نماز میت می‌فرماید:

«بحمد الله بنده در چهار سالگی همه اینها (اصول دین و تکالیف شرعی) را می‌دانستم و به راهنمایی پدرم در مسجد صفا نماز شب می‌خواندم و نماز صبح را به جماعت می‌گذاشتم و اطفال را با آیه و حدیث نصیحت می‌نمودم».

و این نمایانگر صفای باطن و ارزش معنوی این پدر و پسر می‌باشد.  
از آثار او می‌توان از: ۱- روضة المتقین (شرح عربی من لایحضره الفقیه) که در ۱۴  
جلد چاپ شده، ۲- لوامع صاحب قرانی (شرح فارسی من لایحضره الفقیه)، ۳- احیاء  
الاحادیث (شرح تهذیب شیخ طوسی)، ۴- حاشیه بر صحیفه سجادیه، ۵- حاشیه نقد الرجال  
میرمصطفی تفرشی، ۶- شرح زیارت جامعه کبیره، ۷- شرح صحیفه سجادیه به عربی و...  
نام برد.

مجلسی پدر در سال ۱۰۰۳ ق در اصفهان پا به دنیا گذاشت و در سال ۱۰۷۰ ق  
چشم از جهان فروبسته و در مسجد جامع همان شهر به خاک سپرده شد.<sup>۱</sup>  
ماده تاریخ وفات آن فقیه علم را: صاحب علم رفت از عالم (۱۰۷۰) ویا: افسر شرع  
او افتاد، بی سرو پا گشت فضل (۱۰۷۰) و... گفته‌اند.<sup>۲</sup>

### جده او

مرحوم ملا مقصود علی نیای علامه مجلسی را دانشمندی خود ساخته و شاعری توانا و  
جامع کمالات ظاهری و باطنی و عالمی عامل و فاضلی کامل توصیف کرده‌اند که به دلیل  
محضر جذاب و مجلس پرباری که داشت به لقب مجلسی مشهور شد، شاید او همان مجلسی  
اصفهانی، شاگرد محتشم کاشانی (م ۹۹۶ ق) بوده باشد.

### جده او

جده علامه مجلسی (مادر ملا محمد تقی مجلسی) دختر محدث بزرگوار شیخ کمال  
الدین درویش محمد بن شیخ حسن عاملی نطنزی اصفهانی<sup>۳</sup> یکی از بانوان با فضیلت و

.....

- ۱- برای اطلاع بیشتر به: ریحانة الادب، ج ۳، ص ۴۶۰-۴۶۲. فوائد الرضویه، ص ۴۳۹-۴۴۶.
- کارنامه علامه مجلسی ص ۱۴۷-۱۷۸. روضات الجنات، ص ۱۳۰-۱۳۱، ط دوم، ۱۳۶۷ ق مراجعه شود.
- ۲- عکس این عبارت (افسر فضل او فتاد بی سرو پا گشت شرع) ماده تاریخ وفات شیخ بهانی است.
- ۳- او از اکابر دانشمندان و اعظم شاگردان شهید ثانی است، از مرحوم محقق کرکی نقل حدیث کرده  
و اول کسی است که در زمان صفویه علوم آل محمد (ع) را انتشار داد.  
آقا میرمحمد حسین خاتون آبادی در مناقب الفضلا گوید: او اهل عبادت و زهد و تقوی بود در نطنز مدفون  
گردیده و قبه عالی‌ای دارد.

باتقوای روزگار خود بوده است.

گویند: برای شویش ملا مقصود علی سفری پیش آمد، دو فرزند خود محمد تقی و محمد صادق را نزد علامه ملا عبدالله تستری (م ۱۰۲۱ق) برده و تقاضای تعلیم دین به آنان را نمود. عیدی فرا رسید و استاذ مبلغی زیاد (۳ تومان) به محمد تقی داد، تا به زندگی رونقی دهند محمد تقی گفت: بدون اجازه مادر آن را مصرف نخواهم کرد سپس از مادر اجازه طلبیده اما جواب شنید که: در آمد پدرتان «۱۴ غاز بیگی» است و ما به آن عادت نموده ایم با مصرف این پول، زندگی ما در آسایش و راحتی قرار گرفته عادت قلبی خود را فراموش می‌کنیم و ناچار پس از تمام شدن این پول، دست نیاز به طرف دیگران باید بگشاییم و این عمل، زینده ما نیست، این پول را به استاد خود برگردانید. استاد با شنیدن داستان از بلندهمتی و بزرگواری مادر تعجب نموده و او را دعای خیر کرد.

### جدّ اعلاى مجلسى

نسب علامه مجلسی از طرف پدر به احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق (۳۳۵ یا ۳۳۶-۴۳۰ق) معروف به حافظ ابونعمین اصفهانی که یکی از حفاظ و بزرگان محدثین بوده است می‌رسد، او در اصفهان می‌زیسته و در همان جا نیز به خاک سپرده شده است و از آثار او:

۱- حلیة الاولیاء فی طبقات الاصفیاء (درده جلد)؛ ۲- ذکر اخبار اصفهان؛ ۳- منزل من القرآن فی علی (ع)؛ ۴- اربعین حدیث و... می‌باشد.

### برادران او

برادران علامه مجلسی که هر کدام از دانشمندان بنام عصر خود به شمار می‌رفتند عبارتند از:

□ ۱- میرزا عزیزالله (۱۰۲۵-۱۰۷۴ق) که محدث نوری درباره او می‌گوید: حاوی کمالات کثیره و در تقوی و ورع و اخلاق نیک، سرآمد اقران و مستجاب الدعوه بوده و در ثروت و مکنت نیز بر اکثر دانشمندان زمان خویش برتری داشته است. از تألیفات اوست:

۱- ترتیب خلاصه الاقوال که نسخه‌ای از آن به شماره ۸۱۸۱ در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است؛ ۲- حاشیه بر تهذیب الاحکام؛ ۳- حاشیه بر من لایحضره الفقیه؛

۴ - حاشیه بر مدارک الاحکام؛ ۵ - انشای وقایع الروم و...

□ ۲ - مولی عبداللّه برادر اوسط علامه که در سال ۱۰۸۴ در هندوستان بدرود زندگی گفت.

محدث نوری درباره او چنین می گوید: فقیه واعظ، و عالم صالح و محدث زاهد و نقاد علم رجال بوده و او راست:

۱ - حاشیه بر روضه المتقین پدرش؛

۲ - شرح تهذیب الاحکام شیخ طوسی (ناتمام)؛

۳ - المسائل الهندیه که در آن از برادرش سؤالاتی نموده و علامه مجلسی بدانها جواب داده است.

### خواهران او

خواهران علامه که هر یک از نظر علم و تقوی نادره عصر خود بوده اند عبارتند از:  
۱ - آمنه بیگم معروفترین دختر مجلسی اول و یکی از دانشمندان نامی زمان خود به شمار می رفته است، داستان ازدواج او با مرحوم ملا صالح مازندرانی که بی شباهت با ازدواج جوئیبر صحابی رسول خدا و زلفا نیست، معروف است.<sup>۴</sup>

۲ - همسر ملا محمد علی استرآبادی صاحب المشتركات فی الرجال و...

۳ - همسر ملا میرزا شیروانی صاحب انموذج العلوم و حاشیه بر معالم و شرح مختصر و شرح شرایع و شرح مطالع و رسائلی در توحید و نبوت و امامت و عصمت و بداء و اختیار و احباط و تکفیر و هندسه و...

مولی حیدر علی شیروانی فرزند همین فاضل شیروانی است که به نوبه خود یکی از اعلام علمای عصر خود بود و افتخار دامادی دایی خود علامه مجلسی را نیز داشت.

۴ - همسر میرزا کمالاتی، شارح قصیده دغیل خزاعی و شافیه ابن حاجب.

طبیعی است که چنین پدران و مادرانی نسل با برکتی از خود به جای گذاشتند، که هر یک از افراد آن در دورانهای مختلف تاریخ تشیع همچون ستارگان فروزانی در آسمان علم و ادب درخشیدن گرفته و پرچم هدایت توده های محنت زده ایران و... را به دوش کشیدند که از آن جمله اند: وحید بهبهانی، آقا سید علی طباطبائی صاحب ریاض و دو فرزند او: آقا

.....

۴ - رک، فوائد الرضویه، ص ۵۴۳ - ۵۴۴.

سید محمد مجاهد (صاحب مدارک و مفاتیح) و آقا سید مهدی طباطبائی، خاندان بزرگ شهرستانی که دانشمندان بزرگی همانند سید محمد حسین شهرستانی (داماد آقا محمد علی صاحب مقام الفضل فرزند وحید بهبهانی) و فرزندش آقا سید محمد جعفر (م ۱۲۶۰ق) و همچنین آقا سید محمد مهدی بحر العلوم طباطبائی و مرحوم آیه الله العظمی بروجردی از ثمرات این درخت پر بار و تناور علم و تقوی بوده اند.<sup>۵</sup>

### دوران کودکی و تحصیلات

علامه مجلسی دوران شیرخوارگی را در دامن مادری پرهیزکار پشت سر گذاشت. گویند: ملا محمد تقی مجلسی مقرر نموده بود که مادر محمد باقر، هرگز او را در حال ناپاکی شیر ندهد.<sup>۶</sup>

از مجلسی اول چنین نقل شده است: یکی از شبها پس از نافله شب و تهجد و راز و نیاز حالتی برایم حاصل گردید که یقین نمودم دعا در این هنگام روا خواهد شد، در اندیشه بودم که از خدا چه درخواست نمایم ناگهان صدای گریه محمد باقر مرا به خود آورد، پس به درگاه الهی چنین گفتم: پروردگارا به احترام رسول خدا و اهل بیت گرامیش (علیهم السلام) این کودک دلبندم را از مرقحین دین و پیشوایان شریعت مبین، قرارده و او را به توفیقات بی نهایت خود موفق دار.<sup>۷</sup>

علامه مجلسی پس از فرا گرفتن علوم مقدماتی که شاید بیشترین قسمت و یا همه آن نزد برادرانش صورت گرفته، محضر اساتید بزرگ و علمای مشهور آن عصر را در اصفهان درک کرده و با استفاده از حوزه های درسی آنان به درجه ای نایل آمد که سیطره علم و فضل او قرنهای متمادی است بر جهان دانش سایه افکنده است. اینک تنی چند از اساتید و مشایخ اجازه او را نام می بریم:

### اساتید و مشایخ اجازه

۱- پدر بزرگوارش مرحوم ملا محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰ق)<sup>۸</sup>؛

.....  
۵- دانشمند بزرگوار آقای سید مصلح الدین مهدوی در زندگینامه علامه مجلسی، ج ۱، ص ۳۲۰-

۴۰۶ پنجاه و پنج تن از منسوبین علامه را نام برده است.

۶- قصص العلماء، ص ۲۰۹.

۷- آقا احمد کرمانشاهی در مرآت الاحوال به نقل فوائد الرضویه، ص ۴۱۱.

۸- فوائد الرضویه، ص ۴۳۹-۴۴۶.

- ۲ - ملا محمد صالح مازندرانی (م ۱۰۸۱ق) شوهر خواهر علامه و شارح کافی و من لایحضره الفقیه و معالم الاصول و حاشیه بر شرح لمعه و...<sup>۱</sup>
- ۳ - علامه رفیع الدین محمد حسنی طباطبائی (م ۱۰۹۹ق) مشهور به میرزا رفیعا نائینی صاحب حواشی بر اصول کافی و صحیفه کامله سجادیه و شرح اشارات و شرح مختصر الاصول و مختلف و...<sup>۱۰</sup>
- ۴ - علامه ملاحسنعلی شوشتری (م ۱۰۷۵ق) فقیه معروف زمان شاه عباس، و شاه صفی صفوی، صاحب «تبیان» در فقه و رساله ای در تحریم نماز جمعه در عصر غیبت.<sup>۱۱</sup> (پدر او رساله ای در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت نگاشته است.)
- ۵ - علامه شیخ علی (۱۰۱۳-۱۱۰۳ق) فرزند شیخ محمد (صاحب شرح تهذیب و شرح استبصار به نام استقصاء الاعتبار) فرزند شیخ حسن (صاحب معالم و منتقى الجمان) فرزند شهید ثانی که الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور، الدر المنظوم من کلام المعصوم، شرح کافی و ردّ بر صوفیه و... از آثار اوست.<sup>۱۲</sup>
- ۶ - سید علی خان مدنی شیرازی (۱۰۵۲-۱۱۱۸ق) که ریاض السالکین در شرح صحیفه سجادیه و الحدائق التّیّبه در شرح صمدیه و الدرجات الرّیّعة در طبقات علماء شیعه و انوار الرّیّع در انواع بدیع و... از تألیفات اوست. علامه نیز متقابلاً بایشان اجازه نقل حدیث داده اند.
- ۷ - ملا خلیل قزوینی (۱۰۰۱-۱۰۸۹ق) که بر کتاب کافی شرحی فارسی به نام «صافی» در بیست سال نگاشته و شرح دیگری به عربی به نام «الشافی» نوشته است.
- ۸ - علامه خبیر محمد بن شاه مرتضی بن شاه محمود مشهور به ملامحسن فیض کاشانی (م ۱۰۸۱ق) صاحب «الوافی» در حدیث و «الصافی» در تفسیر و «مفاتیح» در فقه و «محبّة البیضاء» در اخلاق و... او در کاشان دارفانی را وداع گفته و در همانجا به خاک سپرده شد.<sup>۱۳</sup>
- ۹ - شیخ الاسلام ملا محمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸ق) مؤلف «شرح تهذیب»، «حکمة العارفين» (فی رد شبه المخالفين) و «الفوائد الدینیة» در ردّ حکما و صوفیه و «تحفة

۹ - فوائد الرضویه، ص ۵۴۲ - ۵۴۵.

۱۰ - فوائد الرضویه، ص ۵۳۱.

۱۲ - همان، ص ۳۲۲ - ۳۲۳.

۱۳ - همان، ص ۶۳۳ - ۶۴۴.

۱۱ - فوائد الرضویه، ص ۱۱۰.



الاخبار» به فارسی در فضایح صوفیه. او در قم چشم از جهان فرو بسته و در قبرستان شیخان مدفون است.<sup>۱۴</sup>

۱۰- شیخ المحدثین محمد بن حسن معروف به شیخ حرّ عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴ق) صاحب تألیفات بس گرانبهائی همچون وسائل الشیعه، اثبابة الهداة، امل الآمل، الفصول المهمّة، الجواهر السنیة و صحیفه سجادیة ثانیه. وی آخرین کسی است که از علامه اجازه روایت گرفته و متقابلاً به او اجازه روایت داده است.<sup>۱۵</sup> البته اساتید مجلسی به بیش از بیست تن سر می‌زند که این مقاله گنجایش ذکر همه آنها را ندارد.

### شاگردان و راویان

علامه مجلسی از حوزه درسی بسیار وسیعی برخوردار بوده و سیل مشتاقان علم و دانش از سرزمینهای مختلف اسلامی به سوی او سرازیر شده بود، ثمره و بازده این حوزه با برکت، صدها تن از اعلام علما و نام آورترین دانشمندان اسلامی بود که هر کدام در ساخت و ساز فرهنگ با عظمت شیعه نقش مؤثری داشته‌اند.

میرزا عبدالله افندی اصفهانی تعداد شاگردان او را بالغ بر هزار نفر و سید نعمت الله جزائری بیش از یک هزار تن به شمار آورده‌اند که اینک ما با در نظر گرفتن ظرفیت مقاله به چند تن از آنها اشاره می‌کنیم:

□ ۱- دانشمند بزرگ و رجالی سترگ میرزا عبدالله بن عیسی جیرائی تبریزی (۱۰۶۶-۱۱۳۷ق) مشهور به میرزا عبدالله افندی مؤلف کتاب کم نظیر «ریاض العلماء» و «صحیفه ثالثه سجادیه»<sup>۱۶</sup> و حواشی بر تهذیب و فقیه و مختلف و وافی و...<sup>۱۷</sup>

.....  
۱۴- فوائد الرضویه، ص ۵۴۸.

۱۵- همان، ص ۴۷۳-۴۷۷.

۱۶- دعاهای مأثور از امام سجاده (ع) در چند نوبت و بوسیله چند تن از محدثین جمع آوری شده است که در زیر از آن نام می‌بریم:

۱- صحیفه سجادیه معروف، ۲- صحیفه ثانیه توسط شیخ حرّ عاملی، ۳- صحیفه ثالثه توسط میرزا عبدالله افندی، ۴- صحیفه رابعه توسط مرحوم حاج میرزا حسین نوری، ۵- صحیفه خامسه توسط علامه فقیه سید محسن امین جبل عاملی.

۱۷- فوائد الرضویه، ص ۲۵۳-۲۵۵.

- ۲ - علامه نامدار سید نعمه الله جزائری (۱۰۵۰-۱۱۱۲ق) صاحب قصص الانبياء، وانوار النعمانية، وزهر الربيع، و دو شرح بر تهذيب (صغير و كبير) و شرح بر صحيفه و توحيد صدوق و عيون الاخبار...<sup>۱۸</sup>
- ۳ - محدث كبير شيخ حرّ عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴ق) صاحب موسوعه گرانبهای وسائل الشيعه در احاديث احكام.
- ۴ - علامه عاليقدر سید علی خان مدنی شیرازی (۱۰۵۲-۱۱۱۸ق).
- ۵ - آقا مير محمد صالح بن عبدالواسع حسینی خاتون آبادی (م ۱۱۱۶ق) داماد علامه مجلسی و صاحب شرح استبصار، روادع النفس، حدائق المقربين و...<sup>۱۹</sup>.
- ۶ - آقا مير محمد خاتون آبادی (م ۱۱۵۱ق) فرزند آقا مير محمد صالح مؤلف خزائن الجواهر در اعمال سال، السبع المثانی در زيارت ائمه سته عراق، الواح سماويه در اختيارات ايام و تعليقات بر شرح لمعه و معالم و...<sup>۲۰</sup>.
- ۷ - مولی ابوالحسن بن محمد طاهر بن عبدالحمید فتونی عاملی اصفهانی، خواهرزاده آقا مير محمد صالح خاتون آبادی و جد مادری صاحب جواهر. (م بعد از ۱۱۴۰ق) که تفسير مرآة الانوار و ضیاء العالمين از آثار اوست.<sup>۲۱</sup>
- ۸ - محدث محقق شيخ عبدالله بن نورالدين بحرانی، معروف به صاحب عوالم العلوم که این کتاب در بیش از صد جلد تألیف یافته است و مجلداتی از آن نیز به چاپ رسیده است.
- ۹ - سید محمد بن ابوتراب حسینی معروف به میزا علاءالدين گلستانه (م ۱۱۰۰ق) از دانشمندان مشهور عصر خویش و برادر (یا دایی) همسر علامه مجلسی بوده و حدائق الحقائق، بهجة الحدائق (در شرح نهج البلاغه)، شرح رساله امام صادق (ع) به نجاشی (والی اهواز) و شرح اسماء الحسنی و... از تألیفات اوست.<sup>۲۲</sup>
- ۱۰ - باقر بن علاءالدين فرزند ميرزا علاءالدين گلستانه.<sup>۲۳</sup>
- ۱۱ - شيخ احمد بن محمد بن يوسف بحرانی (م ۱۱۰۲ق) صاحب رياض الدلائل و حياض المسائل و رسائلی در بدهاء و وجوب عینی نماز جمعه و استقلال پدر و...

.....

- |                                  |                                  |
|----------------------------------|----------------------------------|
| ۲۱ - فوائد الرضويه، ص ۴۵۵ - ۴۵۶. | ۱۸ - همان، ص ۶۹۴ - ۶۹۷.          |
| ۲۲ - فوائد الرضويه، ص ۳۸۲.       | ۱۹ - فوائد الرضويه، ص ۵۴۶ - ۵۴۷. |
| ۲۳ - فوائد الرضويه، ص ۵۵.        | ۲۰ - فوائد الرضويه، ص ۴۹۴.       |

که علامه مجلسی از او بسیار ستایش کرده است.<sup>۲۴</sup>

□ ۱۲ - شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی بحرانی (۱۰۷۵-۱۱۲۱ق) صاحب تألیفات ارزنده و فراوان از قبیل شرح مفتاح الفلاح، شرح اثنا عشریه شیخ بهائی، شرح باب حادی عشر، المعراج (شرح فهرست شیخ تا آخر باب تاء) و الاربعین در امامت) که بهترین نوشتار او شناخته شده است.<sup>۲۵</sup>

□ ۱۳ - آقا سید علی بن سید محمد امامی اصفهانی مؤلف التراجیح در فقه، ترجمه شفا و اشارات شیخ الرئیس و کتاب هشت بهشت (ترجمه هشت کتاب از منابع معتبر امامیه مانند خصال و کمال الدین و امالی و عیون اخبار الرضا و...) <sup>۲۶</sup>

□ ۱۴ - مولی محمد بن عبدالفتاح سراب (م ۱۱۲۴ق) صاحب سفینه النجاة در اصول الدین، ضیاء القلوب در امامت، حواشی بر ذخیره و آیات الاحکام اردبیلی و مدارک و معالم و شرح لمعه. <sup>۲۷</sup>

□ ۱۵ - فرزند او آقا محمد صادق. <sup>۲۸</sup>

□ ۱۶ - دانشمند رجالی مشهور ملامحمد بن علی اردبیلی صاحب جامع الرواة که در تألیف و ترتیب آن بیست سال مطالعه و تحقیق نموده است. <sup>۲۹</sup>

□ ۱۷ - مفسر محقق میرزا محمد بن محمد رضا مشهدی قمی صاحب تفسیر گرانهای کنزالدقائق. محدث قمی (ره) در توصیف آن چنین می گوید: «این تفسیر احسن تفاسیر و اجمع و اتم از همه است و انفع است از تفسیر صافی و نورالثقلین» و او را تألیفات دیگری است به نامهای: احکام صید و ذباجه، کتابی در اعمال سال به فارسی و تعلیقاتی بر کشف زمخشری. <sup>۳۰</sup>

□ ۱۸ - عالم فاضل محمد بن مرتضی مدعوبه هادی و مشهور به نورالدین، برادرزاده ملامحسن فیض کاشانی و صاحب تفسیر الوجیز و دررالبحار و شرح بر مفاتیح فیض. <sup>۳۱</sup>

.....

۲۴ - فوائد الرضویه، ص ۳۶.

۲۵ - فوائد الرضویه، ص ۲۰۴ - ۲۰۵.

۲۶ - فوائد الرضویه، ص ۳۲۰.

۲۷ و ۲۸ - همان، ص ۵۵۰.

۲۹ - همان، ص ۵۵۷.

۳۰ - همان، ص ۶۱۸. سه جلد از تفسیر کنزالدقائق، بوسیله انتشارات جامعه مدرسین به چاپ رسیده است.

۳۱ - همان، ص ۶۳۴.

□ ۱۹ - مولی محمود بن غلامعلی طبسی مؤلف مختصر شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و رساله ای در عروض و اثبات رجعت. او خطی بسیار زیبا داشته است.<sup>۳۲</sup>

□ ۲۰ - علامه بزرگوار آقا سید ابراهیم بن محمد معصوم قزوینی (م ۱۱۴۵ ق) پدر آیه الله سید حسین قزوینی مؤلف معارج الاحکام در شرح مسالک و مستقصی الاجتهاد در شرح ذخیره.

در کتابخانه او بالغ بر ۱۵۰۰ جلد کتاب در موضوعات گوناگون علوم اسلامی وجود داشت که بر بیشتر آنها تعلیقه و حاشیه زده و ۷۰ کتاب از تألیفات خویش و دیگران را به خط خود نوشته و همچنین حاشیه ای بر آیات الاحکام اردبیلی زده و رساله ای در بداء و سلاح المؤمنین و... نگاشته است.<sup>۳۳</sup>

#### خدمات گرانبهای علامه مجلسی به جامعه تشیع

بدون تردید علامه مجلسی از نادر کسانی بود که خداوند او را برای حفظ آثار و معارف مکتب اهل بیت رسالت (علیهم السلام) برانگیخت، چنانکه تاریخ شیعه مانند او را کمتر به خود دیده است مسلماً اگر خدمات و اقدامات ارزنده او نبود فرهنگ شیعه امروز بدین حد از شکوفایی و عظمت نرسیده بود. اینک به منظور آشنایی بیشتر خوانندگان عزیز به پاره ای از خدمات و زحمات گرانبهای این فقید علم و فرهنگ، نگاهی گذرا می افکنیم.

• ۱ - در هم شکستن هیبت و صولت صوفیه: در دوران صوفیه، صوفیه قدرتی فراگیر بدست آورده بودند و پادشاهان این خاندان از آنجا که به هر دلیل سیاسی یا اعتقادی و... به وجود آنان نیاز مبرمی داشتند گذشته از آن که از پیشرفت و نفوذ آنان جلوگیری نمی کردند، حتی به آنان پر و بالی داده و پشتیبانی شایانی نیز از آنها به عمل می آوردند؛ زیرا از نفوذ معنوی آنها در میان مردم بهره برداری سیاسی می کردند، درست همان گونه که سلاطین عثمانی از سلسله نقشبندیه و دراویش بکتاشیه استفاده می کردند؛ ولی گسترش افکار و نفوذ اجتماعی آنان در کشور، اندراس و در نهایت برچیده شدن معارف پر بار اهل بیت رسول خدا را در پی داشت، درست در همین مقطع خطرناک و حساس تاریخ شیعه بود که وجود دانشمندی توانا، آگاه، شجاع و دارای احاطه وسیع و عمیق به فرهنگ و آثار ائمه طاهرین، لازم می نمود که به پا خیزد و با این گونه افکاری محتوا و

.....

۳۳ - همان، ص ۱۲، ۱۳ و ۳۸۱ - ۳۸۲.

۳۲ - همان، ص ۶۶۲.

منحرف به مبارزه پرداخته و راه را برای اعتبار بخشیدن دوباره به تشیع و شعائر اسلامی هموار نماید و در این راه از هیچ قدرتی اعم از سلاطین وقت و کارشکنی اطرافیان آنان و جهل و تعصب عامه مردم و تحریکات شیوخ صوفیه و... نهراسد و این حقیقتی است انکارناپذیر که برای این امر خطیر کسی جز علامه مجلسی ساخته و پرداخته نشده بود که به خوبی از عهده کار برآمده و صولت روزافزون آنان را در هم شکست.<sup>۳۴</sup>

● ۲- تألیف دائرة المعارف بزرگ بحار الانوار و جمع آوری و موضوع بندی و تبویب و تقسیم اخبار و احادیث همراه با آیات متناسب با آنها در این مجموعه حدیثی و نقل اقوال مفسرین و جرح و تعدیل گفتار حکما و متکلمین در آن و انتقال قرآن و حدیث به نسلهای آینده، او با این عمل خود معارف اصیل تشیع را از خطر از بین رفتن، رهایی بخشید و به وسیله نقل از جوامع حدیث شیعه و یا نسخه برداری و گنجینیدن عین آنها در لابلای بحار به احیای آثار سلف صالح اقدام شایسته ای نمود و بسیاری از آنها را از خطر فراموشی و انهدام نجات داد.

- ۳- به تدریس کتب حدیث و حل مشکلات آنها پرداخت.
- ۴- به تربیت و آموزش بیش از یک هزار تن از علما که هر کدام بعد از وی در بخشی از سرزمینهای پهناور اسلامی، رهبری دینی مردم را به عهده گرفتند، اقدام نموده و با بیانات و تألیفات خود خلق بی شماری را از گرداب هلاکت رهایی بخشید.
- ۵- در موضوعات گوناگون معارف اسلامی: فقه، تفسیر، کلام، حدیث، تاریخ، دعا و... دست به تألیف کتابهای بی شماری زد.
- ۶- با ایراد سخنرانیهای ارزنده و مداوم در مراکز مذهبی و مساجد، شخصاً به ارشاد و هدایت عامه مردم اقدام فرمود.
- ۷- به اقامه جمعه و جماعات و رونق مساجد و محافل مذهبی و نوسازی و بنای مساجد توجه شایانی مبذول می داشت.
- ۸- با بیانی ساده و درخور فهم عامه مردم، به سوالات آنان جواب داده و نکات مبهم و مشکلات آنان را حل می نمود.
- ۹- برای حل معضلات کتب اربعه شیعه که مدار عمل امامیه بر آن قرار گرفته

.....

۳۴- رک: اول و آخر رساله اعتقادات علامه مجلسی. حق الیقین، صفت هفتم از صفات سلبیه خداوند.

عین الحیوة، لمة هشتم و مصباح پنجم.

---

است، توجه و حساسیت خاصی از خود نشان می‌داد چنانکه به کافی و تهذیب، شرح نوشت.

۱۰ • ترجمه و نشر معارف اهل بیت (ع) به زبان ساده فارسی برای مردمی که تازه با تشیع و معارف ائمه هدی (ع) آشنا شده، ولی به دلیل عربی بودن مصادر و منابع از استفاده آنها محروم بودند.

۱۱ • جایگزین ساختن مجالس وعظ و امر به معروف و نهی از منکر با قهوه‌خانه‌ها و میخانه‌ها و بتخانه‌ها که در آن روزگار بسیار شایع و محل تجمع مردم آن عصر شده بود.

۱۲ • استفاده از موقعیت و نفوذ خود برای پشتیبانی و دفاع از ستمدیدگان در برابر ستمکاران و استیفاء حقوق آنان.

۱۳ • تأمین احتیاجات مردم و قبول عرایض و رسیدگی به امور آنان.

### تألیفات علامه

علامه مجلسی را تألیفات فراوانی است که هر کدام در موضوع خود بی نظیر یا کم نظیر می‌باشد. تألیفات او از نظر جامعیت و استحکام مطالب شایان توجه و تحقیقات او از نظر عمق و دقت، مورد قبول همه علمای اعلام قرار گرفته است، جالب توجه اینکه او علوم و فرهنگ بسیار غنی آل رسول الله را از کلیه آرایه و پیرایه‌هایی که در طول تاریخ بدان افزوده شده بود بخوبی زدوده و آن را به صورتی روشن به جهانیان عرضه کرده است. کتابهای هر یک بسان شمعی فروزان فرا راه اندیشمندان و فرزنانگان قرار گرفته و سالیان درازی است که همانند خورشیدی تابان نور می‌باشد و روح حیات را در اعماق جان آدمی می‌دمد، عالمان را تذکار و عوام را هدایتگر است.

علامه بحر العلوم آرزو کرده بود که ای کاش ثواب یکی از تصنیفات فارسی علامه — که روشنگر راه مردم ایران و عراق و هندوستان و پاکستان و افغانستان قرار گرفته و در طول قرون و اعصار متمادی همانند مشعل فروزانی گم شدگان وادی حیرت و ضلالت را به شاهراه هدایت فرا می‌خواند — در نامه عمل او ثبت گردد و در مقابل، ثواب کلیه تألیفات او در نامه عمل مجلسی نوشته شود، از مطالعه بحار الانوار روشن می‌شود که بدون تردید علامه یکی از عنایات و الطاف خاصه پروردگار توانا به جامعه اسلام و بالخصوص جامعه تشیع و یکی از نعمتهای بزرگ اوست. او با دانش بسیار گسترده و عمیقی که جز نتیجه و ثمره توجهات

خاصه اهل بیت اطهار نسبت به وی به چیز دیگری نمی‌توان حمل کرد، دامن همت به کمر بسته و احادیث پراکنده و در هم ریخته آل محمد (ع) را از زوایای کتابخانه‌ها بیرون کشیده و با نظم و ترتیب بی سابقه‌ای باب‌بندی نموده و به احیاء دوباره آنها دست یازید، گویند وقتی به اطلاع او رساندند که کتاب مدینه العلم<sup>۳۵</sup> شیخ صدوق (ره) در یکی از شهرهای یمن موجود است مجلسی بلافاصله موضوع را به اطلاع شاه سلیمان رسانید و او را واداشت تا سفیری با هدایای فراوان روانه آن شهر نماید تا آن کتاب را گرفته و پیش علامه بیاورند این کتاب جزو منابع بحار ذکر نشده است و این نشان می‌دهد که معلوم نیست این کتاب به دست مجلسی رسیده باشد.

انسان تنها با مطالعه بحار الانوار می‌تواند به عمق معلومات علامه مجلسی در فقه، اصول، حدیث، درایه، کلام، حکمت، فلسفه، تفسیر، تاریخ، طب، لغت، و ادبیات و دیگر علوم پی ببرد، گویند بعضی از شاگردان او کلیه نوشته‌های او را بر تمام ایام عمرش (۷۳ سال) تقسیم نموده و چنین نتیجه گرفتند که حاصل کار هر روز مجلسی ۵۳ خط و ربع بوده است و این جز با توجه خاص خداوندی و یاری ائمه اطهار امکان‌پذیر نیست و تازه این همه کار علمی مانع از مشاغل اجتماعی او و رسیدگی به انبوه مراجعات مردم که از کلیه نقاط کشورهای اسلامی به سوی او سرازیر بود نشده است.<sup>۳۶</sup>

.....

۳۵- این کتاب بزرگترین تألیف شیخ صدوق به شمار رفته و حتی دانشمند بزرگ شیخ حسین عاملی - پدر شیخ بهایی - در وصول الاخبار گوید: کتابهایی که مدار شیعه می‌باشد، پنج کتاب است و علاوه بر کتب اربعه از مدینه العلم نیز نام می‌برد - که ظاهر مطلب آن است که وی این کتاب را دیده است - و متأسفانه اکنون از آن اثری یافت نمی‌شود.

۳۶- آقا احمد کرمانشاهی (فرزند زاده استاد کل وحید بهبهانی که با چهار واسطه خواهر زاده علامه مجلسی است) در مرآة الاحوال می‌نویسد: او از جانب سلاطین صفویه در شهری مانند اصفهان، شیخ الاسلام بود و همه مراجعات و دعاوی مردم را خود شخصاً رسیدگی می‌نمود. از ایشان نماز بر اموات و جماعات و ضیافات و عبادات فوت نمی‌گردید. از کثرت دعوت، شخصی مأمور بود نام دعوت کنندگان را بنویسد و شبها بعد از نماز عشاء بر آنجناب عرضه کند.

علاقه شدیدی به تدریس داشته و شاگردان بسیاری از مجلسش برخاستند.

مکرر بیت الله و ائمه عراق (علیهم السلام) را زیارت نمود، شخصاً متوجه امور معاش خود بود (و به عهده دیگران نمی‌نهاد) و حوایج دنیای او در نهایت انضباط و میانه‌روی بود، در ترویج دین مرتبه‌ای والا حائز گردید به طوری که عبدالعزیز دهلوی سنی (شاه صاحب) در تحفة اثناعشریه (که رد بر شیعه امامیه می‌باشد) گوید: اگر دین شیعه را دین مجلسی بنامند، شایسته است. زیرا رونق این مذهب از اوست و پیش از وی آن قدر

←

اینک ما از میان انبوه نوشته های او که به بیش از ۷۰ کتاب می رسد به ذکر پاره ای از آنها که از اهمیت بیشتری برخوردارند اکتفا کرده و علاقمندان را به منابع مفصل تر ارجاع می دهیم:

#### الف: کتب عربی

\* ۱ - بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار ائمة الاطهار، عظیمترین موسوعه علمی شیعه، که علامه مجلسی با تألیف آن حق بسیار بزرگی بر گردن شیعه امامیه دارد، و در ۲۵ مجلد تدوین یافته که توسط مرحوم حاج محمد حسن امین الضرب اصفهانی معروف به کمپانی بچاپ رسید. و در چاپ جدید به ۱۱۰ جلد سرمی زند. (جلد هشتم چاپ قدیم هنوز تجدید چاپ نشده است). که فهرست آن بدین قرار است:

جلد اول (جلد ۱ و ۲ چاپ جدید) - مشتمل بر کتاب عقل و جهل و فضیلت علم و علما و طبقات آنها، حجیت اخبار و قواعد کلیه ای که از اخبار بدست آمده است و نکوهش قیاس و مقدمه کتاب در بیان اصول و کتابهایی است که بحار از آنها فراهم گشته و توثیق مصادر و اختلافی که در مصادر است و بیان رموزی که در کتاب به کار رفته و خواننده باید بر آن رموز واقف باشد و اصطلاحات مؤلف در اختصار اسناد و غیر این امور.

جلد دوم (جلد ۳ و ۴ چاپ جدید) - کتاب توحید مشتمل بر صفات ثبوتیه و سلبیه (غیر عدل) و اسماء حسناى خداوند و شرح پاره ای از خطبه ها و کتاب توحید مفضل و رساله هلیجة منسوب به امام صادق (علیه السلام).

جلد سوم (ج ۵ - ۸ چاپ جدید) - کتاب عدل و مشیت و اراده و قضا و قدر، هدایت و ضلالت، امتحان، طینت و میثاق و پیمان و آنچه مربوط به این دو باب است و توبه، فلسفه احکام، مقدمات مرگ، عالم برزخ، قیامت، وحشت از عالم برزخ و قیامت و شفاعت، وسیله، بهشت و دوزخ.

جلد چهارم (ج ۹ و ۱۰ از چاپ جدید) - کتاب احتجاجات و مناظرات پیامبر اسلام و ائمه اسلام و ائمه دین و بعض دانشمندان و تمام کتاب علی بن جعفر.

جلد پنجم (ج ۱۱ - ۱۴ چاپ جدید) - در احوال و قصص پیامبران از آدم ابوالبشر تا پیامبر گرامی اسلام و اثبات عصمت انبیاء و پاسخ به اشکالات مطرح شده درباره عصمت

.....

→

عظمت و رونق نداشت.



جلد ششم (ج ۱۵ - ۲۲ چاپ جدید) - در حالات پیامبر اسلام از هنگام ولادت تا وفات و قصص پدران آن حضرت و شرح حقیقت معجزه و چگونگی اعجاز قرآن و شرح حال ابوذر و سلمان و عمار و مقداد و برخی دیگر از اصحاب پیامبر.

جلد هفتم (ج ۲۳ - ۲۷ چاپ جدید) - در مشترکات احوال ائمه معصومین (علیهم السلام) و شرایط امامت و آیات نازله در وصف آنان، چگونگی ولادت ائمه دین و عجایب شئونشان، علوم ایشان، برتری آنها بر پیامبران گذشته، ثواب دوستی آنان، و فضیلت ذریه آن بزرگواران و در آخر کتاب برخی از مناظرات شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی در تفضیل ائمه.

جلد هشتم - در فتنه‌هایی که بعد از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) رخ داد، شرح حال خلفای سه گانه و آنچه در روزگار آنها روی داد، جریان جنگ جمل، صفین، نهروان، غارتگری معاویه در اطراف عراق و شرح احوال بعضی از اصحاب علی (علیه السلام) و شرح قسمتی از اشعار منسوب به امیرالمؤمنین و شرح بعضی از نامه‌های آن حضرت. (قسمتی از جلد هشتم هنوز به چاپ نرسیده و تنها از بیعت با علی (ع) تا جریان تحکیم در جنگ صفین در جلد ۳۲ طبع جدید به چاپ رسیده است).

جلد نهم (جلد ۳۵ - ۴۲ چاپ جدید) - در احوال امیرالمؤمنین (علیه السلام) از ولادت تا شهادت و سرگذشت ابوطالب پدر آن حضرت و ایمان ابوطالب و نصوص و روایات وارده بر این که ائمه دوازده تن اند و احوال گروهی از اصحاب علی (علیه السلام).

جلد دهم (ج ۴۳ - ۴۵ طبع جدید) - در حالات سیده نساء فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و امام حسن و امام حسین و خون‌خواهی مختار از قاتلان کربلا.

جلد یازدهم (ج ۴۶ - ۴۸ چاپ جدید) - در حالات ائمه چهارگانه: زین العابدین، امام محمد باقر، امام جعفر صادق، موسی بن جعفر (علیه السلام) و جماعتی از اصحاب و فرزندان آن بزرگ پیشوایان.

جلد دوازدهم (جلد ۴۹ و ۵۰ چاپ جدید) - شرح حال امام علی بن موسی الرضا، محمد بن علی الجواد، علی بن محمد النقی و امام حسن عسکری (علیهم السلام) و احوال برخی از اصحاب و نزدیکان ایشان.

جلد سیزدهم (ج ۵۱ - ۵۳ چاپ جدید) - در احوال حجت منتظر.  
جلد چهاردهم (ج ۵۴ - ۶۳ چاپ جدید) - آسمان و جهان (سما و عالم) و کلیات و

اجزاء آنها مانند کهکشانها، فرشتگان، جن، انسان، حیوان، عناصر اثبات حدوث جهان و بابهایی در صید و طریق ذبح حیوانات، خوردنیها و آشامیدنیها و احکام ظروف از نظر فقه اسلامی و تمام کتاب طب النبی و طب الرضا.

جلد پانزدهم (ج ۶۴ - ۷۲ چاپ جدید) - در ایمان و کفر و صفات مؤمنین و فضایل آنها و کفر و اخلاق رذیله در چهار جزء:

۱ - در ایمان و شرایط ایمان و صفات مؤمنین و فضایل آنها و فضایل شیعیان و صفاتشان: (ج ۶۴ و ۶۵)

۲ - اخلاق نیک و منجیات (ج ۶۶ - ۶۸)

۳ - اخلاق رذیله، کفر و شعبه های آن (ج ۶۹ - ۷۰)

۴ - آداب معاشرت (ج ۷۱ - ۷۲).

جلد شانزدهم (ج ۷۳ چاپ جدید) - در آداب و سنن، زینتها، تجملات، نظافت و سرمه کشیدن، استعمال عطریات و روغنها، مسکن، خواب و بیداری، سفر، منہیات و نواهی گناهان و حدود آنها<sup>۳۷</sup>.

جلد هفدهم (ج ۷۴ و ۷۵ چاپ جدید) - در مواعظ و حکم.

جلد هجدهم (ج ۷۷ - ۸۸) - در دو بخش: بخش اول در طهارت و بخش دوم صلوات به اضافه رساله «ازاحة الة» فضل بن شاذان در شناخت قبله و دعاهاى هفته و صلوات مخصوصه و نماز عيد فطر و قربان و کسوف و حاجت.

جلد نوزدهم (ج ۸۹ - ۹۲ چاپ جدید) - در دو بخش تنظیم گشته نخست در فضایل قرآن و آداب قرائت آن و اعجاز قرآن و همچنین تمام تفسیر نعمانی (رضوان الله علیه) آمده است. بخش دوم درباره ذکر و اقسام آن و آداب دعا و شروط آن، تعویذات، حرزها، دعا برای رفع دردها، دعاهاى هفته و ماه و سال، صحیفه ادریس پیغمبر (علیه السلام).

جلد بیستم (ج ۹۳ - ۹۵ چاپ جدید) - در زکات و صدقه، خمس، روزه، اعمال سال.

جلد بیست و یکم (ج ۹۶ و تا ص ۱۰۰ ج ۹۷ چاپ جدید) - در حج و عمره و برنخی از احوال مدینه و جهاد و رباط و امر به معروف و نهی از منکر.

.....

۳۷ - جلد ۱۶ چاپ قدیم بحار در دو جلد تنظیم و بهمین جهت در تعداد مجلدات بحار اختلاف پیدا شده است و بعضی آن را ۲۶ جلد پنداشته اند.

جلد بیست و دوم (بقیه ج ۹۷ - ۹۹ چاپ جدید) - در آداب زیارتها که از ائمه معصومین نقل شده است به عنوان «مزار».

جلد بیست و سوم (ج ۱۰۰ و ۱۰۱ تا ص ۲۴۶ چاپ جدید) - در احکام عقود و ایقاعات.

جلد بیست و چهارم (بقیه ج ۱۰۱ تا آخر همین جلد از چاپ جدید) - در احکام شرعیه تا کتاب دیات.

جلد بیست و پنجم (ج ۱۰۲ - ۱۰۷ چاپ جدید) - اجازات و تمام فهرست منتخب الدین رازی، منتخب کتاب «سلافة العصر» سید علی خان شیرازی، اوایل کتب اجازات سید بن طاووس و اجازه کبیر علامه حلی برای بنی زهره و اجازه شهید اول و دوم و غیر اینان از آنها که از شیخ طوسی مؤخرند تا زمان آن بزرگوار (رضوان الله علیهم اجمعین)؟<sup>۳۸</sup>

توضیح: جلد ۱۰۳ چاپ بیروت فهرست بحار الانوار به خط علامه مجلسی می باشد که به همان صورت افست گردیده است.

رهبر فقید انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (رحمة الله علیه) درباره بحار الانوار می فرماید:

کتاب بحار الانوار که تألیف عالم بزرگوار و محدث عالی مقدار، محمد باقر مجلسی است مجموعه ای است از قریب چهارصد کتاب و رساله که در حقیقت یک کتابخانه کوچکی است که با یک اسم نام برده می شود، صاحب این کتاب چون دیده کتابهای بسیاری از احادیث است که به واسطه کوچکی و گذشتن زمانها از دست می رود تمام آن کتابها را بدون آنکه التزام به صحت همه آنها داشته باشد در یک مجموعه به اسم بحار الانوار فراهم کرده و نخواست کتابی عملی بنویسد، یا دستورات و قوانین اسلام را در آنجا جمع کند تا در اطراف آن بررسی کرده و درست را از غیر درست جدا کند. در حقیقت بحار، خزانه همه اخباری است که به پیشوایان اسلام نسبت داده شده چه درست باشد یا نادرست در آن کتابهایی هست که خود صاحب بحار آنها را درست نمی داند و او نخواست کتاب عملی بنویسد تا کسی اشکال کند که چرا این کتابها را فراهم کردی؟ پس نتوان هر خبری که در بحار است به رخ دین داران کشید که آن خلاف عقل یا حس است چنانکه نتوان بی جهت اخبار آن را رد کرد که موافق سلیقه ما نیست، بلکه در هر روایتی باید بررسی شود و آنگاه با میزانهایی که علما در اصول تعیین کردند عملی بودن یا نبودن آن را اعلان کرد.<sup>۳۹</sup>

براین کتاب فهارس، استدراکها، ترجمه ها، مفتاح و راهنماهای گوناگونی نگاشته شده که تعدادشان افزون بر ۱۵۰ کتاب می گردد.<sup>۴۰</sup>

.....

۳۸ - فهرست مجلدات بحار از کتاب کارنامه علامه مجلسی به نقل از فیض القدسی، استفاده شده است.

۳۹ - کشف اسرار، ص ۳۱۹ - ۳۲۰.

۴۰ - مقاله ای تحت عنوان «کتابشناسی تألیفات علامه مجلسی» توسط نگارنده همین سطور تدوین

- \* ۲- مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، شرح کافی، ۲۵ ج.
- \* ۳- ملاذ الاخيار فی فهم تهذيب الاخبار، شرح تهذيب، ۱۶ ج.
- \* ۴- شرح الاربعين، در حدیث.
- \* ۵- الوجيزة، در رجال.
- \* ۶- الفوائد الطريفة، شرح صحیفة سجادية (تا دعای پنجم).
- \* ۷- الاعتقادات، به فارسی و اردو ترجمه گشته است.
- \* ۸- رساله در شکوک.
- \* ۹- رساله در اذان.
- \* ۱۰- المسائل الهندية، پاسخ به پرسشهایی که برادرش ملا عبدالله مقیم هندوستان از او پرسیده است.
- \* ۱۱- حواشی متفرقه بر کتب ازبعه.
- \* ۱۲- رساله در اوزان، اولین تألیف علامه مجلسی.

#### ب : کتب فارسی

- \* ۱۳- حیات القلوب، ۳ ج.
- \* ۱۴- حلیة المتقين به عربی و اردو نیز ترجمه شده است.
- \* ۱۵- عين الحیوة، به عربی و اردو نیز ترجمه شده است.
- \* ۱۶- زاد المعاد.
- \* ۱۷- تحفة الزائر، به عربی ترجمه شده است.
- \* ۱۸- جلاء العیون، به عربی و اردو ترجمه شده است.
- \* ۱۹- ربيع الاسابيع..
- \* ۲۰- مقياس المصاييح.
- \* ۲۱- حق اليقين، آخرین تألیف علامه مجلسی که به عربی و اردو ترجمه شده است.
- \* ۲۲- ترجمة توحيد مفضل.
- \* ۲۳- رساله در بدهاء.

.....  
→  
گردیده است.

• ۲۴ - رساله در دیات.

• ۲۵ - رساله ای در السابقون السابقون.

و رسائل بسیاری در اختیارات، اوقات، رجعت، مال ناصبی، نماز شب، بهشت و دوزخ، مناسک حج، صفات ذاتی و فعلی خداوند، کفارات، زکات، نماز، نکاح، جبر و تفویض و... را می‌توان از جمله تألیفات فارسی ایشان نام برد. و اگر کلیه تألیفات او به صورت جدید چاپ شود بر ۲۰۰ جلد بالغ می‌شود. که خود دریایی بزرگ از معارف را تشکیل خواهد داد. امید آنکه صاحب همتی کتب مجلسی را از زوایای کتابخانه‌ها بیرون کشیده و به زیور چاپ بیاراید.

### اخلاق علامه

مرحوم علامه مجلسی متخلق به اخلاق الهی بوده و در کوچکترین کارهایش در پرتو رهنمودهای ائمه طاهرین (علیهم‌السلام) حرکت می‌کرد و اینک نمونه‌هایی از خصوصیات اخلاقی او:

الف: یاد خدا

علامه در طول عمر پربرکت خود لحظه‌ای از یاد خدا غفلت نوریذ و در نتیجه همین خصوصیت باطنی بود که توانست منشأ آن همه خیرات و برکات مادی و معنوی گردد. سید نعمت الله جزائری یکی از شاگردان مخلص او در جوهره ۹، مقدمه شرح استبصار خویش در رابطه با برخی از حالات علامه چنین می‌نویسد:

«چندین سال با ایشان مصاحبت داشته و شب و روز با وی بودم در این مدت طولانی هیچ عمل مباحی از او ندیدم تا چه رسد به مکروهات، زیرا علامه از فرموده رسول اکرم (ص) «وَلْيَكُنْ فِي كُلِّ شَيْءٍ يَتَّبِعُ عَشَى النَّوْمِ وَالْأَكْلِ» پیروی می‌نمود. او تمام اعمال و افعالش طاعت و عبادت بود با وجودی که در سنین جوانی به نگارش دست یازید (تألیف بحار را در سن چهل سالگی شروع کرد) تتبع علوم کرده بود. آن حد که هیچ کس از معاصرینش به منزلت او، خصوصاً در علم حدیث نمی‌رسید.

حل هیچ حدیثی را از او نمی‌پرسیدم مگر آنکه به خبری مفصل که حل آن حدیث مجمل و سر بسته بود جوابم را می‌داد (که این خود نشانگر تبحر سرشار اوست).

در مسجد جامع اصفهان بر اریکه منبر تکیه زده و به وعظ و ارشاد مردم می‌پرداخت، کسی را گویاتر و زیبا سخنتر از او نمی‌دیدم.

---

حدیثی را که شبانگاه با وی مطالعه می نمودم، صبحگاهان که مطرح می فرمود گویا هرگز این حدیث را ندیده و نشنیده بودم از زیبایی بیان و شیرینی سخنش.»

ب - توجه خاص اوبه مجامع عبادت

آقا میر محمد صالح خاتون آبادی در حدائق المقربین - که در شرح حال سی تن از برجستگان علماء شیعه از ثقة الاسلام کلینی تا علامه مجلسی ابوالزوجه و استاد خود نوشته - در توصیف او چنین می گوید:

«اقامه نماز جمعه و جماعت را اهمیتی بسزا می داد و برایش ارزش فوق العاده قائل بود. اکنون که پنج سال از فقدانش می گذرد تقریباً مجمعی برای عبادت و نماز جمعه و جماعات به مانند زمانش تشکیل نگردیده است (و این خود می رساند که: در اثر اهتمام علامه به مساجد، مردم نیز جلب آنها گردیده و مجامع عبادی رونقی وافر گرفته بوده است) مجامعی که هزاران تن شرکت می نمودند خصوصاً در لیالی شریفه و شبهای قدر و از شنیدن مواعظ و پندهای او بهره مند می شدند اینک تعطیل شده و متروک مانده است.»

ج : پایداری و استقامت او در راه اجرای قوانین اسلام

۱ - محو صوفیه

بدعتهای صوفیه قضای ملک و بوم ایران را مسموم ساخته بود، در اویش و خانقاه ها در سراسر ایران بوفور یافت می شد، اما عالمی دلسوز و غیور همچون مجلسی بزرگ نمی توانست این انحرافات را دیده و تحمل نماید و لذا از تمام راه ها (چه بیان و چه نگارش) استفاده کرده و صولت و قدرت آنان را درهم شکست و حتی در مراسم تاجگذاری سلطان حسین صفوی اجازه شرکت به آنان نداد.

۲ - منع باده گساری و شرابخواری

یکی دیگر از مفاسدی که در اواخر عهد صفوی دامنگیر ایران شده بود شرابخواری بود که اغلب مردم بدان آلوده شده بودند علامه بزرگ مجلسی در مراسم تاجگذاری سلطان حسین صفوی پس از بستن شمشیر سلطنت به کمر سلطان حسین در جواب سؤال شاه که از او پرسیده بود: در قبال این خدمت چه انتظاری داری؟ بدون فوت وقت و اندکی درنگ پاسخ داد:

انتظار دارم شاه میخوارگی و جنگ طوایف (حیدری و نعمتی) و کبوتربازی را با صدور فرمانی ممنوع سازد.  
شاه نیز با صدور فرمانی میگساری را قدغن نموده و کلیه باده فروشها منهدم گشته و تمامی سبوها و خمره های شراب شکسته شد. که الحق می توان این را یکی دیگر از خدمات بس مهم علامه به شمار آورد.

### ۳- بت شکنی

در عهد علامه مجلسی، بتی در اصفهان بود که کفار هند پنهانی آن را می پرستیدند خبر به علامه رسید بدون تأمل فرمان درهم شکستن آن را صادر نمود. بت پرستان هند حاضر به پرداخت مبالغ هنگفتی به شاه ایران گشتند تا اجازه دهد بت مزبور سالم مانده و آن را به هندوستان ببرند، اما با مساعی علامه، شاه سلیمان نیز نپذیرفته و بت شکسته شد. خادمی که مراقب و ملازم آن بت بود ریسمانی به گردن خویش آویخته و انتحار نمود.  
خاتون آبادی در وقایع السنین/۶۴۱، آن را به سال ۱۰۹۸ق نگاشته است.

### ۴- سفری از علامه مجلسی

\* میرزا محمد تنکابنی در قصص العلماء / ۲۰۸ می نویسد:

روزی علامه در مجلس یکی از اعیان شنید شخصی از فقهاء کربلا می گوید: شراب پاک است. مجلسی فرمود: غلط کرده است، شراب نجس است. سپس از مجلس برخاست و بر مرکب خود سوار شده و به کربلا مسافرت نمود، اول به خانه آن فقیه رفت و گفت: من در این خصوص ترا غیبت نمودم برای آنکه مردم در خوردن شراب جرأت پیدا نکنند، اینک به عذرخواهی از توبه اینجا آمده ام، آنگاه به زیارت امام حسین (ع) مشرف شده و پس از آن به ایران بازگشت.

(این تواضع، حاکی از تعصب دینی منع از اشاعه فحشاء و دوری از غیبت آن بزرگوار و لوبه قیمت یک مسافرت طولانی است).

### د: حفظ سنن ائمه اطهار

۱- صاحب روضات از سید نعمت الله جزایری در شرح تهذیب نقل می کند که:  
در سال ۱۰۷۰ق در روز جمعه علامه مجلسی را در مسجد جامع مشاهده کردم که

منبر تشریف بردند تا مردم را ارشاد و موعظه نمایند، ابتدا در ایمان و اقرار بیاناتی ایراد فرمودند و سپس اعتقادات حقه را برشمردند و آنگاه فرمودند:

ای مردم این ایمان و اعتقاد من است از شما می‌خواهم بدانچه شنیدید شهادت دهید و آن را بر کفن من بنویسید کفنش را حاضر نمودند و مردم شهادت خود را روی آن نوشتند.  
۲- باز هم می‌نویسد:

استاد ما صاحب بحار مردم را تشویق می‌فرمود که بر کفن مردگان خویش نام چهل نفر از مؤمنین را به عنوان شاهد که فلان فرزند فلان مؤمن است و شکی در ایمان او نیست بنویسید و شاهد نام خود و پدرش را نوشته و مهر بنماید.

### ه: جلال و وقار علامه

از سید جزایری نقل شده:

استاد مرا از میان شاگردانش به مصاحبت برگزیده بود و شب و روز با وی بسر می‌بردم. گاه برای رفع خستگی به مزاح می‌پرداخت آنچنان که از مطالعه خسته نمی‌شدم با این حال هر وقت می‌خواستم بر او وارد شوم درب حجره می‌ایستادم و قلبم به طپش می‌افتاد و از شدت هیبت و شکوه و جلالش نمی‌توانستم خود را کنترل نمایم. آنسان که و روح من بر شیران آسانتر می‌نمود تا حضور در مجلس آن بزرگوار.

### و: مزاح علامه

۱- معروف است که: گاهی برخی از شاگردان علامه کتابهایی را برای مطالعه از او به عاریت می‌بردند و هنگام پس دادن در لابلای اوراق آنها ریزه‌های نان به چشم می‌خورد، لذا بعضی اوقات موقع تحویل کتاب بدانها می‌فرمود: آیا سفره‌ای دارید که بروی آن نان بخورید یا نه؟ اگر ندارید سفره‌ای نیز به شما بدهیم که روی کتاب نان نخورید.

۲- در روضات الجنات<sup>۴۱</sup> چنین آمده: روزی مرحوم علامه در مجلس ملا محمد طاهر حضور داشت که ایشان به شوخی از مجلسی پرسیدند نامتان از چه اسمی مشتق شده است؟

.....

۴۱- روضات الجنات/۳۳۷ (چاپ اول)، ضمن حالات مولی محمدطاهر قمی از مشایخ اجازه علامه.



---

علامه بالبداهه فرمود: از نام حیوانی که مدفوعش طاهر است. مولی طاهر قمی از حاضر جوابی مجلسی در شگفت شده و از شوخی خود خجل گردید.

ز: رفع نیازها و احتیاجات مردم

گویند: علامه مجلسی در برآوردن نیازهای مؤمنین و دفاع از حقوق آنان چنان بود که نمی‌گذاشت ستمگران به آنان ظلم نمایند و شر آنها را از سر مسلمانان (به هر نحوی که بود) برطرف می‌نمود و خواسته‌های نیازمندان را به گوش اولیای امور می‌رسانید تا به کار آن درماندگان ناامید به صورتی شایسته رسیدگی نمایند.

ح: توجه علامه به دانشمندان

علامه مجلسی با تمام نیرو، علما و دانشمندان را زیر چتر حمایت خود قرار داده و به رفاه و پیشرفت آنان توجه خاصی مبذول می‌داشت و تا او زنده بود روحانیت هیچ‌گونه کمبودی در امور زندگی و تحقیق و پیشرفت خود احساس نمی‌کردند.

گویند: زمانی که محدث جزائری در اصفهان به درس مجلسی حاضر شده و علامه به استعداد و نبوغ وی پی برد او را به خانه برده و مدت چهار سال همچون پدری مهربان، کلیه مسائل زندگی و تحصیلی او را به عهده خود گرفت و هنگامی که میرزا تقی دولت آبادی مدرسه‌ای بنیان نهاد بلافاصله سمت مدرسی آنجا را بدو سپرده و بدینگونه از زحمات شاگرد سخت کوش خویش قدردانی به عمل آورد.

علامه آنچنان به مقام علمی افراد ولو شاگردان خود ارج می‌نهاد که اگر کسی از آنان قدم کوچکی در راه علم و اعتلای فرهنگ اسلامی برمی‌داشت به بهترین وجهی او را تشویق فرموده و از زحمات او سپاسگزاری می‌کرد. بهترین نمونه آن نامه‌ای است که (به احتمال قوی) میرزا عبدالله افندی از شاگردان خود او بدو نگاشته و وجود پاره‌ای از کتب حدیث را در نزد افرادی با تعیین نام و نشان آنها به عرض استاد رسانیده و علامه نیز به عنوان قدردانی از شاگرد خود، عین این نامه را با احترامی خاص در خاتمه بحار (ج ۱۰۷، ص ۱۶۵ چاپ جدید) آورده است از اینجا پاسخ کسانی که گفته‌اند بحار تألیف هیئتی زیر نظر علامه مجلسی بوده روشن می‌شود زیرا شخصی که از کار کوچک یکی از شاگردانش اینگونه سپاسگزاری کرده و از درج آن در بحار خودداری نمی‌کند چگونه از زحمات طاقت فرسای هیئت مزبور به فرض وجود آن‌یادی نفرموده و از آغاز تا پایان کتاب، آن را تنها از تألیفات خود قلمداد کرده است.

بسم الله الرحمن الرحيم  
 انهاء الشيخة الانية الحسينية القلبية الازنية الفاضل الكامل المتوفى الذي كان جامعاً  
 حاتم نقيب السبق في فضائل العبادات التي اذ في الامير من العارفين العلوي التي حكما  
 مقتضيا لا ثما و اجداد الطاهرين صلوات الله عليهم من قرآنة و تدقيقاً و ضبطاً و تصحيحاً  
 عديبة آخرها الحادي والعشرون من الرمضاني الاول من شهر رجب سنة ثمان و تسعين و الف  
 الهجرتي ثم من اجازتي ما تحوت اسم جانم و اجرت لم ان روي مني كل ما صحت في روايته و  
 لي اجازته لا سيما كتب الاخبار التي نورة عن الائمة الاطهار صلوات الله عليهم جميعاً  
 المنقولة المنصاة اليهم سلام الله عليهم اخذوا عليه ما اخذت من الائمة السلفية و الاحقة  
 التامة في النقل و الفتوى فان الفتوى على غير جهنم قلت من ان لا يسأل في حرم آج و بعد  
 في اعقاب صلواته و سائر طمان اجازته و طوارة و كتبت بمناه الوارزة الوارزة  
 العباد الى غير العبد الذي استلمت في فضلها حامداً مصديقاً سلمى

نمونه ای از خط علامه مجلسی، پایان کتاب تهذیب، نسخه خطی شماره ۲۲۹  
 کتابخانه آیه الله مرعشی - قم.

### رحلت علامه

سرانجام علامه بزرگوار، این دانشمند عالیقدر عالم تشیع پس از عمری سراسر کوشش  
 و تلاش برای شکل دادن به فرهنگ غنی و پر بار آل محمد (ص) که در اثر  
 سخت گیری و مخالفت های پی گیرانه دشمنان اهل بیت در گوشه انزوا خزیده و  
 تنها صورت در هم برهمی از آن در اینجا و آنجا به چشم می خورد و پس از عمری مجاهده،  
 تألیف، وعظ و ارشاد و هزاران اقدام گرانبهای دینی در شب ۲۷ رمضان سال ۱۱۱۰ یا

۱۱۱۱ق در سن هفتاد و سه سالگی دارفانی را وداع گفته و روح پر فتوحش به موالیان طاهرین خود پیوست.

خاتون آبادی داماد علامه در حدائق المقربین تاریخ فوت او را چنین آورده است: «آن بزرگوار در سال هزار و صد و ده، در شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان به اعلا درجات جنان شتافت و ولادت او نیز در ماه مبارک رمضان و مدت عمر شریفش هفتاد و سه سال بی کم و زیاد بود».

ما نیز از باب «اهل البیت ادری بمافیہ» قول او را مقدم می‌داریم. بر مبنای سال ۱۱۱۰ ماده تاریخ‌هایی ساخته شده و بهترین آنها که به روز و ماه این حادثه غم‌انگیز نیز اشارتی کرده این است:

ماه رمضان چوبیست و هفتش کم شد تاریخ وفات باقر اعلم شد  
۱۱۱۰ = ۲۷ - ۱۱۳۷ = ماه رمضان

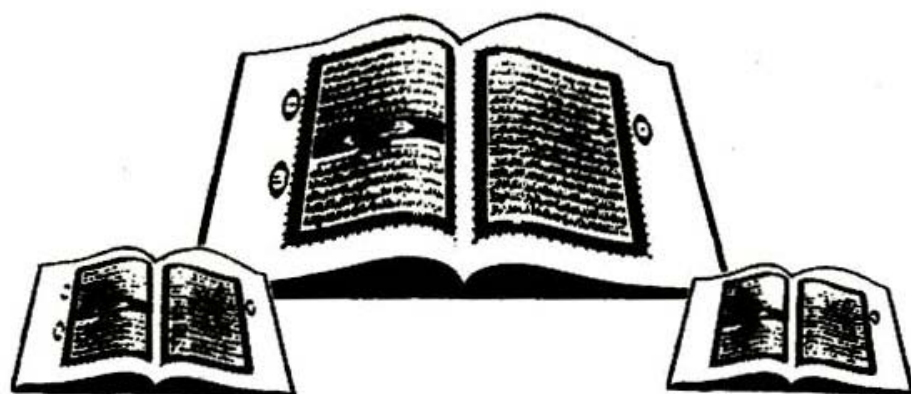
و بر مبنای سال ۱۱۱۱ ماده تاریخ وفات او جمله «حزن و غم» می‌باشد.

#### سخن دانشمندان و علما دربارهٔ علاقه

دربارهٔ شخصیت علمی علامه مجلسی سخن فراوان گفته شده است. علمای مذاهب و ادیان از شیعه و سنی گرفته تا صوفی و مسیحی هر کدام در رابطه با عظمت علمی و اقدامات دینی او سخنانی ایراد کرده‌اند، که اقوال دانشمندان شیعه را باید در کتب مربوطه همچون *تؤلؤة البحرين* محدث بحرانی، *جامع الرواة اردبیلی*، *ریاض العلمای افندی*، *خاتمة وسائل الشیعه عاملی*، *روضات الجنات خوانساری*، *اعیان الشیعه سید محسن امین عاملی* و *فوائد الرضویه محدث قمی* جستجو کرد.

و گفتار دانشمندان اهل سنت را در این رابطه در *هدیة العارفين*، *الاعلام زرکلی* و *معجم المؤلفین* عمر رضا کخاله باید دید و از ذکر سخنان صوفیه و مسیحیان نیز به علت غرض ورزی آنها در می‌گذریم. ولکن تعجب ما از مرحوم دکتر شریعتی است که در کتابهای «نامه‌ای به پدر» و «حسین وارث آدم» و برخی از دیگر کتابهایش چنان بر علامه مجلسی حمله می‌برد که گویی او بالاترین ضربات را بر پیکره اسلام وارد آورده است و شاید در همین رابطه است که حضرت امام خمینی (قده) می‌فرماید:

«می‌بینیم یک طایفه از علما اینها گذشت کردند از یک مقاماتی و متصل شدند به سلاطینی. با اینکه می‌دیدند مردم مخالفند، لیکن برای ترویج دیانت و ترویج تشیع اسلامی بقیه در صفحه ۱۴۱



## شناخت قرآن

محمد رضا امین زاده

قسمت دوم

### قرآن حقیقی ذو مراتب

در حکمت متعالیه بحثی در رابطه با مراتب وجود عنوان شده، بدین معنی که وجود حقیقتی است که در مورد همه موجودات یکسان بکار می‌رود از عالیترین مراتب آن گرفته — وجود خدا — تا نازلترین مرتبه آن — وجود ماده — در مفهوم وجود مساویند، به عبارت دیگر وجود، مشترک معنوی است، چند معنا ندارد تا بکار بردن آن در مورد هر دسته از موجودات، غیر از بکار بردنش در مورد موجودات دیگر باشد. وجود به همان معنایی که شامل ذات مقدس احدیت می‌شود، شامل دیگر موجودات نیز می‌شود ولی در عین حال دارای مراتب است.

وجود مقدس باری تعالی عین وجود ممکنات نیست و وجود در موجودات ممکن نیز عین وجود یکدیگر نمی‌باشد زیرا هر کدام از آنها در مرتبه خاصی از وجود قرار گرفته‌اند، وجود باری تعالی مطلق و نامحدود و وجود ممکنات محدود است و حدود و مشخصات در موجودات ممکن نیز متفاوت می‌باشد. مثلاً مرتبه وجود عقل اول با مرتبه وجودی ملائکه و بطور کلی مرتبه وجودی جهان مجردات با مرتبه وجودی عالم ماده فرق دارد. عقل اول در عالیترین مراتب وجود و ماده در پایینترین آن قرار دارد. برخی از

موجودات ممکن از چند مرتبه وجودی برخوردارند (مرتبه عالی، متوسط، دانی) و برخی دیگر تنها در یک مرتبه از آن قرار دارند. شاید بتوانیم در مورد هر یک از فرشتگان چنین قضاوت کنیم که آنها موجودات تک بعدی هستند ولی انسان دارای نفس ذومراتب است مانند مرتبه انسانی، حیوانی، نباتی و بالأخره مرتبه جمادی.

بعد از وضوح این مقدمه باید ببینیم قرآن مجید از سنخ کدام یک از موجودات مذکور است آیا از مراتب وجودی برخوردار است یا بیش از یک مرتبه ندارد؟

وسیله شناخت این مسأله عقل نیست زیرا قانون و قاعده و قضاوت عقل، کلی است و قادر به تعیین مصداق نمی‌باشد مگر در موردی که به کشف ملاکاتی نائل شده و با توجه به آنها، مصداق را منطبق با کلی نماید. عقل ملاکات مورد نیاز خود را از طریق آثار موجودات ممکن بدست می‌آورد، مثلاً نفس انسان را مورد بررسی قرار می‌دهد و از طریق آثار مختلف و گوناگونی که دارد به کشف مراتب آن راه می‌یابد، بدین ترتیب که هر اثر خاصی از آن را به مرتبه خاصی از وجود - رشد و نمو را به مرتبه نباتی و احساس و غریزه را به مرتبه حیوانی و عقل را به مرتبه انسانی - نسبت می‌دهد ولی اشکال کار اینجاست که عقل توانایی کشف آثار وجودی همه موجودات را ندارد و لذا در مورد آنها از بدست آوردن معیارها و ملاکات لازم عاجز بوده و در نتیجه مراتب وجودی آنها را نمی‌تواند تشخیص بدهد ولی راه دیگری برای تشخیص مراتب وجودی موجودات ممکن وجود دارد که آن راه نقل (روایات) است. نقل به ما شناخت تعبیدی می‌دهد. شناخت تعبیدی آن است که ما با اطمینان به منبع خبر که از همه چیز آگاه بوده و هرگز در گفتارش سهو و خطا راه نمی‌یابد مطلبی را بپذیریم اگر چه نوعاً عقل در ابتدای امر از درک چنین مطالبی عاجز است ولی با استفاده از بیان نقلی به ملاکات آن پی برده و مصداق را که به وسیله نقل تعیین شده تأیید می‌کند.

ما وجود مقدس نبی گرامی اسلام را به عنوان رسول خدا (ص) شناخته و آن را قبول کرده‌ایم، بدین ترتیب طبیعی است که سخنان آن حضرت را وحی دانسته و به صدق و انطباق آن با واقع و همچنین به صدق گفتار ائمه طاهرین (ع) که از مبدأ غیب مستفیض می‌شوند، اعتماد و اطمینان کامل داریم. از این طریق ما می‌توانیم ابتدا شناخت تعبیدی به ذومراتب بودن قرآن پیدا کنیم در این صورت تأیید عقل پس از شناخت ملاکات از طریق نقل، تأییدی تعبیدی خواهد بود. از مفهوم *آنزَلْنَاهُ* (نازل کردیم) و *وَنَزَّلْنَاهُ* (فرو فرستادیم) چنین استفاده‌ای می‌توان کرد زیرا نزول و انزال، فرو فرستادن یا فرود آمدن یک شیء از مرتبه عالی به مرتبه پایینتر است و در موردی که شیئی در مرتبه‌ای خاص از وجود ظهور یابد، نه کلمه نزول و یا انزال بلکه کلمه ابلاغ به کار برده می‌شود.

## اقسام نزول

نزول بر چند قسم است بدین ترتیب:

الف - نزول اعتباری مانند تنزل رئیسی از مقام ریاست خود؛

ب - نزول مادی مانند آمدن باران از آسمان به زمین؛

ج - نزول شعاعی: مانند نزول نور مقدس پیامبر (ص) از سماء قرب به آسمان دنیا و به صُلب حضرت آدم (ع)؛

د - نزول به عنوان سببی از اسباب پیدایش یک چیز مانند:

أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجًا

و برای شما از چهار پایان هشت جفت بیافرید .

و این هم روشن است که چهار پایان با علوفه زنده اند و علوفه به وسیله باران بوجود می آید و باران هم از آسمان فرود می آید:

الْأَنْعَامُ تَكُونُ بِالتَّبَاتِ وَالتَّبَاتُ يَكُونُ بِالمَاءِ وَالمَاءُ تَزَلُ مِنَ السَّمَاءِ

و از این قبیل است آیه مبارکه:

وَقَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا<sup>۱</sup>

برای شما لباس فرو فرستادیم .

بدیهی است که لباس از آسمان فرود نیامده است ولی آب که سببی از اسباب پیدایش پنبه و پشم است از آسمان نازل شده است و گفته شده است که انزال در اینجا به معنای احداث و انشاء بکار رفته است.<sup>۳</sup>

و مقصود از نزول قرآن در این جا قسم سوم آن یعنی نزول شعاعی و جلوه ای است زیرا قرآن مقام اعتباری ندارد و همچنین حقیقتش مادی نیست که مانند قطره باران و یا به صورت سببی از پیدایش چیزی از آسمان فرود آمده باشد بلکه همانگونه که گفتیم حقیقت قرآن نور است و این نور در هر مرتبه ای به مقتضای آن مرتبه، جلوه ای خاص دارد، اینک توجه خواننده عزیز را به آیات و روایاتی در این زمینه جلب می کنیم:

۱ - اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَنْزَلَ عَلٰى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهٗ عِوَجًا<sup>۱</sup>

سپاس خداوندی را که بر بنده خود این کتاب را نازل کرده و هیچ گونه کجی و انحراف در آن نهاد .

.....

۳ - مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۹۰.

۱ - سوره زمر/۶.

۴ - سوره کهف/۱.

۲ - سوره اعراف/۲۶.

۲ - تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ • إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ ۝

نزول این کتاب از جانب پروردگار پیروزمند حکیم است ما این کتاب را به راستی بر تو نازل کردیم.

و آیات بسیار دیگری که دلالت بر نزول قرآن دارند از آن جمله آیه ای است که حاکی از نزول قرآن در ماه رمضان می باشد:

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ ۝

ماه رمضان که در آن قرآن فرو فرستاده شد .

این آیه نیز به نزول قرآن در شب قدر دلالت دارد:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۝ (ما آن (قرآن) را در شب قدر فرو فرستادیم).

از این آیات استفاده می شود که قرآن در مقامی موجود بوده و از آن مقام فرو فرستاده شده و در هنگام نزول در قالب الفاظ متداول در میان بشر ریخته شده است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۸

ما آن (کتاب) را قرآنی عربی فرو فرستادیم تا شما بتوانید آن را بفهمید.

اکنون باید دید که قرآن از چه مقامی نازل شده؟ مسلم است که قرآن کلام خدا است ولی نه به معنای عام بلکه به معنای خاص آن، هر چیزی که خدا آفریده کلمه ای است از کلمات خدا، آنچه از خدای متعال صادر شده کلمه الله است که خود نشانه و آیه خدا است و قرآن نیز کلمه الله و آیه اوست ولی در مرتبه ای بالاتر از مراتب کلیه ممکنات و مخلوقات قرار دارد، کلام به معنای خاصی که روشنگر حقایق هستی و حیات معنوی انسانهاست، کتاب تشریح است، کتابی که در جهت انسان سازی از هر چیزی سخن گفته است چنانکه امام صادق (ع) در چندین روایت به این مطلب اشاره فرموده اند.<sup>۱</sup>

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ ۱۰

این کتاب (قرآن) را که بیان همه چیز در آن آمده است برای تو فرو فرستادیم.

عالیترین مرتبه قرآن همان مقامی است که اگر کسی بدان متصل شود جامع تمام اسماء و صفات الهی و به عبارت دیگر اسماء حسنی خدایند خواهد بود، جامع

.....

۸ - سوره یوسف/۲.

۵ - سوره زمر/۲ و ۱.

۹ - بحارالانوار ج ۹۲، ص ۸۹، روایت ۳۲ و ۳۳.

۶ - سوره بقره/۱۸۵.

۱۰ - سوره نحل/۸۹.

۷ - سوره قدر/۱.

کمالات کلیه موجودات و در واقع خلاصه و جوهره هستی می‌گردد مقامی که برتر از مرتبه حروف و الفاظ و کلمات، بلکه مرتبه وحدت حقه حقیقه است و لذا این مقام عالیتین مقامی است که بالاتر از آن مقام، ذات مقدس خداوندی است که کمال مطلق است، چنانکه رسول خدا فرمودند:

فَضْلُ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. ۱۱

برتری قرآن نسبت به دیگر سخنها مانند برتری ذات مقدس الهی نسبت به آفریدگان است. برتری ذات مقدس خداوند نسبت به خلق از محدوده درک و تصور ما بیرون است بلکه اصلاً خلق، قابلیت مقایسه با ذات مقدس باری تعالی را ندارد. موقعیت قرآن نیز نسبت به سایر کلمات چنین است زیرا قرآن کلامی است که از ساحت مقدس الهی صادر شده و سخنان دیگر از خلق خدا پس آن کلام، بالاترین درجه قرب را نسبت به خدای متعال و این کلام نهایت بُعد را از او دارد. امیرالمؤمنین (ع) در این زمینه فرموده‌اند:

الْقُرْآنُ أَفْضَلُ كُلِّ شَيْءٍ دُونَ اللَّهِ. ۱۲

قرآن بجز ذات پاک خداوندی از همه چیز برتر و بالاتر است. برتری قرآن بر همه موجودات براساس معیار و ملاک آن است و آن اینکه در عالیتین درجه از وجود قرار گرفته زیرا نزدیکترین موجودات نسبت به خداست. قرآن در سماء قرب، حقیقتی است بسیط که جامع جمیع صفات و اسماء حسنیای خداوندی است، اما در حد ظرفیتش. و انسانی که به حقایق آن راه پیدا کند همچون قرآن در سماء قرب قرار گرفته و به وحدت می‌رسد. در احادیث هست که: قرآن حقیقتی است برتر از همه مخلوقات و در مرتبه‌ای بعد از خالق قرار گرفته است. ۱۳

نزول قرآن از آن مرتبه به مراتب دیگر به این معنی نیست که مرتبه خود را وا گذاشته و به مرتبه پایینتر تنزل کند، زیرا محال است وجودی که در رتبه خاصی قرار گرفته مرتبه و ظرف خود را رها کرده و در ظرف و حد دیگری قرار گیرد بلکه مرتبه نازل وجود، جلوه و ظهوری از مرتبه عالی وجود است. بنابراین در هر مرتبه‌ای در حد قابلیت آن مرتبه، ظهور و جلوه می‌کند. احتمالاً روایاتی که از بطون قرآن سخن می‌گویند بیانگر مراتب گوناگون قرآن هستند زیرا هر بطن آن گویای مطلبی فوق بطن پایینتر است، تا

۱۱ - بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۹.

۱۲ - بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۳، روایت ۲. ۱۳ - بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۱۷، روایت ۱.



می‌رسد به ظاهر قرآن که آخرین و پایینترین مرتبه ظهور وجودی آن است و برای ظاهر قرآن نیز ظهوری است چنانکه در روایت جابر بن یزید جُفَی آمده: از امام باقر (ع) در رابطه با تفسیر آیه ای سؤال کردم آن حضرت جوابی فرمودند سپس درباره همان آیه پرسیدم جوابی غیر از جواب اول دادند عرض کردم فدایت شوم جوابی غیر از جواب دیروزی گفتید فرمود:

بِاجَابِ إِنْ لِقُرْآنٍ بَطْنًا وَلِلْبَطْنِ بَطْنٌ وَلَهُ ظَهْرٌ وَلِلظَّهْرِ ظَهْرٌ بِاجَابِ إِنْ شَيْءٌ آتَمُّ مِنْ غُفُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ إِنْ آيَاتِهِ يَكُونُ أَوْلَاهَا فِي شَيْءٍ وَآخِرُهَا فِي شَيْءٍ وَهِيَ كَلَامٌ مُتَّصِلٌ مُتَّصِرٌ عَلَى وَجْهِهِ.<sup>۱۴</sup>

ای جابر برای قرآن باطنی است و برای هر باطن آن نیز باطنی دیگر همچنین برای آن ظاهری است و برای هر کدام از ظواهر آن نیز ظاهری، ای جابر تفسیر قرآن دورترین شیء به عقلهای مردم است زیرا هر آیه از قرآن اولش مربوط به مطلبی است و آخر آن مربوط به مطلب دیگر و در عین حال کلامی است متصل و به وجوه متعددی معنی می‌شود.

برای بطون و حقایق قرآن حد و حصری نمی‌توان قائل شد و لذا مراتب ظهور قرآن نیز محدودیتی ندارد چنانکه در روایتی از حسین بن علی (ع) و امام صادق (ع) آمده:

آيَاتُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءٍ: عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللِّطَائِفِ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقِ لِلْأَنْبِيَاءِ.<sup>۱۵</sup>

آیات خدا بر چهار بعد استوار است: عبارات، اشارات، لطایف و حقایق. عبارات آن مخصوص عوام و اشارات مخصوص خواص و لطایف آن برای اولیاء و حقایق آن برای انبیاء است. هر کدام از این ظواهر و بطون نیز خود دارای مراتبی است زیرا فرمودند: برای هر بطن قرآن باطنی و برای هر ظاهر آن نیز ظاهری است.

الْقُرْآنُ ظَاهِرَةٌ أُنْبَقُ وَبَاطِنَةٌ عَمِيقٌ.<sup>۱۶</sup>

قرآن ظاهرش بسیار شگفت‌انگیز و باطنش (بی‌نهایت) عمیق است.

به هر حال با توجه به آیات و روایات، روشن می‌شود که قرآن حقیقتی است ذو مراتب و مرتبه وجودی آن بعد از مرتبه وجودی آفریدگار است که در هر مرتبه، ظهور و جلوه خاصی دارد و عقل آنگاه که ملاک را از طریق نقل کشف کرد ذو مراتب بودن آن را مورد تأیید قرار می‌دهد.

۱۴ - بحار الانوار ج ۹۱/۹۲، روایت ۳۷.

۱۵ - بحار الانوار ج ۹۲، ص ۲۰.

۱۶ - بحار ج ۹۲، ص ۲۰ و ۱۰۳.

### حقیقت قرآن یا انسان کامل

چنانکه روشن شد قرآن یک حقیقت نورانی ذومراتبی است که مرتبه عالی اش اقرب الی الله و برتر از هر وجودی جز وجود خدا می باشد و اگر انسانی بدان مقام عالی و نورانی قرآن اتصال پیدا کند با آن اتحاد پیدا کرده اقرب الی الله می شود و چنین انسانی قرآن ناطق بوده و کلیه اوصافی که برای قرآن هست برای او نیز ثابت می شود گویا این دو (قرآن و قرآن ناطق) در مرتبه نازل و وجود، از هم جدا بوده ولی در مرتبه عالی آن، یکی هستند. تفاوت این دو در مرتبه نازل این است که قرآن، کتاب صامت است و انسان کامل، قرآن ناطق و آن ثابت است و این متحرک و گرنه همان تعریفی که برای حقیقت قرآن بیان شد بر انسان کامل نیز صدق می کند بنابراین می توان گفت:

انسان کامل نیز همچون قرآن، حقیقتی نورانی و دارای مراتب گوناگونی است که مرتبه عالی آن اقرب الی الله است، چنانکه در رابطه با نور و روح نبی گرامی اسلام حضرت محمد (ص)، احادیث و روایات زیادی بیانگر این نکته هستند که اول چیزی که خدا آفرید نور آن حضرت بود و این نور در این مرتبه با مرتبه نورانی قرآن یکی بوده و از یک حقیقت برخوردارند و در مراتب دیگر نیز وحدت در میان آن دو حاکم است. انسان کامل و قرآن، عدل یکدیگر بوده در یک ترازو قرار دارند و در ارض و سماء قرب، از هم جدا نمی شوند، هر دو، سبب هدایت هستند اما دو راه جدا از هم نیستند بلکه یک راهند که به سوی هر دو نیامدن و یکی را بدون دیگری برگزیدن، سبب گمراهی و ضلالت می شود، اگر کسی بتواند حقیقت قرآن را بشکافد جز وجود مقدس علی (ع) چیز دیگری را در عمق آن نخواهد یافت و اگر بتواند به حقیقت والای علی (ع) برسد، قرآن را تمام و کمال در وجود آن حضرت خواهد دید، دیگر ائمه اهل بیت نیز یکی پس از دیگری نمونه بارز انسان کامل بوده و در کلیه صفات و خصوصیات عدل قرآنند زیرا اگر در پاره ای از صفات اشتراک با قرآن داشته باشند عدل آن نخواهند بود. قرآن در توصیف خود می فرماید:

تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ ۝ ۱۷ (بیانگر هر چیزی است) و امام صادق (ع) می فرمایند:  
إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَخْتِجُ الْعِبَادَ إِلَيْهِ إِلَّا بَيَّنَّهُ لِلنَّاسِ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ: لَوْ كَانَ هَذَا نَزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ

فِيهِ ۱۸

خدا در قرآن بیان هر چیزی را نازل فرموده قسم به خدا در قرآن از بیسان چیزی که انسان بدان احتیاج پیدا می‌کند فرو گذاری نشده است تا آنجا که کسی نمی‌تواند بگوید: کاش فلان چیز هم در قرآن بیان می‌شد.

انسان کامل نیز به همه چیز، عالم است چنانکه حضرت صادق (ع) فرمودند:

وَاللَّهِ إِنِّي لَا أَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ كَأَنَّهُ فِي كَفِّي، فَهوَ خَيْرُ الْأَرْضِ وَخَيْرُ مَا يَكُونُ وَخَيْرُ مَا هُوَ كَائِنٌ قَالَ اللَّهُ: فِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ.<sup>۱۹</sup>

قسم به خدا من همه مطالب قرآن را از اول تا آخر می‌دانم، گویانکه از اول تا آخر آن در کف دستم است در آن، خبر آسمانها و زمین و بیان هر آنچه رخ می‌دهد و هر آنچه قابل پیدایش است، آمده است چنانکه خدا فرموده: در آن بیان همه چیز وجود دارد.

قَالَ عَلِيُّ (ع) مَا بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ شَيْءٌ إِلَّا وَآنَا أَعْلَمُهُ.<sup>۲۰</sup>

علی (ع) فرمود: هر چه در قرآن هست همه را من می‌دانم.

قرآن از هر جهت محفوظ بوده و باطل را در آن راهی نیست: لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ.<sup>۲۱</sup> انسان کامل نیز معصوم است و باطل در هیچ بعدی از ابعاد وجودی او راه ندارد از این رو در علم او خطا و اشتباه راه ندارد.

قرآن کتاب هدایت و ارشاد است: هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ<sup>۲۲</sup> هُدًى لِّلنَّاسِ<sup>۲۳</sup>

و انسان کامل هدایت کننده و ارشاد کننده مردم با تمام وجود خود می‌باشد زیرا انسان کامل در حقیقت قرآن ناطق است.

قرآن مجید و انسان کامل هر دو جبل الله هستند که از آسمان به زمین کشیده شده و رابط میان خدا و مردم بوده و راه مردم به سوی خدا با چنگ زدن به آن دو شناخته می‌شود چنانکه پیامبر گرامی اسلام (ص) در خطبه ای مشهور در مسجد خیف در حجة الوداع فرمودند:

إِنِّي وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَى الْخَوْضِ خَوْضاً عَرِضَةً مَا بَيْنَ بَصْرَى إِلَى صَنْعَاءَ فِيهِ فِدْحَانٌ عَدَدُ نُجُومِ السَّمَاءِ وَأَنَا مُخْلِيفٌ فِيكُمْ أَلْتَقَلْبِي أَلْتَقَلْبِ الْآلِ كُبْرَى الْقُرْآنِ وَالْتَقَلَّ الْأَضْرَعِ عِزَّتِي وَأَهْلَ بَيْتِي هُمَا حَبْلُ اللَّهِ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَمْ تَضِلُّوا سَبَبٌ مِنْهُ يَبْدِ اللَّهُ وَسَبَبٌ يَأْتِيكُمْ (وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى) ظَرَفٌ يَبْدِ اللَّهُ وَظَرَفٌ يَأْتِيكُمْ...<sup>۲۴</sup>

.....

- |  |                                     |
|--|-------------------------------------|
| ۱۹ - بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۸۹، روایت ۳۲. | ۲۲ - سوره بقره/۲.                   |
| ۲۰ - بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۹۷.           | ۲۳ - سوره بقره/۱۸۵.                 |
| ۲۱ - سوره فصلت/۴۲.                       | ۲۴ - بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۳-۱۰۲. |

من و شما وارد حوضی می شویم که عرض آن مساوی با فاصله بُضری تا صنعا است و در آن آبخورهائی به تعداد ستارگان آسمان وجود دارد من در میان شما دو امانت سنگین بجا می گذارم یکی ثقل اکبر که قرآن است و دیگری ثقل اصغر که عترت و اهل بیت من است. این دو، ریسمان محکم خدا هستند که در میان خدا و شما رابطه برقرار می کنند و تا وقتی که به آن دو چنگ زده اید گمراه نمی شوید زیرا آنها سببی هستند که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر در دست شماست. علت اینکه فرمود **لَمَّا خَبَلانِ** و به عبارت دیگر جبل را مفرد به کار برده نه تشبیه، آن است که اشاره کند در میان قرآن و اهل بیت دوئیتی وجود ندارد از یک حقیقت برخوردار بوده و یک راهند.

ام سلمه (رض) می گوید: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود:

**إِنَّ عَلِيًّا مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرْتَدَّا عَلِيَّ الْخَوْضَ.**<sup>۲۵</sup>

علی با قرآن است و قرآن با علی (ع) از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. معیت در عالم معنی غیر از معیت در عالم اجسام است، معیت در عالم اجسام همراه با نوعی از تفارق است، بدین معنی که دو شخصیت و دو وجود با هم و در کنار هم قرار می گیرند ولی در عالم معنی تفارق به هیچ وجه ممکن نیست، علی (ع) با قرآن و قرآن با علی (ع) وحدت دارد و نتیجه ای که از مطالب بالا گرفته می شود این است که علی (ع) قرآن ناطق است، مؤید این مطلب تفسیری است که در مورد آیه **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ**<sup>۲۶</sup> کرده اند که مراد از کتاب در این آیه علی (ع) است. فرقی ندارد که مراد از کتاب قرآن باشد یا علی (ع) در هر دو صورت مقصود حاصل است و هر دو صحیح و درست می باشد زیرا علی (ع) همان قرآن است (ولی قرآن ناطق) سخنش، دیدش، حرکتش، فکرش، عبادتش، و قضاوتش و... متن قرآن و حقیقت تجسم یافته آن است، اگر در میان علی (ع) و قرآن کثرت و دوئیتی دیده می شود به جهت آن است که در عالم ماده هستیم و از دیدگاه و شرایط این عالم به آنها نگاه می کنیم.



.....

۲۵ - بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۸۰.

۲۶ - تفسیر صافی، ج ۱، ص ۷۸، ط مشهد (پنج جلدی).

# مستضعفان و مستکبران

## از دیدگاه قرآن و عترت

محمد حسین اسکندری

قسمت پنجم

در چهار قسمت گذشته این مقاله مباحثی از جمله: محورهای اساسی استکبار و استضعفان، عوامل ایجاد کننده محرومیتها و آیات و روایات مربوط به آنها مطرح شد.

در این قسمت از مقاله ابتدا وظیفه مردم و دولت در مقابله با شکل سوم و چهارم استکبار یعنی «قانون شکنی افراد سودجو و قدرت طلب» و «القاء توقعات و انتظارات کاذب در میان جامعه» تبیین می‌گردد، آنگاه راههای حمایت از محرومان به طور مفصل مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

و مستضعفان حمایت به عمل آورد. به هر حال مسئولیت در این مورد به عهده قدرت قضایی کشور است و نمی‌توان آن را به یک طرز فکر و یک خط سیاسی فکری نسبت داد.

در ارتباط با شکل چهارم استکبار، افراد و گروههایی احياناً جو غیر واقعی و احساس محرومیت کاذب به وجود می‌آورند، یا مخالف اسلام و انقلاب و در ارتباط با استکبار بین الملل هستند و در آرزوی به دست آوردن حاکمیت مطلق و غیرقانونی

در ارتباط با شکل سوم استکبار یعنی قانون شکنی افراد سودجو و قدرت طلب در درون جامعه اسلامی که طبیعتاً به استضعفان و محرومیت کسان دیگری می‌انجامد، چون در این مرحله اسلام حاکمیت دارد وظیفه قدرت قضایی است که با این بیماری در درون جامعه اسلامی برخورد کند و به وسیله مجازات متجاوزان و کیفر تبهکاران از قانون شکنی و تعدی به حدود خدا و تجاوز به حقوق دیگران پیشگیری نموده و از این رهگذر از محرومان

خویش و ایجاد حاکمیت استکباری، به طور منافقانه یا آشکارا تلاش می‌کنند تا مانع را از سر راه خود بردارند و بر خرمراد سوار شوند. ولی در حقیقت باید گفت: مستضعف و محروم رقبای ایشان هستند که در اثر تاخت و تازهای اینان به ناحق خرد شده و در این جو تصنعی و ساختگی محو و نابود می‌شوند تا روزی که سر برآورند و در دادگاه عدل الهی داد خود را از ستمگران بستانند.

این گروه، هم هدف نادرست دارند و هم با برخورداری از نوعی سیاست ماکیاولی و دوری از سیاست و صداقت اسلام و اعتقاد به این که هدف وسیله را توجیه می‌کند از وسایل نامشروع استفاده می‌کنند و از آنجا که پیچیده و چند چهره هستند مبارزه با ایشان نیز مشکل است.

مردم باید آگاهی یابند، جو شور و احساسات به تعقل، و شعار به شعور تغییر یابد تا بتوانند نفاقها و پیچیدگیها و سیاست بازیها را بشناسند، در غیر این صورت خطری بزرگ و آینده‌ای تاریک و مبهم در درون این جریان نفاق و در پشت این چهره فریبی ظاهری برای جامعه به تصویر خواهد آمد و آن ارزشهایی را که مسلمانان صرفاً به خاطر آنها بود که جهاد کردند و اموال و نفوس و فرزندان خود را پیشکش نمودند، فنا و ضدارزش می‌شود و ضدارزشها به صورت ارزش درخواهد آمد.

خدا و اسلام و روحانیت و معنویت

و... جایگاه منیع خود را رها می‌کنند و شیطنت و حيله و تزویر و ناپاکی و دروغ و خیانت و هرزگی و فسق و رذالت و پستی و... جایگزین آنها خواهد شد.

آیا این خطر بزرگی نیست که تا کنون بسیاری از شخصیت‌های مذهبی گرانقدر روحانی و غیرروحانی به دست دشمن به شهادت رسیده و ترور شده‌اند و آیا این خطر بزرگتری نیست که دشمن تا کنون موفق شده قشر عظیمی از روحانیت را پیوسته با طرحها و نقشه‌های گوناگون به نام روحانیت و در پرتو حمایت از روحانیت از مقام والایش پایین کشد و از موقعیت بلند اجتماعی و شخصیت و احترامی که برخوردار بوده‌اند ساقط سازد؟ و آیا این خطر بزرگی نیست که بخشی از قوانین اسلام با نام بخش دیگری از آن زیر سؤال برود؟

### چگونه از محرومان حمایت کنیم؟

تا اینجا درباره مستضعفان، مطالبی بیان داشتیم. اینک درباره دیگر محرومان (مثل از کار افتادگان، معلولان، درماندگان، ضعیفان، بیکاران و محرومان جنگ و سیل و زلزله و...) مطالبی مطرح می‌کنیم:

\* الف - در بین مسلمانان عارف به فرهنگ اسلامی هیچ خط فکری که مخالف با حمایت از محرومان باشد وجود ندارد. اصولاً حمایت از محروم و ضعیف و مظلوم علاوه بر اینکه فطری انسان است، در قرآن و روایات معصومین (ع) نیز مورد توجه و

تأکید زیاد بوده و سیره عملی پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار می‌باشد. بنابراین لزوم توجه به محرومان را همه گروه‌های مسلمان و همه خطوط فکری اسلامی قبول و روی آن اصرار و پافشاری دارند. گرچه، بعضی از گروه‌ها در زمینه تبلیغات از این شعار بیشتر استفاده و احیاناً سوء استفاده می‌کنند. پس در اصل مسئله حمایت از محروم اختلافی وجود ندارد، بلکه اختلاف در روش حمایت از محرومان است. و در اینکه آیا چه نظامی باید حاکم باشد تا وضع اقتصادی رشد کند، سطح زندگی مردم بالا بیاید و محرومان از این وضع رنج آور، ناداری و حرمان خارج شوند؟ روشنتر بگوییم: در مبارزه با فقر و محرومیت، در میان اندیشمندان مسلمان، یک خط فکری بر این باور است که باید طرح و برنامه اقتصادی نظام بگونه‌ای باشد که وضع مادی - معیشتی جامعه روز به روز به سوی رشد و توسعه بیشتر - در چارچوب حدود و مقررات اسلامی - حرکت کند، تا در نتیجه، وضع اقتصادی همه جامعه، خوب شود و در ضمن آن، محرومان نیز حداقل به یک زندگی متعادل و متوسط دست یابند. این طرز فکر بیشتر بر کار، تلاش و تولید تکیه می‌کند و آن را به عنوان اصلترین مسئله و مسائل دیگر را به عنوان مطالب فرعی مطرح می‌سازد و طبیعی است که این حقیقت در گرو آن است که آزادی و امنیت اقتصادی افراد در چارچوب شرع انور و حدود و مقررات و

سنن الهی و اسلامی تضمین شود و با عناوین توهین آمیز مورد حمله و کم لطفی و محدودیتهای غیر ضروری قرار نگیرد.

خط فکری دیگر بیشتر از عدالت اقتصادی طرفداری می‌کند و توزیع درآمد را (بدون توجه به رشد تولید) اصل می‌داند و با ثروت به طور مطلق مخالف است یعنی عدالت را جویری معنا می‌کند که به یک چنین موضع گیری مجبور می‌شود.

ولی باید توجه کرد که نظام اسلامی، رشد و توسعه و آزادی اقتصادی را، البته نه به طور مطلق، بلکه در محدوده مقررات و برنامه ویژه مورد توجه قرار داده و با نظام‌های مخالف آن یعنی سوسیالیسم و کمونیسم کاملاً متفاوت است. با کمی دقت می‌توان این حقیقت را دریافت که منهای رشد و توسعه اقتصادی، توزیع صرفاً می‌تواند تأثیر محدود و غیر قابل ملاحظه‌ای در زندگی همه افراد داشته باشد که چندان کارساز نیست. بنابراین، واقعیت‌ها و نیز وقایع و تجربه تلخ دیگران را باید در نظر بگیریم و توزیع را به شکلی طرح کنیم که مانع رشد و توسعه نگردد و نهایتاً به ضرر همه جامعه اعم از غنی و فقیر تمام نشود.

نظام اسلامی در عین حال، از وجود آمدن شکافها و تفاوت‌های فاحش در سطح زندگی افراد جامعه باز هم نه به طور مطلق بلکه در چارچوب مقررات و حدود خود ممانعت می‌ورزد. مهم این است که قوانین اسلام در هر زمینه‌ای با یک نظر وسیع و

دقیق و ملاحظه همه جانبه با توجه به مقتضیات زمان و رعایت اهم و مهم و تأکید بر حفظ نظام و کیان اسلام، به منظور اداره جوامع مسلمان به دقت استنباط شود و به اجرا درآید. در این صورت می‌تواند در برابر جوامع دیگر و قدرتهای بزرگ روی پای خود بایستد، از کیان خود دفاع و موقعیت خود را در دل انسانها حفظ کند. بنابراین، با نظام سرمایه‌داری و لیبرالیسم نیز قطعاً و کاملاً متفاوت خواهد بود.

پس اسلام، روش ویژه و عقاید مخصوص خود را دارد که نباید وصله‌های افکار بیگانه و ناهماهنگ به آن زده شود و هرگونه تغییر و تحولی در آن ناگزیر است با عقاید و اصول آن، سازگار بوده و تأیید قطعی آنها را همراه داشته باشد.

\* ب - گرچه حمایت از محرومان امری لازم و حیاتی است، ولی باید توجه داشت که حفظ احترام ایشان نیز به همان اندازه از اهمیت برخوردار خواهد بود. بنابراین باید کاملاً مراقب باشیم حمایت از محرومان به شکلی طرح نشود که عزت و عفت انسانهای محروم را خدشه دار سازد و ایشان را به دامن دیگران بیندازد. و حتی المقدور اولاً، بدون سرو صدا و شعار و در یک کلمه عملاً به حمایت از محرومان بپردازیم، و ثانیاً به شکلی حمایت کنیم که شخص محروم احساس نکند گل بر دیگران است، بلکه از کار و تلاش و بازوی خود بهره‌مند و زندگیش تأمین شود که این روش

هم با عزت نفس محرومان سازگارتر و هم برای وضع کلی اقتصاد و جامعه مفیدتر است. در غیر این صورت محرومان عزت خویش را از دست می‌دهند و بتدریج از این رهگذر برای لقمه‌ای نان به کرنش و تملق تن درمی‌دهند. چنان که در طول تاریخ خودمان به افراد بسیاری برمی‌خوریم که در برابر قدرتمندی، نامه‌ها نوشته و شعرها گفته و مداحیها و کرنشها کرده‌اند، تا از وی صلح و پاداشی بازستانند و گذران زندگی خویش سازند در صورتی که اسلام، انسان را از تملق و چاپلوسی بیزار و بر عزت و توکل و اعتماد بنفیس امیدوار می‌سازد. در بعد اقتصادی - اجتماعی نیز اگر محرومان کار نکنند و سربار دیگران باشند، سطح مصرف بالا می‌رود و سطح تولید پایین می‌آید و چنین وضعی، اقتصاد را بیمار می‌کند، تعادل عرضه و تقاضا را برهم می‌ریزد و سبب گرانی و نایابی می‌شود. برخی از شعارهایی را که از روی احساسات سر می‌دهیم و با صداقت و دلسوزی هم آن را مطرح می‌کنیم، اگر دقت کنیم، درخواهیم یافت که خواه و ناخواه اثر معکوس دارد و در کل به ضرر جامعه و محرومان خواهد بود. چرا که توقعها و انتظارات را بالا می‌برد و افراد را نسبت به کار و تلاش و تولید دل سرد می‌کند. و این همراه با موانع طبیعی تولید و موانعی که عوامل سیاسی احیاناً ایجاد می‌کنند، وضع اقتصاد را بیمارگونه می‌سازد. پس با فراهم آوردن زمینه کار برای محرومان، هم به رشد



اخلاقی و رفع نیازهای ایشان کمک کرده ایم و هم اقتصاد کلی جامعه را بهبود بخشیده، زمینه تعادل عرضه و تقاضای کل را فراهم نموده و با یکی از عوامل مهم تورم و گرانی به مبارزه برخاسته ایم.

از اینجاست که می بینیم در آیات و روایات برکار و تلاش و تولید تأکید شده است:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْسُوا فِي مَنَاجِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ الْأَشْجُرُ﴾<sup>۱</sup>

او کسی است که زمین را برای شما رام کرده است. پس بر پشت و اطراف آن سیر کنید و از روزی آن بخورید و بازگشت به سوی اوست.

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>۲</sup>

پس هنگامی که نماز پایان یافت در زمین پراکنده شوید و فضل خدا را طلب و یاد او بسیار کنید، باشد تا رستگار شوید.

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾<sup>۳</sup>

در آنچه که خدا به تو داده است جهان آخرت را طلب کن و نصیب خود را از دنیا فراموش مکن.

﴿اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ عَدَا﴾<sup>۴</sup>

برای دنیای خود آن چنان بکوش که گویی برای همیشه زندگی می کنی و برای آخرت خود آن چنان که گویی فردا خواهی مرد.

اصولاً این جهان، جهان عمل و تلاش است و زندگی مادی و معنوی و دنیوی و اخروی انسان، ساخته کوشش او خواهد بود. این سنت خدا و فلسفه حیات و اساس زندگی انسانی در روی زمین است:

﴿وَابْتِئْتُمُ الْأَرْضَ الْمَيْتَةَ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ لِيَسَاءَ كَلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ﴾<sup>۵</sup>

و این نشانه ای است برای انسانها که زمین مرده را زنده کردیم و از آن دانه ای بیرون نمودیم که از آن می خورند و در آن خرما و انگور قرار دادیم و چشمه جاری ساختیم تا از حاصل آن و دسترنج خود بخورند. پس آیا شکر نمی کنند؟!<sup>۶</sup>

و امام صادق (ع) می فرماید:  
 اعلم يا مفضل... جعل الخبز مقذرا لأينك إلا بالعبادة والحركة ليكون للإنسان في ذلك شغل يكفه عما يُخرجهُ إليه الفراغ من الأشر والعبس... واعتبر ذلك بمن نشأ في الجدة ورفاهية العيش والترفيه والكفاية وما يُخرجهُ ذلك إليه.<sup>۷</sup>

بدان ای مفضل... (خداوند) دستیابی به نان

- .....
- ۱ - سوره ملک / ۱۶.
  - ۲ - سوره جمعه / ۱۱.
  - ۳ - سوره قصص / ۷۷.
  - ۴ - مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۸ (بنقل میزان الحکمة).
  - ۵ - سوره یس / ۳۴ - ۳۶.
  - ۶ - بحار، ج ۳، ص ۸۷.

را مشکل قرار داد که جز با چاره‌اندیشی و تلاش فراهم نشود تا برای انسان سرگرمی باشد که وی را از عیاشی و بیهودگی که از بیکاری حاصل می‌شود، باز دارد... علاوه بر آن نتایج و خواسته‌هایی که از کار حاصل می‌شود مثل داشتن رفاه در زندگی، کفایت و بی‌نیازی و غیره.

ارزش کار از دید اسلام تا آنجاست که در بعضی از روایات در مواردی بالاتر و عظیمتر از ارزش جهاد به شمار آمده است:

أَلَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ مَا يَكْفِيهِ  
عِيَالَهُ أَكْبَرُ مِنْ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.<sup>۷</sup>

آن که از فضل خداوند چیزی طلب می‌کند تا به وسیله آن عائله و خانواده خویش را بی‌نیاز سازد، پاداشی بزرگتر از پاداش جهاد گمراه خدا دارد.

و در بعضی روایات سعی و تلاش در رفع نیاز زندگی در زمره بزرگترین عبادتها و بندگیها به شمار آمده است. چنانکه پیامبر (ص) به دو نفر از صحابه خود که با کار و کوشش زندگی برادرشان و خانواده او را اداره می‌کردند، تا وی فرصت داشته باشد پیوسته به نماز و روزه مشغول باشد فرمودند:

أَنْتُمْ أَعْبُدُونَهُ

شما بهتر از او خدا را عبادت می‌کنید.

و در تعدادی از روایات از کسانی که بدون کار و کوشش از خدا روزی می‌خواهند، یا سنگینی زندگی خویش را بر دیگران تحمیل می‌کنند، یا به تکدی و سؤال از دیگران می‌پردازند منقّت شده است:

إِنَّ أَلَّةَ بَكْرَةِ الْعَبْدِ فَأَغْرًا فَأَهُ يَقُولُ يَا رَبِّ

آزرقنی.<sup>۸</sup>

خداوند از آن بنده که (بدون کار و کوشش) دهانش را باز کرده می‌گوید: پروردگارا روزیم ده ناخرسند است.

در روایت دیگری این حقیقت روشنتر بیان شده است:

وَرَجُلٌ يَفْعُدُ فِي بَيْتِهِ وَيَقُولُ: «يَا رَبِّ  
آزُرْنِي» وَلَا يَخْرُجُ وَلَا يَطْلُبُ أَلَزَّقَ رَبُّكَ اللَّهُ  
عَزَّوَجَلَّ لَهُ: عَبْدِي أَلَمْ أَجْعَلْ لَكَ أَلْسَبِيلَ  
إِلَى أَلْقَلْبِ أَلتَّصَرَّفِ فِي أَلْأَرْضِ بِجَوَاحِ صَحِيحَةٍ  
فَتَكُونُ قَدْ أَعْدَزْتَ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ فِي  
أَلْقَلْبِ أَمْرِي وَلَكَيْلَا تَكُونَ كَمَا عَلَى أَهْلِكَ<sup>۹</sup>

(از جمله کسانی که دعایشان قبول نمی‌شود) کسی است که در خانه بنشیند و بگوید: «خدایا مرا روزی بده» و در طلب روزی، از منزل بیرون نرود خداوند در پاسخ به او می‌گوید: ای بنده من آیا راه طلب روزی و تصرف در زمین را با اعضای سالم و قوی در اختیار تو قرار ندادم، تا در اطاعت امر من معذور باشی و سربار فامیل و دوستان خود نگردی؟

مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَلْفَى كَلْمَهُ عَلَى أَلنَّاسِ<sup>۱۰</sup>

از رحمت خدا دور است آن کس که بار زندگی خویش بر مردم تحمیل کند.

لَاَنْ يَا تُخَذُ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ قَبِيْذَهُ بِهٖ اِلَى  
الْجَبَلِ فَيَخْتَطِبُ ثُمَّ يَأْتِي بِهٖ فَيَحْمِلُهُ عَلَى ظَهْرِهِ

۷- وسائل، کتاب التجاره، ج ۱۲، ص ۴۳.  
۸- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۵، ح ۱۸، با کمی تفاوت.  
۹- وسائل، کتاب التجاره، ج ۱۲، ص ۱۴-۱۵، ح ۲۱۸۹۰.  
۱۰- وسائل، ج ۱۲، ص ۱۸، ح ۲۱۹۰۳.

خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ الْكَتَابَ. ۱۱

اگر یکی از شما ریسانش را برداشته به کوه برود، هیزم جمع آوری نموده و بر پشت خود حملش کند برای او بهتر است از آنکه از مردم چیزی درخواست کند.

در مذمت سستی و تنبلی و در اهمیت احیا و عمران زمین و کشت و زرع و غرس و کسب و حرفه، روایات زیادی آمده و همه این حقیقت را گوشزد می‌کنند که انسان در زندگی حتی الامکان باید بر کار و تلاش و دسترنج خویش متکی باشد. کمکهای مستقیم باید حالت استثنایی داشته و منحصر به مواردی باشد که به خاطر ناتوانی کارگر و نبودن زمینه کار، کار کردن ممکن نیست و یا اگر ممکن است رسا و مکفی به تأمین زندگی نیست.

\* ج - یکی از کارهای اساسی برای حمایت از محرومان برنامه ریزی صحیح به منظور پرورش روحی و جسمی آنان است، تا از جهت اخلاقی رشد کنند و راه صحیح زندگی را باز شناسند.

با پرورش نیروها و استعدادها سرشار ولی شکل نگرفته ای که دارند برای انجام کارهای دقیق و فعالیتهای متنوع تولیدی آماده می‌شوند. اگر این نیروها با تعالیم صحیح شکل پیدا کنند و استعدادها شکوفا شوند، قدرت، خلاقیت و تولید در سطح وسیع بالا می‌رود.

لذا مشکل اصلی، مشکل تولید است نه توزیع. البته در توزیع نیز مشکل وجود دارد و

باید تلاش و پیگیری شود که توزیع شکل صحیح خود را پیدا کند لیکن مشکل اصلی، تولید است و اگر تولید وجود نداشته یا ضعیف باشد، توزیع هر قدر هم سالم باشد هیچ دردی را دوا نمی‌کند. وقتی کالایی محدود است و تولید نمی‌شود، هر قدر به توسط بعضی شعارها، توقعات بالا برود و به تعداد متقاضیان و درخواست کنندگان همان مقدار محدود کالا اضافه شود، وضع بازار در هم می‌ریزد و گرانی به شکل سرسام آوری بالا می‌رود و باز هم محرومان بیش از پیش لطمه می‌خورند. بنابراین باید شعارها جوری تنظیم شوند که به تولید هر چه بیشتر اصالت داده شود. حتی تولید می‌تواند رنگ عبادت به خود بگیرد و با خلوص نیت انجام شود. مانند تولید برای کسب رضای حق، برای کمک به ضعفا، برای تقویت اسلام و نظام، برای تعادل وضع اقتصادی مسلمین و... البته پس از تولید و در مرحله دوم، نوبت به این می‌رسد که توزیع هم شکل صحیح و اسلامی خود را پیدا کند این در مرحله دوم از اهمیت، جایگاه خاص خود را دارد.

\* د - در توزیع باید عدالت اساس باشد و به دقت رعایت شود. ولی چون در جامعه هم نیروهای کمتی وجود دارد و هم نیروهای کیفی، قطعاً این دو نیرو در شکل گیری مفهوم عدالت مؤثر و سهمین اند. پس در ضمن .....

۱۱ - صحیح بخاری، ج ۱، ۲۵۸، ط دارالمعرفه.

کنار زدن بی عدالتیها که در زمینه توزیع انجام می‌گیرد و سر و سامان دادن به وضع اقتصاد و داد و ستدها و کارخانه‌ها و کارگاهها و جلوگیری از سوء استفاده کسانی که از اوضاع آشفته بازار سوء استفاده می‌کنند و سودهای کلان به جیب می‌زنند و مایلند همیشه اوضاع به گونه‌ای باشد که بتوان از آن سوء استفاده کرد هر چند به عموم مردم فشار وارد آید و نظام لطمه بخورد و ضعفا مایوس شوند، بر ما است که در توضیح مفهوم عدالت و اجرای آن به این دو نیرو و نقشی که در وضع اقتصاد دارند کاملاً توجه کنیم. غفلت از واقعیتها بر خلاف دوراندیشی است و موجب خسران و ایجاد مشکلات بیشتر خواهد شد.

اگر عدالت را به معنی برابری مطلق بگیریم، در حقیقت فقط نیروهای کمتی را آن هم به شکل ناقص به حساب آورده‌ایم و نیروهای کیفی را کلاً طرد نموده‌ایم. در صورتی که اگر واقعیتها را مورد مطالعه و دقت قرار دهیم، درخواستیم یافت که نیروهای کیفی نقش بیشتر و چشمگیرتر دارند و احیاناً تأثیریک نیرو که از کیفیت و ذوق و استعداد سرشار و بالایی برخوردار است، می‌تواند با نقش و تأثیرده‌ها نفر معادل باشد. و بدیهی است که حذف این نیروی فوق‌العاده چه ضرر و خساراتی را به دنبال خواهد داشت در چنین مواردی است که حذف و برخورد تند، عکس‌العمل مشابه در جامعه ایجاد می‌کند و به دنبال آن

باز هم مشکل فراوانتر می‌شود. باید به جای برخورد سیاسی تند، از عوامل و انگیزه‌های اخلاقی استفاده کرد و ایشان را به نفع ضعفا و محرومان و جامعه و مکتب و به نفع آینده و آخرت و معنویت خویش و ادار به فداکاری و ایثار نمود و از نیروی فوق‌العاده آنها به نفع جامعه و ضعفا استفاده کرد و از عکس‌العمل آنان در امان بود.

اگر در جامعه‌ای صرفاً نیروهای کمتی مورد عنایت قرار گیرند و نسبت به نیروهای کیفی بی‌توجهی شود، گرچه تساوی و هماهنگی در زندگی مردم بیشتر می‌شود و امتیازات و تفاوتها کمتر، ولی قطعاً چنین موضع‌گیری به رکود و عقب‌ماندگی اقتصادی جامعه، پایین آمدن تولید، گسترش فقر و محرومیت کمتی و همگانی، خواهد انجامید. و اگر بیش از حد به نیروهای کیفی توجه شود و نیروهای کمتی مورد بی‌اعتنایی قرار گیرند، روز به روز در زندگی اقتصادی تفاوتها نامعقول و تضاد طبقاتی افزوده و شکافها عمیق خواهد شد، که در نهایت سبب سقوط و از هم گسستن جامعه می‌شود، چنانکه تجربه نشان داده است.

یکی از ابعاد عدالت اجتماعی رعایت دقیق تعادل نیروهای کمتی و کیفی در برنامه‌ریزیهای اقتصادی است، تا در سایه آن، عدالت اجتماعی، استحکام و بقاء جامعه همه با هم تضمین شود. در این صورت گرچه سطح زندگیها به هم نزدیک

می شود و جلوشکافهای عمیق اقتصادی و تفاوت‌های زیاد طبقاتی گرفته می شود اما مسلماً توجه به نیروهای کیفی با دادن امتیازاتی به آن نیروها همراه خواهد بود.

ما در این رابطه به آیات و روایات گوناگونی برمی خوریم که رعایت آنها در تصحیح توزیع تأثیر فراوان دارد. و اینها دستوراتی هستند درباره دادن حق کارگران به طور کامل و رعایت حق همسر و فرزندان و پرداخت مالیاتهایی که بر ما لازم است (ولی قبل از گرفتن مالیات باز هم بر اهمیت تولید تأکید می شود).

علی (ع) می فرماید:

وَلْيَكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يَنْدُرُكَ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ وَأَمَّ بَسْتَقِيمَ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلاً... وَأَمَّا بَيْتِي خَرَابٌ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَارِ أَهْلِهَا. ۱۲

و باید توجه تو (ای مالک) به آبادانی زمین بیش از توجه به گرفتن خراج باشد زیرا جمع آوری خراج حاصل نیاید جز با عمارت و آن کس که بی عمران درخواست خراج کند، شهرها را ویران و رعیت را هلاک سازد و حکومت وی جز مدت کوتاهی راست نیاید... تا آنکه می گوید: خرابی زمین از نداری اهل آن ایجاد می شود.

همچنین، در تصحیح توزیع، کم کردن کارهای کاذب و واسطه ها در حد ضرورت، هدایت افراد به سوی کارهای مفید، خودداری از احتسار، ربا، رشوه،

کم فروشی، گران فروشی و... همگی دستوراتی هستند روشن که رعایت آنها به صحت و استدال مزاج اقتصادی جامعه و تقویت زندگی محرومان کمک محسوس خواهد کرد.

از همه مهمتر وظائفی است که هم جامعه و هم افراد مؤمن در برابر طبقات ضعیف دارند چنانکه علی علیه السلام می فرماید:

ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُتَحَاجِّينِ وَأَهْلِ الْبُؤْسِ وَالزَّفْنَى فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَائِمًا وَمُقْتَرًّا وَأَخْفَظَ إِلَيْهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ وَأَجْمَلَ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ تَيْتِ مَالِكَ وَقِسْمًا مِنْ غَلَاتِ صَوَا فِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ... فَلَا يَسْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ نَظْرُ فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِ الْكَافَةِ لِأَحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهْمِّ فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ وَتَفْقُدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَفْتَحِمُهُ الْعِيُونَ وَتَحْفِرُهُ الرِّجَالُ فَفَرِّغْ لَوْلِيكَ يُقْتَكِ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالنَّوَاضِعِ فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ ثُمَّ أَعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ فَإِنَّ هَوْلًا مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ أَخْوَجُ إِلَى الْأَنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ ۱۳

سپس خدا را در نظر داشته باش نسبت به .....  
.....

۱۲ - نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳.

۱۳ - همان.

طبقه پائین که چاره ندارند از مستمندان، نیازمندان، تهیدستان و از کارافتادگان که در این طبقه، سؤال کننده و هم خوددار هستند. حق خدا را در میان آنان که از تو خواسته حفظ کن بخشی از بیت المال و بخشی از گنجهای سرزمینهای جامعه اسلامی را در هر شهری برای ایشان قرار بده... پس مباداغرور زمامداری تو را از ایشان باز دارد که با انجام کارهای مهم هرگز از زمین ماندن کارهای کوچک معذور نیستی. پس دل از ایشان برنگیر روی از آنان برمتاب از وضع آنان که به تو دسترسی ندارند و در بین مردم، خوار و حقیرند جو یا شو. فردی مورد اعتماد، خداترس و متواضع به این کار اختصاص بده تا وضع ایشان را به تو گزارش کند پس نسبت به ایشان چنان کن تا در روز ملاقات، خداوند عذرت را بپذیرد که ایشان در جامعه از دیگران به انصاف نیازمندترند.

بنابراین، یکی دیگر از وظایف حکومت اسلامی این است که مازاد ثروت اغنیا را بگیرد و به محرومین بپردازد، البته از طرق صحیح و بر اساس ضوابط مشخص و موجود. \* \* \* در زمینه مصرف از اسراف و اتراف و تبذیر و خودخواهی و خودپرستی و فخر فروشی و رفاه طلبی زیاد، باید خودداری کنیم و بدانیم که در جامعه ای زندگی می کنیم که بسیاری از افراد آن در ضروریات زندگی دستشان بسته و چه بسا کسانی نان شب ندارند. گر چه عفت و عزت به ایشان اجازه اظهار و سؤال و شکایت و... نمی دهد و با سلی صورت خود را سرخ می کنند.

در چنین جامعه ای چه جای آن است که انسان دست به اسراف و تبذیر بزند و

زرق و برق و تجملات خویش را به چشم این و آن فرو کند؟ این افراد بدانند که جامعه تا حدی می تواند این حرکات را تحمل کند و اگر از حد گذشت، لطف خداوند از سر ایشان برداشته می شود و خطر از هر سو متوجه ایشان خواهد شد.

وَإِذَا رَأَوْا أَنْ تُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرُوا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فَنَدِمْنَاهَا مَا تَدْمِرُونَ<sup>۱۴</sup>

هنگامی که بخواهیم جامعه ای را تباه سازیم سرفان و عیاشان را امر کنیم تا در آن فسق و فجور کنند پس عذاب، بر ایشان تشبیت شود و آن جامعه را بدست هلاک کنیم.

وَلَا تُبَدِّرْ تَبَدِيرًا إِنَّ الْأُمْتَرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ<sup>۱۵</sup>

در بالا بردن کیفیت زندگی زیاده روی و مال خود را ضایع مکن که ضایع کنندگان مال برادران شیاطینند.

به طور کلی همه چیز باید بر اساس نظم و قانون باشد و از جانب شارع متعال مجاز باشیم چنانکه در روایتی از امام صادق (ع) آمده که:

لَوْ أَنَّ النَّاسَ أَخَذُوا مَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ فَاتَّقَوْهُ فِيمَا نَهَاَهُمْ عَنْهُ مَا قَبِلَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ أَخَذُوا مَا نَهَاَهُمُ اللَّهُ عَنْهُ فَاتَّقَوْهُ فِيمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ مَا قَبِلَهُ مِنْهُمْ حَتَّى يَأْخُذُوهُ مِنْ حَقِّهِ وَيَنْفِقُوهُ فِي حَقِّهِ<sup>۱۶</sup>

هرگاه مردم اموال را از راه درست به کف

۱۴ - سوره اسراء / ۱۶.

۱۵ - همان / ۲۷ - ۲۸.

۱۶ - من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۱، ح ۱۵.

آورند و در راه نادرست و نامشروع خرج کنند خداوند از ایشان نمی پذیرد و هرگاه از راه نادرست به کف آورند و در مسیر صحیح و مشروع خرج کنند خداوند از ایشان نمی پذیرد تا آنکه از راه درست به کف آورند و در راه درست نیز آن را خرج کنند.

البته انجام این کار تنها از راه قوانین لازم الاجرای دولتی انجام پذیر نیست، بلکه با تربیت اسلامی و تعلیم عقاید، افکار و اخلاق صحیح و آداب اسلامی می تواند میسر باشد.

\* و- با پرورش و اتکا بر خصیصه های انسانی و ارزشهای اخلاقی می توان بسیاری از مشکلات را حل کرد: روح تلاش و کوشش و تعاون را در همه و روح جود و ایثار و فداکاری و اخلاص را در اغنیا پرورش دهیم و روح قناعت و اتکال به خدا و قطع امید از غیر خدا و اتکاء به نفس را در طبقات ضعیف زنده کنیم. آن چنانکه: به ثروت و ثروتمند بی اعتنا باشد:

يَعْتَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْقِبِ. ۱۷

این اقویا هستند که موظفند به سراغ ضعفا بروند و خدمتشان لوجه الله باشد و از ایشان جزا و پاداشی طلب نکنند.

إِنَّمَا نُنظِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لِأَتُرِيدُوا مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا. ۱۸

منت نگذارند و بالاتر آنکه حتی مایل نباشند که شناخته شوند.

روحانیت در طول تاریخ خود بیشتر به این روش متکی بوده و از این رهگذر خدماتی

بزرگ به محرومان و در سطح جامعه انجام داده است. امروز هم که در رأس قدرت است، نباید این روش و سنت حسنه را فراموش کند، بلکه بیش از پیش باید به آن اهمیت دهد و پیش از آنکه به قدرت و فشار و اعمال زور دست بزند، باید متکی بر اخلاق و عواطف باشد تا از عکس العمل اجتماعی اعمال قدرت مصون بماند و از قدرت خود صرفاً به عنوان آخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيِّ ۱۱ استفاده کند.

\* ز- حمایت از محرومان گرچه با قانون بی ارتباط نیست ولی صرفاً با قانون حل نمی شود. این بیشتر یک کار اجرایی است که باید برای آن فکری بشود، مسئولیت سنگینی است که بر مسؤولیتهای دیگر دولت اضافه خواهد شد.

مسئلاً چنین کار مشکلی بدون کمک مردم مسلمان بر اساس مسؤولیتهای اخلاقی و ایمانی نیز عملی نیست و همه باید کمک کنند.

\* ح- حمایت از محرومان باید در چارچوب یک نظام معقول و قابل تبیین در سطح جامعه انجام گیرد. به عبارت دیگر در نظام اقتصادی اسلامی هر یک از گروههای مختلف محروم، جایگاه خاصی دارد.

۱۷- سورة بقره / ۲۷۲.

۱۸- انسان / ۸.

۱۹- آخرین دوا داغ نهادن است (مثلی است مشهور که برای آخرین تدابیر به کار می رود): نهج البلاغه فیض، خطبة ۱۶۷.

بنابراین باید با دقت هر گروه را در جایگاه ویژه خود قرار دهیم تا بتوانیم به اهداف بلند این نظام اقتصادی دست یابیم.

\* ط - محروم نبودن گناه نیست و نباید در جامعه به عنوان ضد ارزش طرح شود. چنانکه محرومیت نیز امتیاز به شمار نمی‌رود و نباید به عنوان ارزش طرح شود. که این برخورد اگر مشکل نیافریند مشکلی را حل نمی‌کند. در توضیح باید بگوییم: چند حقیقت تلخ و شیرین در اینجا وجود دارد که باید آنها را از هم تفکیک نموده هر یک را جداگانه ارزشیابی کنیم تا جلو انحرافات گرفته شود:

• ۱ - پدیده محرومیت یک حقیقت تلخ است و هیچ کس نباید به آن ببالد و بنازد. البته به زهد که یک نوع محرومیت اختیاری از لذایذ پست مادی برای وصول به لذایذ بلند معنوی است، می‌توان بالید و آن را به عنوان یک ارزش مثبت مطرح نمود و نیز به قناعت و تن دادن و اکتفا نمودن به آنچه که پس از کار و تلاش برای انسان میسر می‌شود به عنوان یک صفت بارز انسانی و فضیلت اخلاقی می‌توان بالید، اما نداشتن و نیافتن و گرسنگی و برهنگی غیر اختیاری و تحمیلی چیزی جز یک بیماری نیست.

• ۲ - حمایت از انسانهای درمانده که شیرین و گواراست و از مصادیق تام سخن سعدی به شمار می‌رود که می‌گوید:  
بنی آدم اعضای یکدیگرند  
که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار  
دگر عضوها را نماند قرار  
و در برخی از مقاطع تاریخی، روشنترین و عالیترین جلوه‌های خود را پیدا می‌کند و شیرین‌ترین ثمرات و ایثارها و فداکاریها و جانبازیها را نتیجه می‌دهد.

• ۳ - استثمار و بهره‌گیری نامشروع از احساسات نوع دوستی مردم و بهره‌برداری سیاسی و سوء استفاده از روحیات ظریف آنان در خرد کردن بی رحمانه رقیب، در ترویج یک طرز فکر، در حاکمیت بخشی به یک گروه خاص، در کنار زدن گروه دیگر و در به دست گرفتن قدرت که این نیز یک حقیقت تلخ است و باید از آن به خداپناه برد.

\* ی - بخش خصوصی طبق قانون اساسی، در کنار بخش دولتی مورد حمایت است ولی طبیعاً لازم است که آن را در زمینه‌های تولید، توزیع و مصرف به وسیله آموزش صحیح به سوی کارهای هر چند مفیدتر هدایت کرد. باید مردم را با استفاده از افراد کار کشته متخصص در چارچوب قوانین و مقررات شرع در سرمایه‌گذاریها و تولیدها تشویق و از کارهای کاذب منع کرد. چنانکه از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

این اموال زیاد را خداوند به شما داده تا آن را به شکل خداپسندانه جهت دهید. نه آنکه آن را در گوشه‌ای روی هم انباشته و مخفی کنید.<sup>۲۰</sup>

۲۰ - من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۱: اِنَّمَا



جهت دادن اموال به شکل خداپسندانه مصادیق زیادی دارد: ساختن مدرسه، بیمارستان، پل و جاده و یاری کردن مجردهای بی بضاعت در ازدواج و کمک به درماندگان و فقرا، رسیدگی به ایتام و فراهم کردن زمینه کار برای افراد بیکار و ضعیف ... و

لازم است چپ گرایان و کسانی که تحت تأثیر مادیت تاریخی پس از رهایی از راست به دامن چپ افتاده اند، بدانند که امت اسلام در همه چیز از جمله اقتصاد، امت وسط است و اگر صنایع مادر را از بخش خصوصی خارج می کند اما یک باره آزادی اقتصادی را از مردم نمی گیرد.

بنابراین، راه حمایت عملی و جدی از مستضعفان و محرومان برای کسانی که مرد کار باشند باز است.

● ک - برخورد روحانیت با مردمی که انقلاب را پذیرفته اند چگونه باید باشد؟ ما درباره کارگر و کارفرما، غنی و فقیر و محروم و غیر محروم انقلابی سخن می گوئیم. درباره کسانی که مسلمان و مؤمن و متعهد هستند و در درون پیکره امت قرار دارند نه برون، کسانی که انقلاب و قانون اساسی آن را پذیرفته اند، امام را می ستایند، از وی پیروی می کنند و به خاطر شرع اسلام و حکم امام تن به هر محدودیتی می دهند. با کسانی که ضد انقلاب و اسلام و امام و خارج از اقتند چگونه باید برخورد شود، مسئله ای جداگانه است. در اینجا

سؤال این است که در ارتباط با مسئله حمایت از محرومان با متعهدین و مسلمین چگونه باید برخورد کرد؟

برخی معتقدند از راه تشدید تضاد که یکی از اصول چهارگانه دیالکتیک و فلسفه و جهان بینی مارکسیسم است استفاده کنیم، کارگر را به جان کارفرما و کارفرما را به جان کارگر بیندازیم.

جامعه اسلامی فعلی را که در آن، صنایع مادر از بخش خصوصی خارج شده و به مالکیت دولت درآمده است، در همان محدوده کارگاهها و صنایع کوچک و متوسطی که در دست مردم باقیمانده، با روش علمی و جامعه شناسانه مارکسیستی و بر اساس مادیت تاریخی به دو طبقه تقسیم کنیم و طبقه ای را علیه طبقه دیگر بشورانیم و صرفاً روی نیروهای کمتی و کار ساده تکیه کنیم و نیروهای کیفی و استعدادهای پیچیده هنری ذوقی و کارهای ظریف و دقیق و بالأخره مدیریت و سرمایه را به حساب نیاوریم.

چهره کریه نشان بدهیم و با زور و استفاده از امکانات جامعه احترام انسانی افراد جامعه را هتک کنیم و با تهمت و انگ و افترا و تندی و افشاء اسرار، افراد را منزوی و اگر لازم بود تصفیه کنیم.

همین ابزار تولید مختصری را که در

.....  
 →  
 أَعْطَاكُمْ اللَّهُ هَذِهِ الْفُضُولَ مِنَ الْأَمْوَالِ لِتَوْجُّهُوْهَا خَيْرًا  
 وَجَهًا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَأَنْ تَعْطِيَهُمْوَهَا لِتَكْفُرُوهَا.

دست مردم مسلمان باقی مانده است از ایشان بگیریم و همه چیز را دولتی کنیم و همه مردم را کارگر یا کارمند دولت سازیم. البته ممکن است گاهی بحرانهای اجتماعی چنین اقتضا کند، ولی اسلامی که در طول قرنها تعلیم شده چنین روشهایی را به رسمیت نمی‌شناسد. و آن اسلام مرجعیت و روحانیت است و اسلامی است که مردم کوچه و بازار می‌شناسند و از متن حوزه‌ها برخاسته و حجت آن مراجع شیعه هستند. اسلامی که مردم با آن بزرگ شده‌اند و روابط و عواطف خانوادگی و اجتماعی خویش را با آن تنظیم نموده‌اند. نه اسلام غرب‌زدگان و شرق‌زدگان و سرسپردگان به جامعه‌شناسی مادی و جنگ طبقات و دیکتاتوری طبقاتی و نه اسلام منهای روحانیت و نه اسلام آن کسانی که واقعاً به آن ایمان ندارند، ولی با سوء استفاده از ایمان مردم از آن به عنوان یک اهرم برای پیاده کردن اندیشه‌های بیگانه از اسلام استفاده می‌کنند و در واقع یا طرفدار لیبرالیسم هستند و یا طرفدار سوسیالیسم و کمونیزم.

روش اسلام به جای ایجاد تضاد، نفاق و اختلاف در میان مسلمانها این است که دلها را به هم نزدیک و اخوت در میان آنان ایجاد کند و عواطف انسانی اقشار جامعه را برانگیزد. عواطفی که در صدر انقلاب بر مردم حاکم بود و همه برای هم فداکاری می‌کردند عواطفی که جوانان مسلمان را به

تلاش و جهاد و شهادت واداشت، می‌تواند احساس مسئولیت نسبت به دیگران را در انسان زنده کند و در کم و کاستها در کنار انتقاد سالم برادرانه، انسان را به گذشت و بزرگواری و اغماض وادارد. خداوند می‌فرماید:

همگی به ریسمان خدا جنگ بزنید و پراکنده نشوید و موهبت خدا را بر خودتان بیاد آرید آن دم که با هم دشمن بودید پس میان دلها پیمان پیوند داد و به موهبت وی برادر گشتید بر لب پرتگاه آتش بودید پس شما را از آن برهاند.<sup>۲۱</sup>

و چون آن کسان ماباشید که با وجود ادله روشنی که سوشان آمد، پراکنده شدند و اختلاف کردند و برای آنان عذابی بزرگ است.<sup>۲۲</sup> و گوید:

محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او بند با کافران سخت و با یکدیگر مهربانند.<sup>۲۳</sup> و در جای دیگر به دنبال آیاتی که همگی مظهر لطف و ترحم است در مقام مدح می‌فرماید:

پس او از کسانی است که ایمان آورده‌اند و .....

۲۱ - وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ فِئَتِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَكُنْتُمْ عَلَى سَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا: سورة آل عمران / ۱۰۳.

۲۲ - وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ: همان / ۱۰۵.

۲۳ - مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ: سورة فتح / ۲۹.

یکدیگر را به صبر و تحمل سفارش کرده اند.<sup>۲۱</sup>

و می فرماید:

همانا مؤمنان برادران یکدیگرند پس میان برادران

خویش را اصلاح کنید.<sup>۲۲</sup>

و در صفات متقین گوید:

همانا پرهیزکاران در باغها و چشمه هایند، به

سلامت و امنیت وارد آن شوید کینه هایی که در

سینه هایشان بوده بیرون کرده ایم تا همه با هم برادر

شوند و بر تختها رو بروی هم بنشینند در آنجا زنجی به

ایشان نرسد و هرگز از آن بیرون نشوند.<sup>۲۳</sup>

از نظر قرآن و روایات این مسئله قطعی

است که میان مسلمانان روابط عاطفی باید

حاکم باشد و از تضاد و نزاع نهی شده اند:

و لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ<sup>۲۴</sup> مگر آنکه

اصولاً طبقات ضعیف و غیر ضعیف یکدیگر

را مسلمان به حساب نیاورند، ولی اگر همه

مسلمانند تکلیف روشن است. و ما برای

رضای خدا باید سعی کنیم این

دوگانگی ها، دوریها و تضادها را حل کنیم

و توجه داشته باشیم که تنگ نظری ها و

خودخواهی ها سبب برافروختن کینه ها و

حقدها و دور شدن دلهاست. سعی کنیم به

اصلاح خود بپردازیم و این آلودگیها را که

زمینه رشد تضادها و در نهایت سبب تسلط

اجانب و افکار و عقاید و روش و منش

بیگانه است حتی المقدور از خود و دیگران

بزداییم. نسبت به سرنوشت جامعه حساس

باشیم و به قدر امکاناتمان با روش درست و

از مسیر صحیح، مثل ایجاد مشاغل مفید،

بالاترین تولید و تنظیم و تصحیح و هدایت

سرمایه ها به سوی هر راهی که بتوان از آن  
راه، کمبودها را جبران و محرومیتها را  
برطرف کرد، در بهبود وضع اقتصادی جامعه  
کمک کنیم.

سرها را بلند کنیم، اطراف خود و  
کسانی را که در حول و حوش هستند  
ببینیم و نسبت به همسایگان، ارحام،  
ضعفاء، فقرا، معلولان، پیران، ایتام و  
خانواده های بی سرپرست، احساس  
مسئولیت و در سطح کلی برای ایشان  
برنامه ریزی کنیم.



۲۴ - ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالضَّبْرِ

وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ: سوره بلد / ۱۷.

۲۵ - إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَتِكُمْ:

سوره حجرات / ۱۰.

۲۶ - إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ

أَمِينٍ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلِيٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ

مُتَقَابِلِينَ لَا يُمْسِكُهُمْ فِيهَا نَكَبٌ مِمَّا نَكَبُوا بِهَا مِنْهَا بِمُخْرِجِينَ:

سوره حجر / ۴۵ - ۴۸.

۲۷ - سوره انفال / ۴۶.



## نقد واژه‌ها

حسن عرفان

### نقد و بونددگی

اصلاح و رشد دینی، اصلاح سیاسی، اجتماعی و اصلاح ادبی و فرهنگی تنها با نقد پیگیر، هوشیارانه و هشداردهنده ممکن است. از این رو نقد، بنیادی‌ترین اصل تکامل اجتماعی است.

نقد فلسفی ساختاربینشهای منجمد و چوبین استدلالهای عقل‌گرایانه را به ارزیابی می‌کشد، به خرده‌ها دقت می‌بخشد و از رسمی شدن یک بینش فلسفی غلط می‌کاهد.

دین و باورهای پاک آسمانزاد نیز در بستر تاریخ با کهنه اندیشی‌های احمقانه و نوجویی‌های روشنفکرمانه از روند الهی خویش جدا می‌شود. آنگاه تنها نقد پویا و عالمانه دینی است که دین را از واپس‌گراییهای عامیانه، از گرایشهای التقاطی، از نوگویی‌های وارداتی، اجتهادهای بی‌پایه و برداشت‌های بی‌مایه پاس می‌دارد.

ادب و فرهنگ یک ملت بیشتر از هر چیز در قلمرو ارتباطها، حاکمیتها و نفوذها شکل می‌گیرد. ادب و فرهنگ در روند زمان، گاه از فرهنگهای بیگانه رنگ می‌گیرد و گاه در برابر آنها رنگ می‌بازد و بی‌اصالت می‌شود. زدگی‌ها پدید می‌آید؛ کراوات و ساندویچ بر حلق و در حلقوم ما خانه می‌کند. «مرسی» واژه سپاس ما می‌شود و مصرف، اقتصاد ما، مدگرایی، رنگ‌زندگی، و نیهلیسم، مکتبمان. آنگاه حتی خطوط سیاسی را با شیوه‌های غربی تبیین می‌کنیم و می‌گوئیم: چپ‌گرا و راست‌گرا، رادیکال یا لیبرال.

فرهنگ ابتذال، هنرمندانه در شکل هنر رخ می‌نماید، به صحنه می‌آید و به صفحه می‌نشیند. در آن هنگامه، نقد پویا و مخلصانه فرهنگی به نجات فرهنگ برمی‌خیزد.

### نقد ادبی

زبان، نمودی از هویت فرهنگی، تاریخی و مذهبی یک امت است که در روند زمان با آمیزش اقوام، گویشهای گوناگون و بکارگیریهای ناآگاهانه و عوام‌گرایانه، آسیب می‌بیند. حرکت و سکون، حروف و یا معنی و مفهوم برخی از واژه‌ها دگرگونی می‌پذیرد. و کلمات ناباب در خیل واژه‌ها نفوذ می‌کند و ترکیبهای ناهنجار رخ می‌نماید. زدودن واژه‌های بی‌بنیاد، شناختن بنیاد واژه‌ها، بازنگری در اصالت و صحت کلمات و ویراستن پیگیر زبان از ترکیبهای ناهنجار از رسالت‌های ملی و ادبی زبان آگاهان است و ستیزی است فرهنگی با تیرگی و آلودگی ادبی. از این رو نقد واژه‌ها بنیادی‌ترین شیوه نقد ادبی است.

اگر واژه‌های نادرست زدوده یا دست کم شناخته نشود، مرزهای فرهنگی و ادبی بی‌دفاع مانده، غلطها می‌گسترند و رنگ اصالت می‌گیرد. و در آشفته‌بازار ادب، واژه‌های هرزگونه و بدون معیار بکار می‌رود.

ناطقی بدون توجه به دستور زبان، فعل مضارع را با «ات» جمع می‌بندد و می‌گوید: «مایملکات»<sup>۱</sup>

و روزنامه‌ای لغت ساختگی «مرسولات» را تیر می‌کند<sup>۲</sup> و در نامگذاری «دفتر

.....

۱ - مایملک از «ما»ی موصوله و فعل مضارع ترکیب شده و به جای دارایی بکار می‌رود و هیچ‌گاه با «ات» که از ویژگیهای جمع اسماء است، جمع بسته نمی‌شود.

۲ - آرتل به معنی فرستاد، یُزئیل به معنی می‌فرستد، مُزئیل به معنی فرستنده و مُزئیل به معنی

تحکیم وحدت» واژه «تحکیم<sup>۳</sup>» - که به معنی داور قرار دادن است - به معنی محکم کردن بکار می‌رود.

و برخی از کارمندان «سازمان عمران» می‌گویند: سازمان «عمران»<sup>۴</sup> گزارشگر اقتصادی صدا و سیما چندین ماه است که می‌گوید: «سهم»<sup>۵</sup> و کسی نیست که بگوید این واژه جمع «سهم» است و تلفظ صحیح آن «سهم» می‌باشد. برخی از نویسندگان ما می‌نویسند: انعدام<sup>۶</sup>، روال<sup>۷</sup>، توصیف<sup>۸</sup>، تنقید<sup>۹</sup>،

.....

فرستاده شده است؛ لذا لغت «مرسوله» کاملاً ساختگی است.

۳ - تحکیم به معنی حکم قرار دادن و داور گماردن است.

تحکیم: حکم کردن کسی را میان دو خصم و بازداشتن ستور را از آنچه خواهد، بحکم (فرهنگ منتخب اللغات جهان‌شاهی، صفحه ۱۱۵).

در نهج البلاغه آمده: أَجَلًا فِي التَّحْكِيمِ (خطبه ۱۲۵ صبحی صالح) یعنی سرآمد، زمان داور قرار دادن، در آغاز همین خطبه آمده: إِنَّا لَمْ نُحْكَمْ الرَّجَالَ، وَإِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ.

و فرهنگ جامع آورده: حَكَّمْ فِي الْأَمْرِ: به داوری برگزید او را، فرماندارش کرد. حَكَمَ فِي الْأَمْرِ تحكیماً: حاکم گردانید او را در کار.

المنجد: حَكَمَ فِي الْأَمْرِ: فَوْضَ إِلَيْهِ الْحَكْمَ فِيهِ.

لسان العرب: وَحَكَّمُوهُ يَتَّكِمُونَ: أَمْرُهُ أَنْ يَخْكَمَ وَيُقَالَ: حَكَّمْنَا فَلَانًا فِيمَا بَيْنَنَا أَيْ أَجْرْنَا حَكْمَةً

بَيْنَنَا.

۴ - واژه عمران نام حضرت ابوطالب و پدر حضرت موسی و پدر حضرت مریم است. سوره آل

عمران نیز در همین راستاست؛ لیکن عمران به معنی آبادانی و آباد کردن است.

لسان العرب: وَعَمَّرَ الرَّجُلُ مَا لَهُ وَبَيْتَهُ يَعْمرُهُ عِمَارَةً وَعُمُورًا وَعُمُرَانًا: لَزِمَتْهُ.

۵ - منتخب اللغات: السَّهْمُ بِالْفَتْحِ، تَبْرٌ وَتَبْرٌ جُوبٌ كَمَا فِي سَقْفِ خَانَةٍ كَتَبَتْهُ وَتَبْرٌ كَمَا فِي بَدَنِ قَرَعَةٍ

زَنْدٍ وَفَالٌ كَمَا فِي سَهْمٍ بِالْكَسْرِ: جَمْعٌ وَبَهْرَةٌ وَنَصِيبٌ.

لسان العرب: أَلْسَهْمٌ وَاحِدُ السَّهْمِ.

۶ - انعدام، لَحْنٌ لَمْ يَتَّبِعْ فِي اللَّفْقَةِ وَالْمُسْكَلْمُونَ يَشْعَمَلُونَهُ مَعَ غَدَمٍ تُبَوِّتُهُ. (شروح التخلیص،

ج ۳، صفحه ۳۵۵).

۷ - دهخدا آورده: زوال: در این اواخر به وسیله نویسندگان و منشیان ساخته شده است و از آن

معنی ترتیب و سبک و اسلوب و روش اراده کنند.

۸ - وصف، مصدر متمم است به معنی شرح دادن، نمودن، اوصاف چیزی را گفتن و... و نیاز

به باب تفعیل رفتن ندارد و ترفه است.

۹ - واژه نقد به معنی شناخت سره از ناسره، بازشناختن و بررسی و ارزیابی کردن است؛ واژه

تنقید ساختگی است. دهخدا از ناظم الاطباء نقل کرده که وی تصریح کرده که تنقید غلط است و صحیح

آن نقد و انتقاد می‌باشد.

معاشقه<sup>۱۰</sup>، معارفه<sup>۱۱</sup> و... که همه اش ساختگی است.  
 و گروهی از گویندگان می‌گویند: عراق، محال، نکات، نقاط، آیاب و ذهاب  
 و...<sup>۱۲</sup> که همه غلط است.  
 ما باید باور کنیم که راست‌گویی یک ارزش دینی اخلاقی است و  
 درست‌گویی و صحیح‌نوشتن یک ارزش ادبی.  
 ما باید بپذیریم که بزه‌ها و ناهنجاریهای ادبی همانند بزه‌ها و جنایتهای  
 اجتماعی نکوهیده و ناشایست است.  
 ما باید اذعان کنیم که مصلح ادبی و فرهنگی همانند مصلح سیاسی، دینی و  
 اجتماعی ارزشمند و کرامت‌بخش است؛ و آشفته‌گی ادبی و فرهنگی کم‌زیان‌تر از  
 آشفته‌گی و هرج و مرج سیاسی-اجتماعی نیست.  
 اگر زبان که عامل ارتباط تاریخی و فرهنگی است، ارزیابی و مرزبانی نشود،  
 پیوند دیرین ما با تاریخ می‌گسلد.  
 اینک به کندوکاوی پی‌جویانه در اصالت و صحت واژه‌ها می‌پردازیم و معیار ما  
 در این قلمرو، میزانی است که دانشمندان بلاغت از آغاز تا کنون در نقد واژه‌ها بکار  
 برده‌اند؛ یعنی تصریح لغت‌شناسان و قانونهای صرفی.<sup>۱۳</sup>

### شب اَحیاء!!!

واژه اَحیاء جمع حیّ و به معنی زندگان است و کلمه اَحیاء مصدر باب افعال و  
 به معنی زنده کردن.

در فرهنگ عربی اَحیاء به معانی مجازی زیرین نیز آمده:

۱- به معنی آباد کردن، کشت کردن و رویاندن زمین خشک. تعبیرهای  
 گسترده اَحیاء موات، اَحیاء ارض از همین قلمرو است. در فقه ما آمده: **وَحُكْمُ الْمَوَاتِ  
 اَنْ يَتَمَلَّكَهُ مِنْ اَحْيَاءِ.**

۲- به معنی یادآوری کردن، خروش بخشیدن و بکار بستن. در سخنان بسیاری

.....

۱۰ و ۱۱- واژه عَشَقَ و عَرَفَ به باب مفاعله نرفته از این رو نباید بگوییم: معاشقه و معارفه.

۱۲- آیاب و ذهاب صحیح است و به معنی آمد و شد و رفتن و بازگشتن می‌باشد.

۱۳- **فَالْفَصَاحَةُ الْكَائِنَةُ فِي الْمَفْرَدِ خُلُوصُهُ مِنْ تَنَافُرِ الْحُرُوفِ وَالْقَرَابَةِ وَتُخَالَفَةُ الْقِيَاسِ اللَّغَوِيِّ**

(مقول، سعد تفتازانی، صفحه ۱۲، چاپ قدیم.)

فصاحة الكلمة: ۱- خُلُوصُهَا مِنْ تَنَافُرِ الْحُرُوفِ ۲- خُلُوصُهَا مِنَ الْقَرَابَةِ ۳- خُلُوصُهَا مِنْ مُخَالَفَةِ الْقِيَاسِ  
 الصَّرْفِيِّ (جوهر البلاغه، سید احمد هاشمی، صفحه ۷).

از ائمه علیهم السلام آمده: قنْ أَحْيِيْ امْرَأًا يَا أَحْيَا أَفْرَتَا وَ... که همه به معانی مجازی گذشته است.

۳ - به معنی هدایت کردن، خداوند می فرماید: اِسْتَجِیْبُوا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيْكُمْ (سوره انفال/۲۴).

هنگامی که خدا و رسول شما را فرا می خوانند بسوی چیزی که شما را زنده می کند (هدایت می کند) آنان را اجابت کنید.

این معنی مجازی در آیات چندی از قرآن تکرار شده است. ۱۴

۴ - به معنی بیداری و نیایش در شب. از دیرباز واژه اِحیاء را برای سپری کردن شب به دعا و نیایش، پندگیری و علم آموزی بکار می برده اند همانگونه که تعبیر شب زنده داری را پارسیان بکار می بسته اند.

جِراغِ دَبْلَةُ شَبِّ دَارْمَنِ گِردی      انیسِ خِاطِرِ امِیلِدوارْمَنِ باشی  
(حافظ)

از اینرو باید بگوییم: این شب را اِحیاء می داریم، یا مستحب است اِحیای این شب، یا شب اِحیاء و تلفظ آن به فتح الف ناشایست است.

### اِحیاناً؟؟!

اِحیاناً به معنی گاه گاه و اتفاقاً، غلط است. ۱۵

اِحیان جمع حین و به معنی هنگامه هاست و به جای گاه گاه و اتفاقاً نیز بکار می رود. در معلقه طرفه، یکی از آویزه های هفتگانه آمده:

تَلَفْسِيْ وَ اَحْيَانًا تَسْبِيْنُ كَانَهَا      بِنَسَائِقِ عُزْرِفِيْ فَمِیْصِرُ مُعْتَدِدِ  
و در لسان العرب آمده: حین، یُجْمَعُ عَلَی الْاَحْيَانِ... وَ فُلَانٌ یَفْعَلُ كَذَا اَحْيَانًا وَ فِی الْاَحْيَانِ.

و در مجمع البحرین: حین: وقت و غایه و زمان غیر محدود و یقع علی القلیل

والکثیر

.....

۱۴ - در این آیات، اِحیاء به معانی مجازی هدایت و کشت آمده:

... وَ یَسْخِیْ مَنْ حَى عَنِ بَیْتِهِ (سوره انفال/۴۲)؛ فَ اَحْيَا بِی الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا (بقره/۱۶۴)؛ مَنْ اَخِيْلَهَا فَكَانَتْهَا اَحْيَا النَّاسِ حَمِيْمًا (مائده/۳۲) بی تردید یکی از معانی این آیه هدایت است.  
اَوْ مَن كَانَ مِيْمًا فَ اَحْيِيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِيْ بِهٖ فِي النَّاسِ (سوره انعام/۱۲۲)؛ مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰةً طَيِّبَةً (سوره نحل/۹۷).

۱۵ - برخی به غلط، اِحیان را مصدر پنداشته و به کسر نخست خوانده اند.



و در لغتنامه دهخدا: آحياناً: اتفاقاً، گاهگاه و در خطبه ۱۶۳ نهج البلاغه آمده: و  
أحياناً صُفْرَةً عَسَجِيَّةً.

### إخلاق!!!<sup>۱۶</sup>

در تداول عرفی گاه گاه گفته می‌شود: إخلاق سینه. این تلفظ کاملاً نادرست  
است. أخلاق جمع خِلق است. از دیرباز به چهار خِلق صفراء، سودا، بلغم و خون أخلاق  
چهارگانه می‌گفته‌اند. تباهی بدن را پزشکان قدیم از تباهی این چهار خِلق می‌دانسته‌اند.

### أسراء!!!<sup>۱۷</sup>

نام سوره مقدسه هفدهم قرآن مجید اسراء و تلفظ آن به فتح غلط است، اسراء  
مصدر باب افعال است، به معنی سیر دادن در شب و اسراء جمع اسیر است و آسری مفرد  
مذکر فعل ماضی است. نام این سوره چون مصدر است و اسم، ال به آن افزوده می‌شود.

### إصالة!!!

إصالة نادرست است دهخدا آورده: أصالت: نجابت و شرافت، اصیل بودن.  
واژه أصاله گاه به معنی انجام دادن بدون وکالت کاری است و گاه به معنی پایداری و  
نیک اندیشی است و در همه موارد باید به فتح همزه تلفظ شود.  
در لسان العرب آمده: وَقَدْ أَصَلَ أَصَالَةً، مِثْلَ ضَحَمَ ضَحَامَةً وَفُلَانٌ أَصِيلُ الرَّأْيِ  
وَقَدْ أَصَلَ رَأْيُهُ أَصَالَةً وَأَنَّهُ لَا أَصِيلُ الرَّأْيِ وَالْعَقْلُ وَمَجْدٌ أَصِيلٌ أَيْ ذُو أَصَالَةٍ. و در اقرب  
الموارد آمده: الْأَصَالَةُ: الثَّبَاتُ وَجَوْتَةُ الرَّأْيِ.

### أقامة!!!

إقامة بر وزن هدایه مصدر باب افعال است. از اینرو باید بگوییم اذان و إقامة و یا  
بگوییم: برای اقامة عدالت اجتماعی.  
در لسان العرب آمده: وَأَقَامَ بِالْمَكَانِ إِقَامًا وَإِقَامَةً وَمُقَامًا وَقَامَةً؛ الْآخِرُ عَنِ

.....

۱۶ - در مسئله ۱۵۸۰ رساله حضرت امام (قدس سره) آمده: فرو بردن أخلاق سرو سینه تا به  
فضای دهان نرسیده اشکال ندارد. در این مسأله واژه اخلاط را باید به فتح اول خواند.  
در قدیم می‌گفته‌اند: فُلَانٌ مِتَعَفَّنَ الْأَخْلَاطَ وَكُلَّ مِتَعَفَّنَ الْأَخْلَاطَ مَحْمُومٌ.  
۱۷ - اقرب الموارد آورده: (أشرى) الرجل إسرائاً مثل سرى وقيل أشرى لأقول الليل وسرى لآخر  
الليل. دهخدا آورده: إسرا: بسب راه رفتن. (غیاث).

کراع: لَيْتَ و دردعای ندبه می خوانیم: آيْنَ الْمُتَنظِّرُ لِإِقَامَةِ الْآمِنَةِ وَالْعَوَجِ.

### إلحان؟؟؟

رونق عهد شبابست دگرستان را می رسد مزده گل و بلبل خوش إلحان را  
إلحان بر وزن أنجام جمع لَحْن است و به معنی آواها و آهنگها. (حافظ)  
لسان العرب آورده: اللَّحْن: من الاصوات المصوّغة الموضوعة، وَجَمْعُهُ أَلْحَانٌ  
وَلُحُونٌ وَ لَحَنَ فِى قِرَاءَةٍ إِذَا غَرَّكَ وَظَرَبَ فِيهَا بِالْحَانِ.

### کشور امارات؟؟؟<sup>۱۸</sup>

جمله کشور امارات متحده عربی غلط است و باید همزه را به کسر تلفظ کرد.  
امارات جمع اماره به معنی نشانه است و امارات جمع اماره به معنی پادشاهی،  
حکومت، ریاست و فرمانروایی است.

### أموی، أمویان؟؟؟<sup>۱۹</sup>

أمیة بن عبدشمس بن عبدمناف سر دودمان بنی امیه است. واژه أموی و أمویان  
منسوب به اوست از اینرو باید این دو واژه را به ضم اول بخوانیم و تلفظ آن به فتح اول  
کاملاً نادرست است، چون أموی منسوب به أمه به معنی کنیز است نه منسوب به أمیه  
سر سلسله أمویان.

اقرب الموارد آورده: الأمة: المملوكة ج أموات و إماء و أم و أموان و النسبة إليها

.....

۱۸ - لسان العرب: وَلَمَرَّ الرَّجُلُ بِأَمْرٍ إِمَارَةً إِذَا صَادَرَ عَلَيْهِمْ أَمِيرًا. وَلَمَرَّ أَمَارَةً إِذَا صَبَّرَ عَلَمًا وَيُقَالُ  
مَالِكٌ فِي الْأَمْرِ وَالْإِمَارَةِ خَيْرٌ بِالْكَسْرِ.  
وَأَمَّرَ فُلَانٌ إِذَا صَبَّرَ أَمِيرًا وَقَدْ أَمَّرَ فُلَانٌ وَأَمَّرَ، بِالْفَتْحِ أَيْ صَارَ أَمِيرًا وَالْأَمْرُ بِالْهَاءِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ  
هَمَامٍ التَّلُولِيُّ:

وَلَوْ جَاؤُوا بِرَشَلَةٍ أَوْ بَهْنَدٍ  
والمصدر الإمرة والإمارة، بالكسر. باز لسان العرب آورده: وَكَلَّ عَلَامَةً تُقَدُّ، هِيَ أَمَارَةٌ  
اقرب الموارد: الأمانة العلامة ج امارات.

واژه إمارة به معنی حکومت در چند جای نهج البلاغه آمده: و إمارة الصبيان (حكمت ۱۰۲)  
تَوَكَّأَتِ الْأَمَارَةَ فِيهِمْ (خطبه ۶۵). تَفَضَّلًا بِالْإِمَارَةِ (نامه ۲۶) عَلَى سَخَطَةِ إِمَارَتِي (خطبه ۱۶۹).  
مجمع البحرين: والأمانة: الوقت والعلامة والإمارة بالكسر: الولاية.  
۱۹ - برای کاوش افزونتر، تاریخ الخلفاء سیوطی را بنگرید.

أُمَوِيٌّ.

و دهخدا نوشته: أموی یا أمویان یا بنی أمیة سلسله ای است از نسل أمیة بن عبدشمس قرشی که پس از خلفای راشدین در سال ۴۰ هـ ق (۶۶۰ میلادی) نخستین خلیفه آنان، معاویه بن ابی سفیان زمام حکومت کشورهای اسلامی را در دست گرفته و با رسیدن خلافت به معاویه دوره جنیدی در حکومت اسلامی آغاز شد.

أناث؟!؟

واژه أناث به معنی زنان، نادرست است. إناث بر وزن لباس جمع انثی است. این واژه را همه لغت دانان به کسر ضبط کرده اند ولی دهخدا به ضم اول نیز نقل کرده که کاملاً اشتباه است.

أیاب؟!؟

دو واژه ایاب و ذهاب از دیرباز برای رفت و آمد بکار گرفته شده، لیکن بیشتر غلط تلفظ می شود. برخی آیاب و ذهاب می گویند. و بعضی آیاب و ذهاب و گروهی إیاب و ذهاب تلفظ کرده اند. و همه این تلفظها نادرست است.

ایاب به معنی برگشتن و آمدن بر وزن کتاب مصدر آت به معنی بازگشت است و در قرآن مجید آمده: **إِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا نُفِثَ (سوره غاشیه/۲۵).** یعنی بی تردید بازگشت آنان بسوی ماست. و در نهج البلاغه آمده:

**وَلِكُلِّ غَيْبَةٍ إِيَابٌ (خطبه ۱۰۶)؛ وَإِيَابٌ عَافِيَةٌ (خطبه ۲۲۱)؛ وَطَفَلَتِ الشَّمْسُ لِلْإِيَابِ (نامه ۳۶).**

لسان العرب: **وَأَبَّتِ الشَّمْسُ تَوُوبَ إِيبَابٍ وَأُيُوبًا،** الاخيرة عن سيبويه: **غَابَتْ فِي مَآبِهَا** ای فی مغيها کاتها رَجَعَتْ اِلَى مَبْلَثِهَا.

.....

۲۰ - واژه إناث، شش بار در قرآن و یک بار در نهج البلاغه آمده:

در آیات ۱۱۷ سوره نساء، ۴۰ سوره اسراء، ۱۵۰ سوره صافات، و ۴۹ و ۵۰ سوره شوری، و ۱۹ سوره

زُحُورف و در حکمت ۹۳ نهج البلاغه.

لسان العرب: **الانثی: خلاف الذکرین کُلُّ شَيْءٍ وَالْجَمْعُ إِنْأاث.**

اقرب الموارد: **الانثی، خلاف الذکرین کُلُّ شَيْءٍ وَجَمْعُ إِنْأاث وَجَمْعُ أَنْث.**

# شورا

## در حکومت و تقنین

قسمت سوم

اسماعیل دارابکلایی

تا بحال مباحثی از جمله معنا و مفهوم شورا، ضرورت شورا و اهمیت آن از دیدگاه آیات و روایات تبیین شد. در این قسمت نقش شورا در تعیین ولی امر مسلمین، نظریات گوناگون در این باره و آیات و روایاتی که مورد استشهاد قرار گرفته نقد و بررسی می‌شود.

### نقش شورا در تعیین ولی امر مسلمین

پس از آنکه محدوده اختیارات شورا در زمینه تقنین و قانونگذاری مشخص شد، نوبت می‌رسد به بررسی دخالت شورا در امر تعیین حاکمان اسلامی و والیان امر که آیا تعیین حکام در اختیار شورا است و یا اینکه این امر از حوزه اختیارات شورا خارج است؟ برخی از نویسندگان اهل سنت در مقام توضیح و تبیین نظر اسلام درباره حکومت اسلامی به آیات و روایات مربوط به شورا تمسک جسته و بر اساس آن، نظام سیاسی و حکومتی اسلام را مردم سالاری (دموکراتیک) و یا چیزی شبیه به آن پنداشته‌اند، یکی از دانشمندان اهل سنت در این زمینه می‌نویسد:

الْحُكْمُ فِي الْإِسْلَامِ لِلْأُمَّةِ وَشَكْلُهُ سُورِيُّ وَرَأْسُهُ الْإِمَامُ الْأَعْظَمُ أَوِ الْخَلِيفَةُ فَنُفِذُ  
لِشَرْعِهِ وَالْأُمَّةُ هِيَ الَّتِي تَمْلِكُ نَضْبَةَ وَعَزْلَةَ قَالِ اللَّهُ: وَأَمْرُهُمْ سُورِيُّ بَيْنَهُمْ.<sup>۱</sup>

حکومت در اسلام از آن مردم است و روش آن شورایی است و ریاست آن را امام اعظم و یا خلیفه به عهده می‌گیرد و احکام آن را به اجرا می‌گذارد و مردم هم در عزل و نصب او (خلیفه) مختارند زیرا خداوند فرموده: کارهای مؤمنین به طریق شورا در بین آنها مشخص و به اجرا گذاشته می‌شود.

و به دنبال آن برخی از نویسندگان شیعه به سبب عدم آشنایی و انس کافی با مبانی اسلام و تشیع و به علت غرب زدگی، تحت تأثیر چنین افکاری واقع شده و اظهار نظر کرده‌اند:

«در زمان غیبت امام معصوم (ع) نظام سیاسی اسلام همان نظام مردم سالاری است»<sup>۲</sup>

برخی دیگر پا را فراتر نهاده و مدعی شده‌اند که:

اساساً در اسلام اصل این است که حکومت، مردم سالار باشد ولی بعضاً ضرورت‌هایی ایجاب می‌کند که حکومت‌هایی نظیر حکومت پیامبر و حضرت علی (ع) به این صورت نباشد، هر چند هدف اصلی این بوده است که نظام سیاسی حاکم بر مردم، مردم سالار باشد و خود افراد جامعه، حاکم و دیگر متصدیان امور را تعیین کنند و چون در طول سه چهاردهم نخست پس از هجرت، مسلمین دوران انتقال از جاهلیت به اسلام را می‌گذراندند و از رشد سیاسی و اجتماعی کافی برخوردار نبودند و به طور موقت از آن شیوه مطلوب حکومت صرف نظر شد ولی زمینه اجتماعی را برای تحقق کامل نظام مردم سالاری آماده می‌کردند.<sup>۳</sup>

ولی ما بر این باوریم که یکی از ضروریات دین اسلام این است که خداوند بزرگ پیامبر اکرم (ص) را به مقام حاکمیت و رهبری سیاسی - اجتماعی منصوب فرموده و هیچ شخصی در اعتبار بخشیدن به حکومت او تأثیر نداشته است و بعید به نظر می‌رسد کسی ادعا کند که اعتبار و مشروعیت حکومت پیامبر اکرم (ص) ناشی از شورا و

.....

۱ - تفسیر المنار، ج ۱۱، ص ۲۶۴.

۲ - به سلسله درس‌هایی از معارف قرآن، استاد محمد تقی مصباح، بخش سیاست و حقوق، رجوع

شود.

۳ - همان.

انتخاب مردم است. بنابراین الهی بودن حکومت پیامبر اکرم (ص) نه مردمی بودن آن، مورد توافق و اجماع مسلمین است و اصلاً نمی‌تواند مورد بحث و نظر قرار گیرد. و اما در مورد جانشینان پیامبر، بین تفکرات سیاسی شیعه با اهل سنت تفاوت چشمگیری وجود دارد. اهل سنت قائلند که شورا فی الجمله در تعیین جانشینان پیامبر می‌تواند دخالت داشته باشد و برای اثبات نظر خودشان علاوه بر تمسک به بعضی از آیات و روایات، به شوری که خلفیه دوم جهت تعیین خلیفه سوم تشکیل داد اشاره می‌کنند و آن را به عنوان عمل صحابی، حجت می‌دانند ولیکن شیعه معتقد است همان گونه که حکومت خود پیامبر از طرف خدای متعال، مشروعیت و اعتبار پیدا کرده، حکومت ائمه نیز چنین بوده است و مسلمین نه تأثیر و نفوذی در تعیین و برگزیدن ایشان دارند و نه می‌توانند در خصوص ولایت و حکومتشان چون و چرا کنند، بلکه پیامبر به فرمان خداوند متعال ائمه را — با صرف نظر از سایر شئون امامت — به عنوان ولی امر مسلمین و متصدی تدبیر و اداره جامعه تعیین کرده است و در نتیجه، عزل و نصب ائمه و نیز مشروعیت و اعتبار بخشیدن به رهبری و یا نفی آن به دست مردم نیست، چنانکه از آیه و ما کان یؤمنن ولا مؤمنه اذا قضی الله ورسوله افرأ ان ینکون لهم الیخیره می‌توان این مطلب را استفاده کرد، هر چند اهل سنت نیز قاعده کلی مذکور در صدر این آیه را پذیرفته‌اند و معتقدند هیچ مؤمنی حق ندارد اوامر و نواهی الهی و پیامبر را نقض کرده و بی اعتبار سازد ولی اختلاف آنان با شیعه اختلاف صغروی است، یعنی آنها معتقدند که خدا و پیامبر کسی را به جانشینی منصوب نکرده‌اند و این کار به عهده امت اسلام واگذار شده است، ولی شیعه معتقد است که همه ائمه معصومین منصوب از طرف خداوند هستند. چه مسلمین با این انتصاب موافق باشند و یا نباشند، بنابراین انتصاب ائمه از طرف خداوند جهت ولایت و رهبری جامعه از ضروریات مذهب شیعه است و مستند به نصوص بسیاری از کتاب و سنت می‌باشد، که در مباحث امامت به تفصیل از آن سخن رفته است.

تا اینجا روشن شد: همان گونه که در زمینه قانونگذاری، از ضروریات دین اسلام این است که واضح قانون، خداوند تبارک و تعالی می‌باشد و احکام ثابت و کلی الهی چه فردی و چه اجتماعی همیشه معتبر و پا بر جا هستند:

.....

۴ — سوره احزاب / ۳۶: زمانی که خدا و رسول در کاری حکمی کردند هیچ مرد وزنی در کارهایشان از خود اختیاری ندارند.

### حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ...<sup>۵</sup>

حلال رسول خدا حلال است تا روز قیامت (و حرام او حرام است تا روز قیامت).  
در زمینه تعیین حاکم نیز، الهی بودن ولایت و حکومت پیامبر و شورایی نبودن آن  
از ضروریات دین اسلام است که شیعه و سنی در آن اتفاق نظر دارند. به نظر و اعتقاد  
شیعه، ولایت و حکومت ائمه (ع) نیز از همین قبیل است که در آن بحثی وجود ندارد.  
آنچه که محل بحث و نظر است تنها مربوط به اولیای امور مسلمین در زمان  
غیبت امام معصوم است که آیا باید توسط شورا و در کل، توسط مردم انجام پذیرد یا خیر؟  
و آیا شورا در نصب و عزل حاکم نقش دارد یا خیر؟  
اکثریت قریب به اتفاق علمای اهل سنت معتقدند که شورا در امر رهبری و  
انتخاب و یا عزل حاکم اسلامی نقش دارد. به طوری که حاکم توسط شورا و اکثریت  
آرا انتخاب و یا معزول می‌گردد.

نمونه‌هایی از گفتار آنها را در ذیل می‌آوریم:

در تفسیر المنار چنین آمده است:

الْمَعْرُوفُ أَنَّ الْحُكُومَةَ الْإِسْلَامِيَّةَ مَبْنِيَّةٌ عَلَى أَصْلِ الشُّورَى؛

معروف آن است که تعیین حاکم اسلامی مبتنی بر اصل شورا است.

و در جای دیگر می‌خوانیم:

الْحُكْمُ فِي الْإِسْلَامِ لِلْأُمَّةِ وَشَكْلُهُ شُورَى وَرِئْسَةُ الْإِمَامِ الْأَعْظَمِ أَوْ الْخَلِيفَةُ مُنْفِذٌ

لِشْرَعِهِ وَالْأُمَّةُ هِيَ الَّتِي تَمْلِكُ نَصْبَهُ وَعَزْلَهُ فَإِنَّ اللَّهَ وَأَمْرَهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ<sup>۶</sup>

و در تفسیر قرطبی می‌خوانیم:

فَأَمَّا الصَّحَابَةُ بَعْدَ اسْتِثْنَاءِ اللَّهِ تَعَالَى بِهِ عَلَيْنَا فَكَانُوا يَتَشَاوَرُونَ فِي الْأَحْكَامِ

وَيَسْتَبْطِنُونَهَا مِنَ الْكِتَابِ وَالسُّنَنِ وَأَوَّلُ مَا تَشَاوَرُوا فِيهِ الصَّحَابَةُ الْخِلَافَةَ فَإِنَّ النَّبِيَّ (ص) لَمْ يَتَّخِذْ

عَلَيْهَا<sup>۸</sup>.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۲۴.

۶- المنار، ج ۴، ص ۴۵.

۷- همان، ج ۱۱، ص ۲۶۴.

۸- تفسیر قرطبی، ج ۸ (جزء ۱۶)، دار احیاء التراث العربی، ص ۳۷. احکام القرآن، ابن عربی،

ج ۴، ص ۱۶۶۸. تفسیر مراغی، جزء ۲۵، جلد ۹، ص ۵۲. حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین، ج ۴،

ص ۴۲.

صحابه پس از فوت رسول خدا(ص) در احکام مشورت می‌کردند و آن را از کتاب و سنت استنباط می‌نمودند و اولین مسأله‌ای که صحابه پس از پیغمبر اسلام درباره آن به مشورت نشستند خلافت بود، زیرا رسول خدا درباره آن دستور صریحی نداده بودند.

ماوردی در این زمینه می‌گوید:

الإمامة تنعقد من وجهين أحدهما: باختيار أهل العقب والحل والثاني بعهد الإمام من قبل فاما انعقادها باختيار أهل العقب والحل فقد اختلف الفقهاء في عدد من تنعقد به الإمامة منهم على مذاهب شتى فقالت طائفة لا تنعقد إلا بجمهور أهل العقب والحل من كل بلد ليكون الرضا به عاقماً واكتسليم لإمامته إجماعاً... وقالت طائفة أخرى أقل من تنعقد به منهم الإمامة، خمسة... وقال آخرون من علماء الكوفة تنعقد بثلاثة وقالت طائفة أخرى تنعقد بواحد لأن العباس قال لعلي أمد يدك أبائك... ولأنه حكم وحكم واحد نافذ.<sup>۱</sup>

امامت شخص از دو راه ثابت می‌شود:

۱ - انتخاب اهل حل و عقد (خبیرگان و اهل نظر در مسائل)؛

۲ - تعیین امام پیشین.

و فقها در تعداد اهل حل و عقد که امام را انتخاب می‌کنند اختلاف کرده‌اند، عده‌ای گفته‌اند امامت برای کسی ثابت نمی‌شود مگر با رأی اکثریت اهل حل و عقد از هر شهر و دیاری تا بدین وسیله رضایت مردم به امامت آن شخص، عمومی و تسلیم به فرمان او همگانی باشد و گروهی دیگر گفته‌اند کمترین عددی که با رأی آنها امامت فردی ثابت می‌شود پنج نفر است، و گروه دیگر از علمای کوفه گفته‌اند با رأی سه نفر ثابت می‌شود، و عده‌ای هم گفته‌اند حتی با رأی یک نفر نیز ثابت می‌شود، زیرا عباس عموی پیامبر به امیرالمؤمنین علی(ع) گفت دست را بده تا با تو بیعت کنم و نیز برای اینکه رأی یک نفر از اهل نظر حکم است و حکم یک نفر نافذ است.

قاضی عضدی در کتاب خود می‌نویسد:

المقصد الثالث فيما تثبت به الإمامة إنها تثبت بالنص من الرسول ومن الإمام السابق بالإجماع وتثبت ببيعة أهل العقب والحل<sup>۱۰</sup>

امامت یا به موجب نصی از رسول خدا و یا به وسیله تعیین امام قبلی ثابت می‌شود و در صحت این دو روش علما اتفاق نظر دارند. و راه سوم آن است که اهل حل و عقد با کسی بیعت کنند.

.....

۹ - احکام السلطانية ماوردی، ص ۶ - ۷ و ابی یعلی، ص ۲۳.

۱۰ - شرح المواقف، ج ۳، ص ۳۶۵.



ابوالاعلی مودودی می‌نویسد: کلیه امور این حکومت از تأسیس و تشکیل گرفته تا انتخاب رئیس کشور و اولی الامر تا امور تشریحی و انتظامی بر اساس مشورت، در میان اهل ایمان به اجرا گذاشته می‌شود. بدون ملاحظه اینکه این مشاورت مستقیم باشد یا به وسیله نمایندگان منتخب. **وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ**.<sup>۱۱</sup>

و در جای دیگر می‌گوید: نظر ابوحنیفه در مورد خلافت این بود که: خلافت واقعی آن است که از طریق اجماع و مشورت اهل رای تشکیل یابد.<sup>۱۲</sup>

از مجموع عبارات و نصوص فوق به دست می‌آید که مردم در انتخاب رهبری نقش دارند و این یکی از راههایی است که در تعیین و انتخاب حاکم اسلامی معرفی شده است. پس نقش شورا در نصب حاکم از اموری است که مورد توافق علماء اهل سنت می‌باشد. البته در اینکه تعیین رهبری توسط شورا برای مردم الزام آور است یا خیر، اختلاف نظر دیده می‌شود. هر چند اکثراً معتقدند که مردم باید تسلیم نظر شورا باشند و رأی شورا الزام آور است، ولی نظر مقابل این است که شورا تنها در معرفی کسانی که اهلیت و صلاحیت رهبری دارند می‌تواند نقش داشته باشد نه بیش از آن و در نتیجه انتخاب و تصمیم‌نهایی با خود مردم خواهد بود.<sup>۱۳</sup> این نظر با طرز انتخاب کسانی که از راه شورا به خلافت رسیدند سازگار نیست.

اکنون لازم است به مهمترین دلایلی که طرفداران مشروعیت امامت و رهبری به وسیله شورا اقامه کرده‌اند اشاره کرده و به بررسی هر یک از آنها بپردازیم. به طور کلی دلایل آنها در سه بخش خلاصه می‌شود: آیات، روایات، عمل اصحاب.

۱ - آیات: در این مورد به چند آیه استدلال شده است؛ به طوری که خواسته‌اند از این آیات برای صلاحیت شورا در انتخاب حاکم اسلامی و نیز در رابطه با اینکه تصمیم شورا نافذ و الزام آور است استفاده کنند. چرا که شورا هر کس را به عنوان حاکم برای مردم معرفی کند او حق حاکمیت خواهد داشت.

نخستین آیه‌ای که در این مورد بدان استدلال کرده‌اند این آیه است:

**وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ!**

۱۱ - ابوالاعلی مودودی، خلافت و ملوکیت، مترجم: خلیل احمد، ص ۲۹.

۱۲ - همان، ص ۳۰۴.

۱۳ - محمد کامل یاقوت، شخصیة الدولة، ص ۴۶۳.

۱۴ - سوره آل عمران / ۱۳۹.

خداوند در این آیه به پیامبر دستور داده تا در امور مهم کشوری با مردم مشورت کند که یکی از آنها مسئله خلافت و رهبری است.

### نقد و بررسی

اولاً: خطاب در این آیه متوجه شخص پیامبر است زیرا او یک حاکم اسلامی است و این خود شاهد آن است که خداوند به پیامبری که تشکیل حکومت داده دستور می‌دهد در اداره جامعه و حکومت با مردم مشورت کند و از افکار دیگران جویا گردد و دیگران را در کیفیت اداره کشور سهیم گرداند. بنابراین ممکن نیست آیه به مسأله انتخاب حاکم و ولی امر مربوط باشد. به عبارت دیگر این آیه یک دستورالعمل کلی برای کسانی است که حکومت و رهبری جامعه را به عهده گرفته‌اند تا در نحوه اداره کشور و امور جاری مملکتی با صاحب نظران مشورت کنند؛ زیرا حاکم اسلامی نباید در اداره جامعه استبداد رأی داشته باشد، بلکه باید با کارگزاران و دست‌اندرکاران حکومتی و متخصصین به شور نشیند و از آنها کمک بگیرد. اما در رابطه با کیفیت انتخاب حاکم و خصوصیات و شرایط و اوصاف آن کاربردی ندارد و اگر شک در شمول و تعمیم آن داشته باشیم باید به قدر متیقن آن که همان کیفیت اداره جامعه است اکتفا کنیم.

ثانیاً: از ظاهر آیه استفاده می‌شود که حکم شورا بر حاکم، الزام آور نیست بلکه او موظف است از افکار دیگران جویا گردیده و در جمع بندی نهایی، خود شخصاً تصمیم بگیرد. بنابراین آیه در مقام بیان برخی از حقوق و وظایف متقابل حاکم و مردم است و ارتباطی با نقش شورا در تعیین رهبری ندارد؛ زیرا بحث ما در این است که آیا در جامعه‌ای که هنوز حاکم و زمامداری ندارد، از طریق شورا می‌توان ولی امر برای آن انتخاب کرد یا نه؟

ثالثاً: اگر آیه *وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ* اطلاق داشته و شامل تعیین خلیفه و رهبر نیز بشود، پیامبر می‌بایست در مورد خلیفه و رهبر آینده جامعه با دیگران مشورت کند؛ زیرا رهبریت جامعه از مهمترین امور جامعه است و جمله *وَشَاوِرْهُمْ* نیز دلالت بر وجوب مشورت دارد. با توجه به این امور، چرا پیامبر اکرم (ص) در این رابطه با کسی مشورت نکرد؟ درست است که اهل سنت - بر خلاف شیعه - عقیده دارند که پیامبر اکرم فردی را برای خلافت و جانشینی خود تعیین نکرد، ولی شیعه و سنی متفقاً در این امر توافق دارند که پیامبر در امر رهبری آینده با کسی و یا کسانی مشورت نفرمود، ر این خود نشان می‌دهد که امر خلافت و رهبری از اموری نیست که با شور و مشاوره حل گردد. اگر چنین بود،

با توجه به جمله *وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ قَطْعاً* پیامبر آن را به شور می گذاشت.  
دومین آیه ای که در مورد نقش شورا در انتخاب حکومت و رهبری جامعه  
استدلال شده این آیه است:

*وَأَفْرُغْهُمْ سُورَى بَيْتِهِمْ*<sup>۱۵</sup>

تقریب استدلال: کلمه «امر» به ضمیر «هُمْ» اضافه شده و از این اضافه،  
استفاده عموم و شمول می شود. یعنی در هر امری — از جمله در مسئله خلافت و رهبری —  
مسلمین باید با یکدیگر مشورت کنند. چنانکه یکی از مفسرین در این زمینه می نویسد:

*الْحُكْمُ فِي الْإِسْلَامِ لِلْأُمَّةِ وَشَكْلُهُ سُورَى وَرَأْسُهُ الْإِمَامُ الْأَعْظَمُ أَوِ الْخَلِيفَةُ مُنْفِذُ  
إِشْرَاعِهِ وَالْأُمَّةُ هِيَ الَّتِي تَمْلِكُ نَصْبَهُ وَعَزْلَهُ قَالَ اللَّهُ وَأَفْرُغْهُمْ سُورَى بَيْتِهِمْ*<sup>۱۶</sup>

### نقد و بررسی

اولاً: درست است که این آیه به مؤمنین چنین حقی می دهد که امورشان را  
با مشورت به سامان برسانند و کارهایشان را با مشاوره انجام دهند ولی موارد و حدود  
مشورت را تعیین نکرده است و به عبارت دیگر این آیه همچون آیه *وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ* متکفل  
بیان مصادیق و تعیین موارد شمول مشورت نیست. فی المثل از جمله *الْحُكْمُ فِي الْإِسْلَامِ* استفاده  
می شود: آن کسی که بدون شک و تردید عالم است باید مورد اکرام قرار گیرد. حال اگر  
در مورد شخصی شک داشتیم که آیا او عالم است یا خیر؟ نمی توان با جمله *الْحُكْمُ فِي الْإِسْلَامِ*  
عالم بودن او را اثبات کرد. در اینجا هم می گوئیم مفاد آیه فوق این است: آن اموری که  
مربوط به مؤمنین بوده و عنوان *أَفْرُغْهُمْ* بر آن صدق می کند باید با مشورت انجام شود ولی  
سخن در این است که آیات تعیین امامت جامعه همچون نبوت و وضع قانون، از اموری است که  
مردم در آن نقش دارند و می توانند با مشورت حل و فصل کنند و یا اینکه این امور به مردم  
واگذار نشده است؟ در صورت شک نمی توان به عموم آیه تمسک کرد؛ زیرا فقها  
معتقدند که تمسک به عام در شبهات مصداقیه عام، صحیح نیست، بلکه باید به عمومات  
بالا تر مراجعه کرد و آن آیات و روایاتی است که دلالت بر نفی دخالت مردم در تعیین  
پیامبری، خلیفه و قانونگذاری دارد.

.....

۱۵ — سوره شوری / ۳۸.

۱۶ — تفسیر المنار، ج ۱۱، ص ۲۶۴.

بنابراین آیه بر ترغیب و تحریص بر شور و مشورت دربارهٔ اموری که در حوزه اختیار مردم است دلالت می‌کند، اما آیا تعیین امام و خلیفه و حاکم از شئون مردم است یا خیر؟ از این آیه نمی‌توان جهت تعیین مصداق آن استفاده کرد چرا که آیه در مقام بیان تعیین مصداق نیست.

ثانیاً: اگر امر خلافت و رهبری از اموری است که مردم می‌توانند در انتخاب آن نقش داشته باشند، چرا پیامبر آن را با مشورت حل نکرد؟ مگر اصحاب نوعاً در هر امری که می‌خواستند با پیامبر مشورت کنند و نظرشان را بیان نمایند ابتدا نمی‌پرسیدند که آیا خداوند فرمان خاصی در این باره صادر کرده است یا نه؟ و در صورتی که حکمی از جانب خداوند آمده بود، برای خودشان حق اظهار نظر قائل نبودند و نیز پیامبر هرگاه می‌خواست در سفرها و یا جنگها از مدینه خارج شود، فردی را به عنوان جانشین خود انتخاب می‌کرد بدون آنکه با مردم در این باره مشورتی انجام داده باشد. و این امر نشان می‌دهد که انتخاب جانشینی موقت، امری است که به عهدهٔ خود پیامبر بوده و مربوط به مردم نمی‌باشد با وجود این چرا پیامبر برای رفع اختلاف و فتنه و سردرگمی در میان مردم مسئله رهبری آینده را حل نکرد؟ و بنا به گفتهٔ برادران اهل سنت لازم بود با مردم مشورت و با کمک آنان فردی را انتخاب می‌کرد و یا معیارهای کلی جهت انتخاب رهبری آینده ارائه می‌داد تا مردم دچار اختلاف و سردرگمی‌ها نشوند. همان اختلافهایی که بسیاری از علماء اهل سنت از آن سخن به میان آورده و گفته‌اند:

وَأَوَّلُ مَا تَشَاوَرَ فِيهِ الصَّحَابَةُ الْخِلَافَةَ لِأَنَّ النَّبِيَّ (ص) لَمْ يُنْصَ عَلَيْهِمْ فَوْقَ بَيْتِهِمْ

إِخْتِلَافٌ.<sup>۱۷</sup>

اولین مسأله‌ای که صحابه پس از رسول خدا در رابطه با آن شورا تشکیل دادند خلافت بود زیرا از رسول خدا در این مورد نصی وجود نداشت. بدین جهت آنها در تعیین خلیفه اختلاف پیدا کرده و به شور نشستند.

و نیز خلیفهٔ دوم در مورد انتخاب ابی بکر چنین گفته است:

إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ قَلْتَةً وَقَى اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ شَرَّهَا<sup>۱۸</sup>

بیعت با ابوبکر یک امر ناگهانی و بدون تهیهٔ مقدمات و زمینهٔ قبلی بود، که خدا مسلمانان را از شر آن حفظ کرد.

۱۷ - حاشیه الصّوای علی تفسیر الجلالین، ج ۴، ص ۴۲.

۱۸ - المنار، ج ۲، ص ۴۹۳، به نقل از صحیح بخاری.

بنابراین: از اینکه پیامبر این مسئله مهم را با مردم در میان نگذاشت خود بهترین شاهد و برهان بر مدّعی ماست که پیامبر و مسلمین بخوبی می‌دانستند که مردم در تعیین رهبری آینده جامعه حق اظهار نظر ندارند و آن یک امر الهی است، بدین جهت در مواردی که کسانی از حضرت می‌خواستند تا خلافت و رهبری آینده را به عهده آنها بگذارد پیامبر اکرم در پاسخ می‌فرمود خلافت امری الهی است و اختیار آن به دست خداوند بزرگ است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

□ ۱ — لَمَّا كَانَ النَّبِيُّ (ص) يَغْرِضُ نَفْسَهُ عَلَى الْقَبَائِلِ جَاءَ إِلَى بَنِي كِلَابٍ فَقَالُوا يُبَايِعُكَ عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ لَنَا أَلَمْرُ بَعْدَكَ فَقَالَ (ص): أَلَأَمْرُ لِلَّهِ فَإِنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَوْفَى غَيْرِكُمْ فَمَضَوْا فَلَمْ يُبَايِعُوهُ وَقَالُوا لَا ضَرْبَ بَأْسِإِنَّا نُمُّ نَحْنُكُمْ عَلَيْنَا غَيْرَنَا! ۱

موقعی که رسول خدا (ص) رسالت و نبوت خویش را به قبائل عرضه می‌داشت، وقتی به قبیله بنی کلاب رفت؛ آنها به پیامبر گفتند: به شرطی با تو بیعت کرده و از تو حمایت می‌کنیم که حکومت پس از تو از آن ما باشد پیامبر فرمود: تصمیم درباره حکومت مخصوص خدا است اگر خواست به شما می‌دهد و اگر نخواست به دیگری، پس از حمایت آن حضرت خودداری کرده و گفتند: ما با شمشیرهای خود، در راه تو بجنگیم و تو دیگری را برای ما حاکم گردانی؟! ۱

□ ۲ — قَالَ عَامِرُ بْنُ الظَّفِيلِ لِلنَّبِيِّ (ص) يَا مُحَمَّدُ (ص) مَا لِي إِنْ أَسَلْتُ فَقَالَ (ص): لَكَ مَا لِلإِسْلَامِ وَعَلَيْكَ مَا عَلَى الإِسْلَامِ فَقَالَ أَلَا تَجْعَلَنِي الْوَالِيَّ مِنْ بَعْدِكَ قَالَ (ص) لَيْسَ لَكَ ذَلِكَ وَلَا لِقَوْمِكَ. ۲

عامر بن طفیل خدمت پیامبر اکرم (ص) آمد و گفت: اگر من مسلمان شوم، چه امتیازی برای من قائل می‌شوی؟ حضرت فرمود: هر چه که دین اسلام از حقوق و امتیازها و تکالیف و وظایف بر عهده شما گذارده همان را خواهی داشت.

□ ۳ — وَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا لِابْنِ رَامِينَ الْفَقِيهِ: لَمَّا خَرَجَ النَّبِيُّ (ص) مِنَ الْمَدِينَةِ مَا اسْتَخْلَفَ عَلَيْهَا أَحَدًا؟ قَالَ: بَلَى اسْتَخْلَفَ عَلِيًّا (ع) قَالَ وَكَيْفَ لَمْ يَقُلْ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ اخْتَارُوا فَإِنَّكُمْ لَا تَجْتَمِعُونَ عَلَى الضَّلَالِ قَالَ خَافَ عَلَيْهِمُ الْإِخْلَافَ وَالْفِتْنَةَ قَالَ فَلَوْ وَقَعَ بَيْنَهُمْ فَسَادَ لِأَضْلَحَهُ عِنْدَ عَوْدَتِهِ قَالَ هَذَا أَوْثَقُ قَالَ أَفَاسْتَخْلَفَ أَحَدًا بَعْدَ مَوْتِهِ قَالَ لَا قَالَ فَمَوْتُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَفَرِهِ فَكَيْفَ أَقْرَبَ عَلَى آلِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ مَا خَافَهُ مِنْ سَفَرِهِ وَهُوَ خَيْرٌ عَلَيْهِمْ فَقَطَعَهُ ۳

۱۹ — تاریخ طبری، به نقل مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ ق) ج ۱، ص ۲۵۷.

۲۰ — ماوردی در اعلام النبوة، به نقل مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۲۳۱.

۲۱ — مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۵۷.

امام رضا (علیه السلام) به ابن رامین فقیه گفت: آیا موقعی که رسول خدا مدینه را ترک کرد کسی را به جای خود تعیین نفرمود؟ گفت: آری علی را به جای خود تعیین کرد. فرمود: پس چرا به اهل مدینه نگفت برای خود حاکمی تعیین کنید که شما خطا نکرده و به ضلالت و گمراهی نمی افتید؟ گفت: ترسید که اختلاف کرده و فتنه به راه اندازند. فرمود: در آن صورت پس از بازگشت، فتنه و اختلاف آنان را اصلاح می فرمود. ابن رامین گفت این — تعیین حاکم — بهتر بود. امام پرسید: آیا برای پس از فوتش کسی را به عنوان خلیفه تعیین فرمود؟ گفت: نه. امام فرمود: موت رسول خدا مهمتر از سفر او بود پس چگونه بود که برای چند روز مسافرت از ترس اختلاف و فتنه اصحاب، کسی را به جای خود منصوب می فرمود ولی برای پس از فوتش که برای همیشه از میان امت می رفت از اختلاف و فتنه آنها اندیشه ای به خود راه نداده و کسی را تعیین نفرمود؟ در اینجا ابن رامین ساکت شد.

از مجموع مطالب فوق به دست می آید که پیامبر اکرم (ص) مسئله خلافت و جانشینی را از راه شور و مشورت حل نکرد. خداوند به پیامبر اکرم دستور داده که در کارها با مردم مشورت کند: *وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ* ولی در عین حال مسئله رهبری را به شور نگذاشته است. این نشان می دهد که امر خلافت و رهبری از اموری نیست که مشورت بردار باشد. سوّمین آیه ای که جهت نقش شورا در امر رهبری مورد استشهاد قرار گرفته عبارت است از: *وَلَكِنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ بَدَّلُوهَا إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ*<sup>۲۲</sup> باید از میان شما گروهی باشند که به خیر دعوت نمایند و امر به معروف و نهی از منکر کنند، اینان رستگارانند.

تا جایی که دلالت آن را از دو آیه گذشته نیز اقوی دانسته اند. در این زمینه خوب است به این عبارت توجه شود:

معروف است که حکومت اسلامی مبتنی بر اصل شورا است و این صحیح است و آیه *وَلَكِنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ* بهترین دلیل آن است. دلالت این آیه از آیه *أَفْرَأَيْتُمْ شُورَى بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ قَالُوا لِرَبِّنَا أُنزِلْ عَلَيْنَا حُكْمًا مِمَّا نُنزِلُ الْعِبَادَ* قویتر است چون آیه *أَفْرَأَيْتُمْ شُورَى بَنِي إِسْرَائِيلَ* از طایفه ای خاص توصیف می کند و حداکثر دلالت دارد بر اینکه شورا به خودی خود امری پسندیده بوده و نزد خدا امری شایسته است. همچنین دلالتش از آیه *وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ* نیز قویتر است چون امر رئیس به مشاوره اقتضا می کند که مشاوره بر آن رئیس واجب باشد اما هنگامی که خود آن رئیس مشاوره را ترک کند چه کسی ضمانت امتثال امر را بکند؟... اما در آیه *وَلَكِنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ* فرض شده که در میان مردم عده ای متحد و قوی وجود دارد که عهده دار دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکرند...

.....

۲۲ — سوره آل عمران / ۱۰۴.

۲۳ — تفسیر المنار، ج ۴، ص ۴۵.

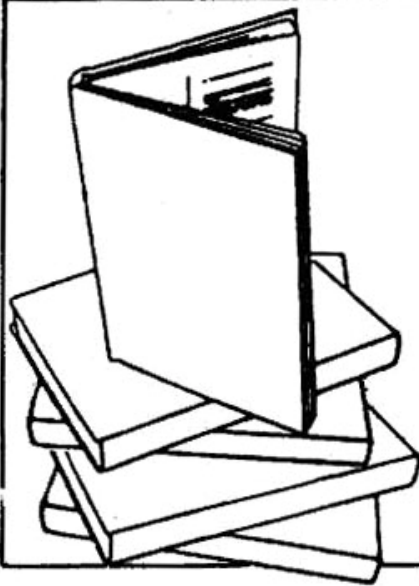
و ترویج مذهب حق اینها متصل شدند به یک سلاطینی و این سلاطین را وادار کردند خواهی نخواهی برای ترویج مذهب تشیع.

اینها آخوند درباری نبودند، این اشتباهی است که بعضی از نویسندگان امروزی می‌کنند. سلاطین، اطرافیان این آقایان بودند، اینها اغراض سیاسی داشتند، اغراض دینی داشتند. نباید یک کسی تا به گوشش خورد که مثلاً مجلسی (رضوان الله علیه)، محقق ثانی (رضوان الله علیه) نمی‌دانم شیخ بهایی (رضوان الله علیه) با اینها روابط داشتند و می‌رفتند سراغ اینها، خیال کنند که اینها مانده بودند برای جاه و عزت و احتیاج داشتند به اینکه سلطان حسین و شاه عباس به اینها عنایتی بکنند، این حرفها نبود در کار، اینها گذشت کردند، یک مجاهده نفسانی کردند، برای اینکه این مذهب را، به وسیله آنها، در محیطی که اجازه می‌گرفتند که شش ماه دیگر اجازه بدهید ما حضرت امیر(ع) را سب بکنیم، ترویج کنند».<sup>۴۲</sup>

### منابع و مأخذ

- ۱- الفیض القدسی، محدث نوری.
- ۲- کارنامه علامه مجلسی، علی عطائی، اسلامی، مشهد، ۱۳۵۴ ش.
- ۳- زندگینامه علامه مجلسی، ج ۱، سید مصلح الدین مهدوی.
- ۴- روضات الجنات، سید محمد باقر اصفهانی، چاپ اول: ۱۳۰۶ ق و چاپ دوم: ۱۳۶۷ ق.
- ۵- فوائد الرضویه، محدث قمی، مرکزی، تهران.
- ۶- ریحانة الادب، محمد علی مدرس خیابانی، چاپ اول، ج ۶، کتابفروشی علمی.
- ۷- مقدمه بحارالانوار، عبدالرحیم ربانی شیرازی (۱۴۰۲ ق) چاپ جدید ۱۱۰ جلدی.
- ۸- دفاع از اسلام و روحانیت، ج ۲، محمد علی انصاری قمی، چاپ قم، ۱۳۵۵ ش.
- ۹- قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی، اسلامیه.
- ۱۰- الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، چاپ سوم، دارالاضواء، بیروت.

.....  
 ۴۲- از سیخانیو ایام خمینی (ره) در ۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۹۷ ق در نجف.



## فهرست دوره سوم

(سال پنجم و ششم)

## مجله نور علم

### الف - فهرست مطالب

شماره اول:

- |     |   |
|-----|---|
| ۴   | ۱ - سرمقاله   |
| ۹   | ۲ - سلسله درسها (تغزیرات شرعی) (۱)  |
| ۳۴  | ۳ - حکومت اسلامی وزمامدار آن  |
| ۴۸  | ۴ - تفسیر سوره فرقان (۴)  |
| ۵۸  | ۵ - کتابی که نیمی از علم فقه است (۸)  |
| ۶۳  | ۶ - شخصیت عرفانی و اخلاقی پیامبر (ص) (۳)                                    |
| ۷۰  | ۷ - احکام شهید در فقه مذاهب اسلامی  |
| ۸۴  | ۸ - جبر و اختیار در قلمرو وحی و خرد (۲)                                     |
| ۱۰۲ | ۹ - اسوه‌های بشریت (علی علیه السلام) (۱)                                    |
| ۱۲۹ | ۱۰ - فرزند کعبه   |
|     | ۱۱ - نجوم امت (زندگانی مرحوم آیت الله العظمی حاج سید محمد هادی میلانی) (۲۲) |
| ۱۴۰ | ۱۲ - رجال نجاشی مهمترین کتاب رجالی شیعه                                     |
| ۱۶۴ |   |
- آیه الله منتظری  
سید محمد ابطحی  
سید ابوالفضل میرمحمّدی  
حسین نوری  
محمد رضا امین زاده  
محمد ابراهیم جتاتی  
جعفر سبحانی  
رسول جعفریان  
سید مرتضی نجومی  
ناصر باقری بیدهندی  
سید علی میرشریفی



شماره دوم:

۴		۱ - سرمقاله
۸	آیه الله منتظری	۲ - سلسله درسها (تغزیرات شرعی) (۲)
۲۵	جعفر سبحانی	۳ - جبر و اختیار در قلمرو وحی و خرد (۳)
۴۹	محمد مؤمن	۴ - انسان در قرآن (۶)
۶۰	سید محمد غروی	۵ - پاسخ به چند سؤال پیرامون روانشناسی (۲)
۷۴	رسول جعفریان	۶ - اسوه های بشریت (امام حسن علیه السلام) (۲)
۱۰۰	محمود رجبی	۷ - مبانی جامعه شناسی دین (۳)
		۸ - نجوم امت (مرحوم آیه الله العظمی حاج سید احمد زنجانی) (۲۳)
۱۱۲	سید محمد جواد شبیری	۹ - پژوهشی در تاریخ زندگی شهید ثانی (۳)
۱۳۴	رضا مختاری	۱۰ - مبارزات سیاسی روحانیت و مرجعیت شیعه (۳)
۱۴۶	موسی نجفی	۱۱ - مقدمه شاعر النجاة
۱۶۴	به کوشش رضا استادی	۱۲ - پرسش و پاسخ
۱۸۱	دفتر مجله	

شماره سوم:

۴		۱ - سرمقاله
۹	آیه الله منتظری	۲ - سلسله درسها (تغزیرات شرعی) (۳)
۲۵	جعفر سبحانی	۳ - جبر و اختیار در قلمرو وحی و خرد (۴)
۳۷	محمد رضا امین زاده	۴ - شخصیت عرفانی و اخلاقی پیامبر (ص) (۴)
۴۶	رسول جعفریان	۵ - اسوه های بشریت (امام حسین علیه السلام) (۳)
۷۸	ناصر باقری بیدهندی	۶ - کتابشناسی کتب درسی حوزه (۱)
۹۲	موسی نجفی	۷ - مبارزات سیاسی روحانیت و مرجعیت شیعه (۴)
		۸ - نجوم امت (مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسین کاشف الغطاء) (۲۴)
۱۱۰	ناصر باقری بیدهندی	۹ - پژوهشی در تاریخ زندگی شهید ثانی (۴)
۱۲۶	رضا مختاری	۱۰ - نقد و بررسی «تاریخ اسلام کمبریج»
۱۴۴	سجاد اصفهانی	۱۱ - ارزشهای اخلاقی (در مکتب پنجمین امام شیعه)
۱۵۲	ناصر باقری بیدهندی	۱۲ - حق الله و حق الناس (۱)
۱۵۴	رضا استادی	

- |     |                    |  |
|-----|--------------------|--|
| ۴   |                    | ۱ - سرمقاله  |
| ۹   | آیه الله منتظری    | ۲ - سلسله درسها (تجزیات شرعی) (۴)                                    |
| ۲۲  | محمد تقی مصباح     | ۳ - جنگ از دیدگاه قرآن کریم (۱)                                      |
| ۳۰  | رسول جعفریان       | ۴ - اسوه های بشریت (امام سجاد علیه السلام) (۴)                       |
| ۶۴  | احمد آذری قمی      | ۵ - بحثی پیرامون مستحبات و مکروهات (۱)                               |
| ۷۴  | جعفر سبحانی        | ۶ - جبر و اختیار در قلمرو وحی و خرد (۵)                              |
| ۸۴  | سید جواد مصطفوی    | ۷ - روش تربیت در کتاب و سنت (۱)                                      |
|     |                    | ۸ - نجوم امت (زندگانی آیه الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی) (۲۵) |
| ۹۴  | ناصر باقری بیدهندی | ۹ - عدالت اجتماعی (۱)  |
| ۱۱۵ | غلامرضا مصباحی     | ۱۰ - مستضعفان و مستکبران از دیدگاه قرآن و عترت (۱)                   |
| ۱۲۵ | محمد حسین اسکندری  | ۱۱ - کتابشناسی کتب درسی حوزه (۲)                                     |
| ۱۳۹ | ناصر باقری بیدهندی | ۱۲ - حق الله و حق الناس (۲)  |
| ۱۵۵ | رضا استادی         |  |

- |     |                    |  |
|-----|--------------------|--|
| ۳   |                    | ۱ - سرمقاله  |
| ۱۰  |                    | - پیام الهی حضرت امام به رهبر شوروی  |
| ۱۶  | دفتر مجله          | ۲ - مصاحبه با آیه الله حاج سید مهدی روحانی                                   |
| ۴۲  | رسول جعفریان       | ۳ - اسوه های بشریت (امام محمد باقر علیه السلام) (۵)                          |
| ۷۶  | محمد تقی مصباح     | ۴ - جنگ از دیدگاه قرآن (۲)   |
| ۸۸  | جعفر سبحانی        | ۵ - جبر و اختیار در قلمرو وحی و خرد (۱)                                      |
| ۱۰۵ | احمد آذری قمی      | ۶ - بحثی پیرامون مستحبات و مکروهات (۲)                                       |
| ۱۱۶ | محمد رضا امین زاده | ۷ - شخصیت عرفانی و اخلاقی پیامبر (ص) (۵)                                     |
| ۱۲۴ | غلامرضا مصباحی     | ۸ - عدالت اجتماعی در بعد اقتصادی (۲)   |
|     |                    | ۹ - نجوم امت (زندگانی آیه الله العظمی آقا میرزا صادق آقا، مجتهد تبریزی) (۲۶) |
| ۱۴۲ | ناصر باقری بیدهندی | ۱۰ - روش تربیت در کتاب و سنت (۲)   |
| ۱۵۴ | سید جواد مصطفوی    | ۱۱ - مبارزات سیاسی روحانیت و مرجعیت شیعه (۵)                                 |
| ۱۶۵ | موسی نجفی          |  |

- ۱۲ - سخنی درباره « منیه المرید » و ترجمه های آن (۱) رضا مختاری ۱۷۹  
 - پرسش و پاسخ دفتر مجله ۱۹۸

شماره ششم:

- ۱ - سرمقاله ۴  
 ۲ - مصاحبه با آیه الله حاج شیخ محمد فاضل (۱) دفتر مجله ۸  
 ۳ - ذوالفقار و ذوالفقار سید ابراهیم سید علوی ۲۴  
 ۴ - کتابشناسی کتب درسی حوزه ناصر باقری بیدهندی ۳۸  
 ۵ - اهل ذمه (۱) محمد ابراهیمی ۴۸  
 ۶ - حافظ و عرفان حسن ممدوحی ۶۶  
 ۷ - آیت الله شهید مطهری و دکتر علی شریعتی (۱) سجاد اصفهانی ۷۸  
 ۸ - جبر و اختیار در قلمرو وحی و خرد (۷) جعفر سبحانی ۹۶  
 ۹ - نجوم امت (زندگانی آیت الله آقا سید عبدالحسین لاری) (۲۷) سید علی میرشریفی ۱۱۲  
 ۱۰ - مستضعفان و مستکبران از دیدگاه قرآن و عترت (۲) محمد حسین اسکندری ۱۴۷  
 ۱۱ - اسوه های بشریت (امام جعفر صادق علیه السلام) (۶) رسول جعفریان ۱۵۸  
 ۱۲ - پرسش و پاسخ دفتر مجله ۱۹۴

شماره هفتم (ویژه نامه رحلت حضرت امام):

- ۱ - سرمقاله ۲  
 ۲ - وصیت نامه حضرت امام (قده) ۱۰  
 ۳ - فهرستی از مطالب وصیت نامه حضرت امام (قده) ۶۸  
 ۴ - غروب آفتاب سید مرتضی نجومی ۷۴  
 ۵ - نجوم امت (زندگانی حضرت آیت الله العظمی حاج آقا روح الله خمینی (ره)) (۲۸) ناصر باقری بیدهندی ۸۱  
 ۶ - ابعاد گوناگون شخصیت امام دفتر مجله ۱۴۲

۴		۱- سرمقاله
۹	علی احمدی میانجی	۲- اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۱۲)
۲۲	دفتر مجله	۳- مصاحبه با آیت الله حاج شیخ محمد فاضل (۲)
۵۸	محمد رضا امین زاده	۴- شخصیت عرفانی و اخلاقی پیامبر (ص) (۶)
۶۶	رسول جعفریان	۵- اسوه های بشریت (امام موسی کاظم علیه السلام) (۷)
۱۰۲	رضا مختاری	۶- سخنی درباره «منیة المرید» و ترجمه های آن (۲)
		۷- نجوم امت (زندگانی آیت الله العظمی حاج سید عبدالحسین شرف الدین (ره) (۲۹)
۱۲۰	ناصر باقری بیدهندی	۸- آیت الله شهید مطهری و دکتر علی شریعتی (۲)
۱۴۵	سجاد اصفهانی	۹- مبارزات سیاسی روحانیت و مرجعیت شیعه (۶)
۱۷۲	موسی نجفی	۱۰- عدالت اجتماعی در بعد اقتصادی (۳)
۱۸۳	غلامرضا مصباحی	۱۱- کتابشناسی کتب درسی حوزه (۲)
۱۹۶	ناصر باقری بیدهندی	۱۲- پرسش و پاسخ
۲۱۶	دفتر مجله	

۴		۱- سرمقاله
۹	علی احمدی میانجی	۲- اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۱۳)
۲۱	سید علی اکبر قرشی	۳- استفاده از پایگاه ظلم به سود دین و مردم
۳۰	سید مرتضی نجومی	۴- خورشیدی از افقهای دور
		۵- نجوم امت (زندگانی آیت الله علامه سید محمد حسین طباطبایی) (۳۰)
۴۴	ناصر باقری بیدهندی	۶- شخصیت عرفانی و اخلاقی پیامبر (ص) (۷)
۸۸	محمد رضا امین زاده	۷- نگرشی بر پیوند تحولی علوم
۹۴	علی ربانی گلپایگانی	۸- شورا در حکومت و تقنین (۱)
۱۰۶	اسماعیل دارابکلانی	۹- مستضعفان و مستکبران از دیدگاه قرآن و عترت (۳)
۱۲۵	محمد حسین اسکندری	۱۰- ناگفته هایی از حیات شیخ مفید (۱)
۱۳۳	سید محمد جواد شبیری	۱۱- اهل ذمه (۲)
۱۵۴	محمد ابراهیمی	۱۲- پرسش و پاسخ
۱۶۸	دفتر مجله	

- ۱ - سرمقاله  
 ۲ - اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۱۴)  
 ۳ - اسوه های بشریت (امام رضا علیه السلام) (۸)  
 ۴ - نجوم امت (زندگانی فقیه مجاهد حضرت آیت الله حاج سید محمد باقر شفتی) (ره) (۳۱)  
 ۵ - تحقیقی پیرامون قاعده لطف (۱)  
 ۶ - شناخت قرآن (۱)  
 ۷ - ناگفته هایی از حیات شیخ مفید (۲)  
 ۸ - تساهل و تسامح در دین  
 ۹ - عدالت اجتماعی در بعد اقتصادی (۴)  
 ۱۰ - آشنایی با مصادر زندگانی شیخ الطائفه (۱)  
 ۱۱ - مستضعفان و مستکبران از دیدگاه قرآن و عترت (۴)  
 ۱۲ - پرسش و پاسخ
- ۴  
 ۸ - علی احمدی میانجی  
 ۲۲ - رسول جعفریان  
 ۵۶ - سید مصلح الدین مهدوی  
 ۸۲ - علی ربانی گلپایگانی  
 ۹۴ - محمد رضا امین زاده  
 ۱۰۰ - سید محمد جواد شبیری  
 ۱۱۴ - سجاد اصفهانی  
 ۱۲۹ - غلامرضا مصباحی  
 ۱۴۱ - ناصرالدین انصاری قمی  
 ۱۶۶ - محمد حسین اسکندری  
 ۱۷۵ - دفتر مجله

- ۱ - سرمقاله  
 ۲ - اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۱۵)  
 ۳ - نظریه کانت و ارزش معلومات  
 ۴ - شخصیت عرفانی و اخلاقی پیامبر (ص) (۸)  
 ۵ - پیوند و تمایز فلسفه و علوم تجربی از دیدگاه فیلسوف شهید مطهری  
 ۶ - جنبش مشروطیت از دیدگاه امام خمینی (ره)  
 ۷ - نجوم امت (زندگانی حضرت آیت الله حاج آقا حسین خادمی اصفهانی) (۳۲)  
 ۸ - عدالت اجتماعی در بعد اقتصادی (۵)  
 ۹ - شورا در حکومت و تقنین (۲)  
 ۱۰ - اهل ذمه (۳)  
 ۱۱ - آشنایی با مصادر زندگانی شیخ الطائفه (۲)  
 ۱۲ - پرسش و پاسخ
- ۴  
 ۹ - علی احمدی میانجی  
 ۲۵ - جعفر سبحانی  
 ۴۲ - محمد رضا امین زاده  
 ۵۰ - علی ربانی گلپایگانی  
 ۷۱ - رسول جعفریان  
 ۹۰ - ناصر باقری بیدهندی  
 ۱۰۸ - غلامرضا مصباحی  
 ۱۲۲ - اسماعیل دارابکلایی  
 ۱۳۴ - محمد ابراهیمی  
 ۱۴۵ - ناصرالدین انصاری قمی  
 ۱۶۳ - دفتر مجله



	۱ - سرمقاله
۸	۲ - ابعاد حق و باطل در نهج البلاغه سید ابراهیم سید علوی
۲۶	۳ - تحقیقی پیرامون قاعده لطف (۲) علی ربانی گلپایگانی
۴۶	۴ - نگاهی به سبوی عشق سید مرتضی نجومی
۵۴	۵ - نقدی بر کتاب «تاریخ تحلیلی اسلام» سید علی میرشریفی
	۶ - نجوم امت (زندگانی علامه کبیر ملاً محمد باقر مجلسی (ره) (۳۳))
۷۲	۷ - شناخت قرآن (۲) ناصرالدین انصاری
۹۸	۸ - مستضعفان و مستکبران از دیدگاه قرآن و عترت (۵) محمد رضا امین زاده
۱۰۷	۹ - نقد واژه‌ها محمد حسین اسکندری
۱۲۲	۱۰ - شورا در حکومت و تقنین (۳) حسن عرفان
۱۳۰	۱۱ - فهرست دوره سوم مجله اسماعیل دارابکلایی
۱۴۲	۱۲ - پرسش و پاسخ د فتر مجله
۱۶۰	



اخلاق



	۱ - ارزشهای اخلاقی در مکتب پنجمین امام شیعه
(ش ۳ ص ۱۵۲)	ناصر باقری بیدهندی
(ش ۴ ص ۸۴)، (ش ۵ ص ۱۵۴)	سید جواد مصطفوی
	۲ - روش تربیت در کتاب و سنت

## ادبیات

- ۱ - غروب آفتاب سید مرتضیٰ نجومی (ش ۷ ص ۷۴).  
 ۲ - نقد واژه‌ها حسن عرفان (ش ۱۲ ص ۱۲۲).  
 ۳ - نگاهی به سبوی عشق سید مرتضیٰ نجومی (ش ۱۲ ص ۴۶).

## اقتصاد

- ۱ - عدالت اجتماعی در بعد اقتصادی غلامرضا مصباحی (ش ۴ ص ۱۱۵)، (ش ۵ ص ۱۲۴)، (ش ۸ ص ۱۸۳)، (ش ۱۰ ص ۱۲۹)، (ش ۱۱ ص ۱۰۸).  
 ۲ - مُستضعفان و مستکبران از دیدگاه قرآن و عترت محمد حسین اسکندری (ش ۴ ص ۱۲۵)، (ش ۶ ص ۱۴۷)، (ش ۹ ص ۱۲۵)، (ش ۱۰ ص ۱۶۶)، (ش ۱۲ ص ۱۰۷).

## اندیشمندان

- ۱ - آیه الله شهید مطهری و دکتر علی شریعتی سجاد اصفهانی (ش ۶ ص ۷۸)، (ش ۸ ص ۱۴۵).

## تراجم و رجال

نجوم امت:

- آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد هادی میلانی (ره)  
 ناصر باقری بیدهندی (ش ۳ ص ۱۴۰).  
 آیه الله العظمیٰ حاج سید احمد

سید محمد جواد شبیری	زنجانی (ره)
(ش ۲ ص ۱۱۲).	آیه الله العظمی حاج شیخ محمد حسین کاشف الغطاء (ره)
ناصر باقری بیدهندی	آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی (ره)
(ش ۳ ص ۱۱۰).	آیه الله العظمی آقا میرزا صادق آقا معتمد تبریزی (ره)
»	آیه الله العظمی سید عبدالحسین لاری (ره)
(ش ۴ ص ۹۴).	آیه الله العظمی حاج آقا روح الله موسوی خمینی (ره)
»	آیه الله العظمی حاج سید عبدالحسین شرف الدین (ره)
سید علی میرشریفی	آیه الله العظمی حاج سید مطاوعی (ره)
(ش ۶ ص ۱۱۲).	آیه الله العظمی حاج سید محمد باقر شفتی (ره)
ناصر باقری بیدهندی	آیه الله حاج آقا حسین خادمی
(ش ۷ ص ۸۱).	اصفهانی (ره)
»	علامه کبیر ملا محمد باقر مجلسی (ره)
(ش ۸ ص ۱۲۰).	۲ - ابعاد گوناگون شخصیت امام (ره)
»	۳ - پژوهشی در تاریخ زندگی شهید ثانی
(ش ۹ ص ۴۴).	۴ - خورشیدی از افقهای دور
سید مصلح الدین مهدوی	۵ - ناگفته‌هایی از حیات شیخ
(ش ۱۰ ص ۵۶).	
ناصر باقری بیدهندی	
(ش ۱۱ ص ۹۰).	
ناصرالدین انصاری	
(ش ۱۲ ص ۷۲).	
دفتر مجله	
(ش ۷ ص ۱۴۲).	
رضا مختاری	
(ش ۲ ص ۱۳۴)، (ش ۳ ص ۱۲۶).	
سید مرتضی نجومی	
(ش ۹ ص ۳۰).	



## قرآن و نهج البلاغه

- ۱ - ابعاد حق و باطل در نهج البلاغه  
سید ابراهیم سید  
علوی  
(ش ۱۲ ص ۸).
- ۲ - انسان در قرآن  
محمد مؤمن  
(ش ۲ ص ۴۹).
- ۳ - تفسیر سوره فرقان  
سید ابوالفضل  
میرمحمدی  
(ش ۱ ص ۴۸).
- ۴ - شناخت قرآن  
محمد رضا امین زاده  
(ش ۱۰ ص ۹۴)، (ش ۱۲ ص  
.۹۸).

## دین

- ۱ - تاهل و تسامح در دین  
سجاد اصفهانی  
(ش ۱۰ ص ۱۱۴).
- ۲ - مبانی جامعه شناسی دین  
محمود رجیبی  
(ش ۲ ص ۱۰۰).

## روانشناسی

- ۱ - پاسخ به چند سؤال پیرامون  
روانشناسی  
سید محمد غروی  
(ش ۲ ص ۶۰).

## زندگانی و شخصیت چهارده معصوم (ع)

- ۱ - شخصیت عرفانی و اخلاقی  
پیامبر  
محمد رضا امین زاده  
(ش ۱ ص ۶۳)، (ش ۳ ص  
۳۷)، (ش ۵ ص ۱۱۶)، (ش ۸  
ص ۵۸)، (ش ۹ ص ۸۸)،  
(ش ۱۱ ص ۴۲).
- ۲ - فرزند کعبه  
سید مرتضی نجومی  
(ش ۱ ص ۱۲۹).

رسول جعفریان	۳ - اسوه‌های بشریت (امام علی علیه السلام)	(ش ۱ ص ۱۰۲).
«	۴ - اسوه‌های بشریت (امام حسن علیه السلام)	(ش ۲ ص ۷۴).
«	۵ - اسوه‌های بشریت (امام حسین علیه السلام)	(ش ۳ ص ۴۶).
«	۶ - اسوه‌های بشریت (امام سجاد علیه السلام)	(ش ۴ ص ۳۰).
«	۷ - اسوه‌های بشریت (امام محمد باقر علیه السلام)	(ش ۵ ص ۴۲).
«	۸ - اسوه‌های بشریت (امام جعفر صادق علیه السلام)	(ش ۶ ص ۱۵۸).
«	۹ - اسوه‌های بشریت (امام موسی کاظم علیه السلام)	(ش ۸ ص ۶۶).
«	۱۰ - اسوه‌های بشریت (امام رضا علیه السلام)	(ش ۱۰ ص ۲۲).

### سیاست و حکومت

امام خمینی (ره)	۱ - پیام الهی حضرت امام به رهبر شوروی	(ش ۵ ص ۱۰).
رسول جعفریان	۲ - جنبش مشروطیت از دیدگاه امام خمینی (ره)	(ش ۱۱ ص ۷۱).
محمد تقی مصباح	۳ - جنگ از دیدگاه قرآن کریم	(ش ۴ ص ۲۲)، (ش ۵ ص ۷۶).
سید محمد ابطحی	۴ - حکومت اسلامی وزمامدار آن	(ش ۱ ص ۳۴).
اسماعیل دارابکلانی	۵ - شورا در حکومت و تقنین	(ش ۹ ص ۱۰۶)، (ش ۱۱ ص ۱۲۲)، (ش ۱۲ ص ۱۳۰).
موسی نجفی	۶ - مبارزات سیاسی روحانیت و مرجعیت شیعه	(ش ۲ ص ۱۴۶)، (ش ۳ ص ۹۲)، (ش ۵ ص ۱۶۵)، (ش ۸ ص ۱۷۲).

**فقه**

- ۱ - احکام شهید در فقه مذاهب اسلامی  
محمد ابراهیم جتاتی (ش ۱ ص ۷۰).
- ۲ - استفاده از بایگانه ظلم به سود دین و مردم  
سید علی اکبر قرشی (ش ۹ ص ۲۱).
- ۳ - اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام  
علی احمدی میانجی (ش ۸ ص ۹)، (ش ۹ ص ۹)، (ش ۱۰ ص ۸)، (ش ۱۱ ص ۹).
- ۴ - اهل ذمه  
محمد ابراهیمی (ش ۶ ص ۴۸)، (ش ۹ ص ۱۵۴)، (ش ۱۱ ص ۱۳۴).
- ۵ - بحشی پیرامون مستحبات و مکروهات  
احمد آذری قمی (ش ۴ ص ۶۴)، (ش ۵ ص ۱۰۵).
- ۶ - حق الله و حق الناس  
رضا استادی (ش ۳ ص ۱۵۴)، (ش ۴ ص ۱۵۵).
- ۷ - سلسله درسها (تعزیرات شرعی)  
آیه الله منتظری (ش ۱ ص ۹)، (ش ۲ ص ۸)، (ش ۳ ص ۹)، (ش ۴ ص ۹).
- ۸ - کتابی که نیمی از علم فقه است  
حسین نوری (ش ۱ ص ۵۱).
- ۹ - مقدمه شارع النجاة  
به کوشش رضا استادی (ش ۲ ص ۱۶۴).

**فلسفه، کلام، عرفان**

- ۱ - پیوند و تمایز فلسفه و علوم تجربی از دیدگاه فیلسوف شهید مطهری  
علی ربانی گلپایگانی (ش ۱۱ ص ۵۰).
- ۲ - تحقیق پیرامون قاعده لطف  
(ش ۱۰ ص ۸۲)، (ش ۱۲ ص ۱۵۳).

۳- جبر و اختیار در قلمرو وحی و

خرد

جعفر سبحانی  
(ش ۱ ص ۸۴)، (ش ۲ ص ۲۵)، (ش ۳ ص ۲۵)، (ش ۴ ص ۷۴)، (ش ۵ ص ۸۸)، (ش ۶ ص ۹۶).

۴- حافظ و عرفان

حسن مدوحی

(ش ۶ ص ۶۶).

۵- نظریه کانت و ارزش معلومات

جعفر سبحانی

(ش ۱۱ ص ۲۵).

۶- نگرشی بر پیوند تحولی علوم

علی ربانی گلپایگانی

(ش ۹ ص ۹۴).

کتابشناسی

۱- آشنایی با مصادر زندگانی شیخ

الطائفه (ره)

ناصرالدین انصاری

قمی  
(ش ۱۰ ص ۱۴۱)، (ش ۱۱ ص ۱۴۵).

۲- ذوالفقار و ذوالفقار

سید ابراهیم سیدعلوی

(ش ۶ ص ۲۴).

۳- «رجال نجاشی» مهمترین

کتاب رجال شیعه

سید علی میرشریفی

(ش ۱ ص ۱۶۴).

۴- سخنی درباره «منیة المرید»

رضا مختاری

(ش ۵ ص ۱۷۹)، (ش ۸ ص ۱۰۲).

و ترجمه های آن

۵- کتابشناسی کتب درسی حوزه

ناصر باقری بیدهندی

(ش ۳ ص ۷۸)، (ش ۴ ص ۱۳۹)، (ش ۶ ص ۳۸)، (ش ۸ ص ۱۹۶).

۶- نقد و بررسی «تاریخ اسلام

کمبریج»

سجاد اصفهانی

(ش ۳ ص ۱۴۴).

۷- نقدی بر کتاب «تاریخ تحلیلی

اسلام»

سید علی میرشریفی

(ش ۱۲ ص ۵۹).

مصاحبه

۱- مصاحبه با آیه الله حاج سید



۳ - احمدی میانجی، علی

اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام..... (ش ۸ ص ۹)، (ش ۹ ص ۹)، (ش ۱۰ ص ۸)، (ش ۱۱ ص ۹).

۴ - اسکندری، محمد حسین

مستضعفان و مستکبران از دیدگاه قرآن و عسرت..... (ش ۴ ص ۱۲۵)، (ش ۶ ص ۱۴۷)، (ش ۹ ص ۱۲۵)، (ش ۱۰ ص ۱۶۶)، (ش ۱۲ ص ۱۰۷).

۵ - استادی، رضا

مقدمه شارع النجاة..... (ش ۲ ص ۱۶۴).  
حق الله وحق الناس..... (ش ۳ ص ۱۵۴)، (ش ۴ ص ۱۵۵).

۶ - اصفهانی، سجاد

نقد و بررسی «تاریخ اسلام کمبریج»

آ:

۱ - آذری قمی، احمد

بحشی پیرامون مستحبات و مکروهات..... (ش ۴ ص ۶۴)، (ش ۵ ص ۱۰۵).

الف:

۱ - ابراهیمی، محمد

اهل ذمه..... (ش ۶ ص ۴۸)، (ش ۹ ص ۱۵۴)، (ش ۱۱ ص ۱۳۴).

۲ - ابطحی، سید محمد

حکومت اسلامی و زمامداران.... (ش ۱ ص ۳۴).

..... (ش ۳ ص ۱۴۴).

آیت الله شهید مطهری و دکتر علی شریعتی

..... (ش ۶ ص ۷۸)، (ش ۸ ص ۱۴۵).

تساهل و تسامح در دین..... (ش ۱۰ ص

۱۱۴).

۷ - امام امت

پیام الهی حضرت امام به رهبر شوروی.....

(ش ۵ ص ۱۰).

وصیتنامه حضرت امام (قدس سره)..... (ش

۷ ص ۱۰).

۸ - امین زاده، محمد رضا

شخصیت عرفانی و اخلاقی پیامبر... (ش

۶۳)، (ش ۳ ص ۳۷)، (ش ۵ ص ۱۱۶)،

(ش ۸ ص ۵۸)، (ش ۹ ص ۸۸)، (ش ۱۱ ص

۴۲).

شناخت قرآن..... (ش ۱۰ ص ۹۴)، (ش

۱۲ ص ۹۸).

۹ - انصاری قمی، ناصر الدین

آشنایی با مصادر زندگی شیخ الطائفه

..... (ش ۱۰ ص ۱۴۱)، (ش ۱۱ ص ۱۴۵).

نجوم امت (زندگانی علامه کبیر

ملا محمد باقر مجلسی)..... (ش ۱۲ ص

۷۲)

ب:

۱ - باقری بیدهندی، ناصر

نجوم امت:

آیه الله العظمی حاج سید محمد هادی

میلانی..... (ش ۱ ص ۱۴۰)

آیه الله العظمی حاج شیخ محمد حسین

کاشف الغطا..... (ش ۳ ص ۱۱۰).

آیه الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی

..... (ش ۴ ص ۹۴).

آیه الله العظمی آقا میرزا صادق آقا مجتهد

تبریزی (ش ۵ ص ۱۴۲).

آیه الله العظمی امام حاج سید روح الله

خمینی..... (ش ۷ ص ۸۱).

آیه الله العظمی حاج سید عبدالحسین شرف

الدین..... (ش ۸ ص ۱۲۰).

آیه الله حاج سید محمد حسین طباطبائی

..... (ش ۹ ص ۴۴).

آیه الله حاج آقا حسین آقا حسین خادمی

اصفهانی..... (ش ۱۱ ص ۹۰).

ارزشهای اخلاقی در مکتب پنجمین امام

شیعه..... (ش ۳ ص ۱۵۲).

کتابشناسی کتب درسی حوزه..... (ش ۳

ص ۷۸)، (ش ۴ ص ۱۳۹)، (ش ۶ ص ۳۸)،

(ش ۸ ص ۱۹۶).

ج:

۱ - جعفریان، رسول

اسوه های بشریت:

امام علی علیه السلام..... (ش ۱ ص ۱۰۲).

امام حسن علیه السلام..... (ش ۲ ص ۷۴).

امام حسین علیه السلام (ش ۳ ص ۴۶).

امام سجاد علیه السلام (ش ۴ ص ۳۰).

امام محمد باقر علیه السلام..... (ش ۵ ص

۴۲).

امام جعفر صادق علیه السلام..... (ش ۶ ص ۱۵۸).

امام موسی کاظم علیه السلام..... (ش ۸ ص ۶۶).

امام رضا علیه السلام..... (ش ۱۰ ص ۲۲).  
جنبش مشروطیت از دیدگاه امام خمینی  
(قدس سره)..... (ش ۱۱ ص ۷۱).

۲ - جناتی، محمد ابراهیم  
احکام شهید در فقه مذاهب اسلامی.....  
(ش ۱ ص ۷۰).

د :

۱ - دارابکلایی، اسماعیل

شورا در حکومت و تقنین..... (ش ۹ ص ۱۰۶)، (ش ۱۱ ص ۱۲۲). (ش ۱۲ ص ۱۳۰).

۲ - دفتر مجله

ابعاد گوناگون شخصیت امام (قدس سره).....  
(ش ۷ ص ۱۴۲).

مصاحبه با آیه الله حاج سید مهدی روحانی  
..... (ش ۵ ص ۱۶).

مصاحبه با آیه الله حاج شیخ محمد فاضل  
..... (ش ۶ ص ۸)، (ش ۸ ص ۲۲).

ر :

۱ - ربانی گلپایگانی، علی

نگرشی بر پیوند تحولی علوم..... (ش ۹ ص ۹۴).

تحقیقی پیرامون قاعده لطف..... (ش ۱۰ ص ۱۰۰).

ص ۸۲)، (ش ۱۲ ص ۲۶).

پیوند و تمایز فلسفه و علوم تجربی از دیدگاه  
شهید مطهری..... (ش ۱۱ ص ۵۰).

۲ - رجیبی، محمود

مبانی جامعه‌شناسی دین..... (ش ۲ ص ۱۰۰).

س :

۱ - سبحانی، جعفر

جبر و اختیار در قلمرو وحی و خرد..... (ش ۱ ص ۸۴)، (ش ۲ ص ۲۵)، (ش ۳ ص ۲۵)،

(ش ۴ ص ۷۴)، (ش ۵ ص ۸۸)، (ش ۶ ص ۹۶).

نظریه کانت و ارزش معلومات..... (ش ۱۱ ص ۲۵).

۲ - سید علوی، سید ابراهیم

ذوالفقار و ذوالفقر..... (ش ۶ ص ۲۴).

ابعاد حق و باطل در نهج البلاغه..... (ش ۱۲ ص ۸).

ش :

۱ - شبیری، سید محمد جواد

ناگفته‌هایی از حیات شیخ مفید..... (ش ۹ ص ۱۳۳)، (ش ۱۰ ص ۱۰۰).

نجوم اتمت

(آیه الله حاج سید احمد زنجانی)..... (ش ۲ ص ۱۱۲).

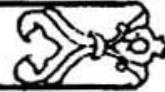
ع:



عرفان، حسن

نقد واژه‌ها ..... (ش ۱۲ ص ۱۲۲).

غ:



غروی، سید محمد

پاسخ به چند سؤال پیرامون روانشناسی ..... (ش ۲ ص ۶۰).

ق:



۱ - قرشی، سید علی اکبر

استفاده از بایگناه ظلم به سود دین و مردم ..... (ش ۹ ص ۲۱).

م:



۱ - مؤمن، محمد

انسان در قرآن ..... (ش ۲ ص ۴۹).

۲ - مختاری، رضا

پژوهشی در تاریخ زندگی شهید ثانی ..... (ش ۲ ص ۱۳۴)، (ش ۳ ص ۱۲۶).

سخنی درباره «منیة المرید» و ترجمه‌های آن ..... (ش ۵ ص ۱۷۹)، (ش ۸ ص ۱۰۲).

۳ - مصباح، محمد تقی

جنگ از دیدگاه قرآن کریم ..... (ش ۴ ص ۲۲)، (ش ۵ ص ۷۶).

۴ - مصباحی، غلامرضا

عدالت اجتماعی در بعد اقتصادی ..... (ش ۱ ص ۱۰۸).

۴ ص ۱۱۵)، (ش ۵ ص ۱۲۴)، (ش ۸ ص ۱۸۳)، (ش ۱۰ ص ۱۲۹)، (ش ۱۱ ص ۱۰۸).

۵ - مصطفوی، سید جواد

روش تربیت در کتاب و سنت ..... (ش ۴ ص ۸۴)، (ش ۵ ص ۱۵۴).

۶ - مهدوحی، حسن

حافظ و عرفان ..... (ش ۶ ص ۶۶).

۷ - منتظری، آیه الله حسینعلی

سلسله درسها (تعزیرات شرعی) ..... (ش ۱ ص ۹)، (ش ۲ ص ۸)، (ش ۳ ص ۹)، (ش ۴ ص ۹).

۸ - مهدوی، سید مصلح الدین

نجوم امت:

آیه الله حاج سید محمد باقر شفتی ..... (ش ۱۰ ص ۵۶).

۹ - میر شریفی، سید علی

رجال نجاشی مهمترین کتاب رجالی شیعه ..... (ش ۱ ص ۱۶۴).

نجوم امت:

مرحوم آیه الله حاج سید عبدالحسین لاری ..... (ش ۶ ص ۱۱۲).

نقدی بر کتاب «تاریخ تحلیلی اسلام» ..... (ش ۱۲ ص ۵۴).

۱۰ - میر محمدی، سید ابوالفضل

تفسیر سوره فرقان ..... (ش ۱ ص ۴۸).

ن:

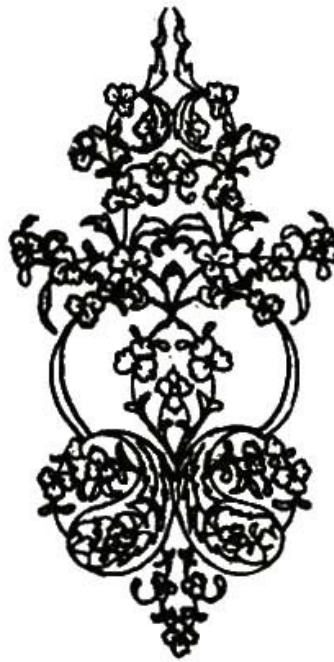


۱ - نجفی، موسی

مبارزات سیاسی روحانیت و مرجعیت شیعه



- ..... (ش ۲ ص ۱۴۶)، (ش ۳ ص ۹۲)، (ش ۴۶).  
 ۵ ص ۱۶۵)، (ش ۸ ص ۱۷۲).  
 ۲ — نجومی، سید مرتضی  
 فرزند کعبه..... (ش ۱ ص ۱۲۹).  
 ۳ — نوری، حسین  
 غروب آفتاب..... (ش ۷ ص ۷۴).  
 کتابی که نیمی از علم فقه است..... (ش ۱ ص ۵۸).  
 نگاهی به سبوی عشق..... (ش ۱۲ ص ۵۸).



بقیه از صفحه ۵۳

دارای صنعت بدیمی می‌باشند.

همانطور که در سابق عرض شد غزلها با حسن ختام پایان می‌پذیرد و به همین مناسبت ختم کلام را آخرین بیت غزل حسن ختام که ختم و ختام نیز در آن دارای صنعت اشتقاق است به ختام می‌پریم.

به ساغر ختم کردم این عدم اندر عدم نامه  
 به پیر صومعه برگوبین حسن ختامم را  
 سخن به دراز انکشد با شعری از خود او این مکتوب را پایان دهیم:

پاره کن دفتر و بشکن قلم و دم در بند  
 که کسی نیست که سرگشته و حیرانم نیست



## پرسش و پاسخ

برادر رحمان عبادی از تهران سؤال کرده‌اند:

فسرآن گاهی افعال بندگان را به خود آنان نسبت می‌دهد و در اختیار خودشان می‌داند مثل آیه: **فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ**

هر کس خواهد ایمان آورد و هر کس خواهد کافر گردد.

و گاهی هم اختیار همه کارها را به دست خدا می‌سپارد و حتی اعمال بندگان را نیز به او مستند می‌سازد مثل آیه: **وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ** ۲.

شما نمی‌توانید بخواهید جز آنچه را که خدا بخواهد.

و می‌توان گفت که تعدادی از آیات قرآنی، بندگان خدا را در اعمال خویش صاحب اختیار معرفی می‌کند و بعضی نیز اختیار را از آنان سلب می‌کند و همه کارها را به خدا نسبت می‌دهد، آیا بین این دو گروه از آیات تناقض نیست؟

جواب: قرآن مجید که گاهی اعمال بندگان را بخود آنان و گاهی بخداوند مستند می‌سازد، هر دو در جای خود درست و صحیح می‌باشد و هیچ‌گونه تناقض و اختلافی در این گفتار و نسبت نیست. زیرا:

اولاً: هر کس با فطرت و وجدان خویش این حقیقت را درک می‌کند که به انجام دادن یک سلسله از کارها قدرت و توانائی دارد و می‌تواند آن کارها را بطور آزاد انجام دهد و یا ترک نماید. و این مطلبی است که وجدان و فطرت گواه آن است و کسی نمی‌تواند کوچکترین شک و تردیدی در این باره به خود راه دهد.

.....

۱ - سوره کهف / ۲۹.      ۲ - سوره انسان / ۳۰.

به همین دلیل است که تمام عقلای جهان بدکاران را توبیخ و سرزنش می‌نمایند و نیکوکاران را قابل تحسین و درخور ستایش می‌دانند، و این خود دلیل بر این است که انسان در کارهای خود، مختار و آزاد است و در انجام دادن اعمالش اجبار و الزامی در کار نیست.

باز هر شخص عاقلی این را درک می‌کند که حرکت وی در حال راه رفتن عادی، با حرکتش در حال سقوط از جای بلند، فرق دارد. و از این فرق و امتیاز تشخیص می‌دهد که وی در حرکت اولی مختار و آزاد بوده و در حرکت دومی بی‌اراده و مجبور می‌باشد. باز هر شخص عاقل، با فطرت خویش درک می‌کند که او گرچه در پاره‌ای از اعمالش آزاد است و می‌تواند آنها را با اراده خویش انجام دهد و یا ترک نماید، ولی بیشتر مقدمات این اعمال اختیاری، از دایره اختیار او خارج است.

مثلاً: از جمله مقدمات اعمال انسان، وجود خود انسان، حیات و درک و تمایل وی نسبت به آن عمل و مناسب بودن آن عمل با یکی از خواسته‌های درونی وی، و بالاخره قدرت توانائی وی به انجام آن عمل است.

پرواضح است که همه این مقدمات از دایره اختیار انسان خارج و به وجود آورنده اینها همان قدرت است که خود انسان را بوجود آورده است.

بنابراین اصل، اعمال انسان را می‌توان هم به خود انسان نسبت داد که به اختیار و اراده خویش آنها را انجام داده، و هم به خدا نسبت داد که مقدمات همه این اعمال در اختیار وی بوده و از جانب او می‌باشد.

ثانیاً: در فلسفه ثابت گردیده است که خالق و بوجود آورنده همه این موجودات و پدیده‌ها پس از ایجاد آنها، خود را از کار برکنار و منعزل ساخته و دست از تدبیر در مخلوقات خویش نکشیده است، و بقاء و استمرار موجودات جهان مانند اصل خلقت به قدرت و اراده او بستگی دارد، و حتی هیچ‌یک از آنها برای یک لحظه نیز نمی‌توانند بدون مشیت او پابرجا بمانند.

ارتباط تشکیلات آفرینش با خالق آن، مانند ارتباط یک ساختمان و بنای آن نیست که ساختمان تنها در اصل پیدایش، محتاج بوجود بنا و کارگر می‌باشد و پس از بوجود آمدن مستغنی می‌شود و می‌تواند بر بقای خویش ادامه دهد، گرچه سازنده آن نیز از بین برود. و یا مانند یک نویسنده نیست که در اصل نوشتن وجود او لازم باشد، ولی پس از نوشتن و در مرحله بقاء و استمرار، خط و نوشته وی بوجود او هیچ احتیاج و نیازی

ندارد.

بلکه ارتباط جهان و جهان آفرین فی المثل — که خداوند مافوق همه این مثلها است — مانند ارتباط روشنائی با نیروی برق است که روشنائی در صورتی بوجود می آید که نیروی برق، بوسیله سیم به لامپ برسد و لامپ در روشنائی خود هر لحظه محتاج این قوه و نیرو می باشد، و اگر یک لحظه ارتباط لامپ با مرکز نیرو قطع شود لامپ خاموش شده و بجای روشنائی، تاریکی حکم فرما می گردد.

تمام موجودات عالم نیز در بوجود آمدن و در بقا و استمرار خویش محتاج مبدأ اعلی بوده، و هر آن به کمک و توجه آن مبدأ اعلی، محتاج می باشند، به رحمت وسیع او که همه موجودات را احاطه نموده ارتباط و اتصال دارند، که اگر یک لحظه این ارتباط و اتصال قطع گردد وجود تمام اشیاء مبدل به عدم شده و چراغ هستی خاموش خواهد گردید.

بنابراین، افعال بندگان در میان دو حالت جبر و اختیار قرار گرفته است و انسان از دو جهت بهره بر می گیرد. زیرا بشر در به کار بردن نیرو و قدرت خویش برای انجام کاری و یا ترک آن گرچه مختار و آزاد است و از آزادی خود بهره می گیرد ولی از طرف دیگر این نیرو و قدرت و سایر مقدماتی که در انجام دادن هر کاری لازم است از خود او نیست، بلکه از طرف پروردگار افاضه می شود و در اختیار بندگان قرار می گیرد. و همانطور که بشر در پیدایش این امور به خداوند نیازمند است در بقاء و ادامه آنها نیز هر لحظه و آنی به توجه و عنایت پروردگار نیازمند می باشد.

پس هر کاری که بشر انجام می دهد از یک جهت مستند به خود وی می باشد و از جهت دیگر مستند به خداوند بزرگ است.

آیات قرآن مجید نیز ناظر به همین معنا است و می خواهد این حقیقت را بفهماند که قدرت و اختیار انسان در افعال و اعمالش مانع از نفوذ و سلطنت پروردگار نیست. زیرا او نیز در افعال و اعمال بشر نظر و عنایتی دارد.

این همان مسئله «امر بین الامرین» می باشد که شیعه به آن معتقد است و پیشوایانشان نیز به این موضوع اهمیت داده و با پیش کشیدن آن، «دو نظریه «جبر» و «تفویض» را باطل نموده اند. اینست که ما هم به این موضوع اهمیت بیشتری داده و با آوردن یک مثال ساده آنرا برای خوانندگان عزیز توضیح می دهیم.

• • •

### یک مثال روشن و عینی

شما یک نفر را فرض کنید که دستش ناقص و شل باشد، بطوری که او نتواند دست خویش را حرکت دهد، ولی دکتر معالج او بتواند به وسیله یک دستگاه برقی در دست وی ایجاد حرکت ارادی کند که هر وقت دکتر سیم آن دستگاه را بدست او متصل می‌سازد مریض توانائی آنرا دارد که با اراده خویش دستش را حرکت دهد. ولی اگر دکتر ارتباط آن دستگاه و دست مریض را قطع کند بهمان حالت اولی برمی‌گردد و دیگر قدرت به حرکت ندارد.

حالا برای تجربه و آزمایش، دکتر در میان دستگاه و دست آن مریض ارتباط برقرار نمود و مریض هم با مباشرت و اراده خود شروع به حرکت دادن دست خویش کرد بدون اینکه در این حرکت، دکتر معالج کوچکترین اثری داشته باشد، بلکه کاری که او انجام می‌دهد همان نیروبخشیدن و کمک نمودن به وسیله دستگاه است.

حرکت دادن این شخص بدست خویش از مصادیق «امر بین الامرین» است چون این حرکت مستقلاً به خود شخص مریض مستند نیست زیرا محتاج و متوقف بر اتصال نیروی برق است و این اتصال و ایجاد نیرو هم در اختیار دکتر معالج می‌باشد و از طرف دیگر این حرکت مستقلاً به دکتر هم نمی‌تواند مستند باشد، زیرا دکتر تنها نیرو بوجود آورده ولی حرکت به اراده خود مریض بوجود آمده است و مریض می‌توانست با اداره خویش به دستش حرکت ندهد. و در این صورت فاعل و بوجود آورنده حرکت، در عین اینکه حرکت را به اختیار خویش انجام می‌دهد و جبری در کار نیست تمام اختیارات این کار بروی تفویض نگردیده، بلکه از جای دیگر کمک و مدد می‌گیرد.

این است معنای آنچه شیعه به آن معتقد است که لاجبر و لا تفویض بل امر بین الامرین تمام اعمال و افعالی که از انسان سر می‌زند بدان منوال است که از یک طرف با خواست و اراده انسان انجام می‌گیرد. و از طرف دیگر انسان هم نمی‌تواند چیزی را اراده کند و انجام دهد مگر آنچه را که خداوند خواسته باشد و مقدمات و شرایط آنرا فراهم نماید.

تمام آیاتی که در این زمینه وارد شده است همان هدف و همان معنا را تعقیب می‌کند. از یک طرف با اثبات اختیار برای انسان، جبری را که بیشتر اهل تسنن بر آن قائلند باطل می‌سازد، و از طرف دیگر با استناد نمودن و نسبت دادن افعال بندگان به

پروردگار، تفویضی را که بعضی از اهل سنت قائل می‌باشند رد می‌نماید.  
مفسران و دانشمندان علم تفسیر در تفسیر این آیات مشروحاً بحث نموده و بطلان نظریه جبر و تفویض را روشن ساخته‌اند.

در میان جبر و تفویض راه متوسطی است که اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) — اهل بیته که خداوند از تمام بدیها پاکشان نموده است — این راه را به ما نشان داده‌اند اینک در اینجا چند نمونه از راهنماییهای آنان را در این زمینه می‌آوریم:

۱ — مردی از امام صادق (علیه السلام) سؤال نمود که: آیا خداوند انسان را بر اعمال زشت و اعمال نیکوار می‌دارد؟

— نه

— تمام کارها را به بندگان خویش تفویض و واگذار نموده است؟

— نه

— پس واقعیت جریان چگونه می‌باشد؟

امام: از طرف خداوند لطف و عنایتی بر بندگان می‌رسد و راهی در میان جبر و تفویض پیموده می‌شود.<sup>۳</sup>

۲ — در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است: نه جبر است و نه تفویض بلکه مرحله‌ای است در میان این دو.<sup>۴</sup>  
در کتابهای حدیث شیعه از این سنخ روایات، به حد وافر وجود دارد.

#### نتیجه

از همه آنچه در مورد مسئله جبر و اختیار آوردیم چنین استفاده شد که: گرچه آیات قرآن در این مورد دو گروه می‌باشد که از یک گروه بظاهر جبر و از ظاهر گروه دیگر اختیار استفاده می‌شود ولی کوچکترین اختلاف و تناقضی در میان این دو گروه وجود ندارد بلکه هر دو یک هدف و یک معنا را تعقیب نموده و هر گروهی مبین و مفسر گروه دیگر است که با استناد افعال و اعمال انسان گاهی به خود و گاهی به خداوند همان راه متوسط بین جبر و اختیار را به ما نشان می‌دهد که در احادیث اهل بیت مشاهده کردیم.

.....

۴ — مدرک گذشته.

۳ — کافی، کتاب توحید، باب جبر و تفویض و امر بین الامرین.

## معرفی کتاب

آگاه...  
هدایت شدم  
دکتر سید محمد نجفانی سماوی  
ترجمه  
سید محمد جواد مری  
بنیاد معارف اسلامی قم

کتاب «آنگاه هدایت شدم» ترجمه سید محمد جواد مهری این کتاب که اصل آن به زبان عربی است داستان شیعه شدن یکی از دانشمندان فاضل و بنام تونس، آقای «دکتر محمد نجفانی سماوی» است. محنوی کتاب آنقدر جذاب و شیرین است که خواننده با مطالعه صفحاتی از آن هرگز نمی‌خواهد از آن دست بکشد، این کتاب که سفرنامه دکتر تیبجانی است و منجربه استنصارش شده، کشفی است نوین در جهان عقاید و مکتبهای دینی و سرانجام اختیار مذهب حقه جعفری.

مجموعه  
مجله نور علم  
نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم  
شماره های: ۲۵-۳۰ و ۳۱-۳۶

چهارمین و پنجمین مجموعه از مجله نور علم که حاوی شماره های ۲۵ - ۳۰ و ۳۱ - ۳۶ می‌باشد آماده بخش است. علاقمندان محترم می‌توانند برای دریافت آنها با دفتر مجله تماس بگیرند.

قال النبي (ص):

انّ مثل العلماء في الأرض  
كمثل النجوم في السماء



علامه كبير ملا محمد باقر مجلسی

(قدس سره)